

بنام خدای معلولان و موفق ها

معلولیت و موفقیت (جلد نهم)

محمد نظری گندشمین

کارشناس ارشد روانشناسی



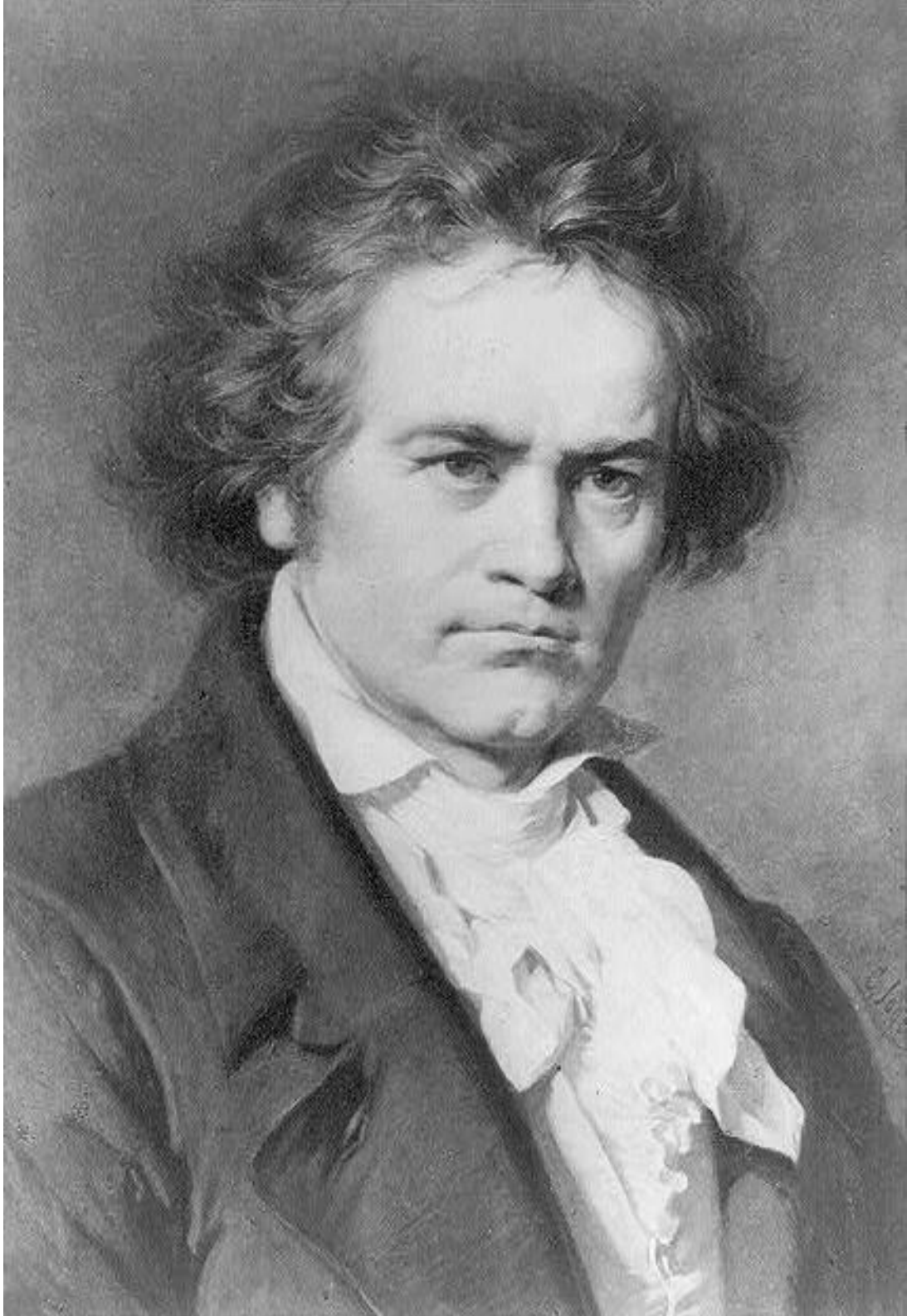
فهرست مطالب :

- 1) لودویگ وان بتهوون ، موسیقی دان (معلولیت شنوایی)
- 2) ساره جوانمردی بهترین ورزشکار زن سال 2014 (معلولیت جسمی حرکتی)
- 3) مجید شکوری ، اولین روحانی ویلچری (ضایعه نغاعی)
- 4) اعظم عزیزی ، هنرمند معرق کار معلول (معلول جسمی حرکتی)
- 5) آندریا بوچلی (خواننده نابینای اپرای اهل ایتالیا)
- 6) طاهره جوان (سوختگی)
- 7) هین واگنر (نابینایی که رکورد مسابقات سرعت 2005 را شکست)
- 8) علیرضا باقری ، طراح و کاریکاتوریست (ناشنوایی)
- 9) علیرضا احمدی ، بازیکن بسکتبال با ویلچر
- 10) نوریه یعقوبی ، مقام اول و جایزه‌ی رتبه اول در موسیقی (نابینای الجزایری)
- 11) حجت الاسلام علی نظامی پور (نابینایی)
- 12) مارلا رانیان (اولین پارالمپیک نابینا در بازی های المپیک سیدنی استرالیا)
- 13) حمید و سعیده مسعودی (خواهر و برادر روشندل شیرازی دو نخبه حقوق ایران)

- 14) عباس کریمی ، الگوی یک معلول موفق شناگری بدون دو دست
- 15) ماه پری شمسی ، بانوی نابینا؛ مؤلف ۱۲ کتاب
- 16) زینب هاشم زاده، نابینا (حفظ کل قرآن در ۳ سال)
- 17) علیرضا جلیلی، ملی پوش تیم شنا جانبازان و معلولین
- 18) سید عبدالعلی حسینی ، روحانی روشندل
- 19) مبین ابراهیم نژاد ، دکتری در رشته زمین شناسی (کم بینایی)
- 20) حمید اکبری جوکار ، کارشناس ارشد علوم سیاسی (فلج اطفال)
- 21) هنگامه صابری ، رتبه ی سوم کنکور سراسری، نگارش کتاب در کارشناسی ارشد، بورس کانادا و یکسال بعد گرفتن پذیرش از هاروارد و تحصیل در این دانشگاه تا مرحله ی فوق دکترا. (نابینایی)
- 22) عبد الله تنباکویی نجفی ، مبتکر معلول (راشیتیس مزمن)
- 23) سید محسن حسینی طاهها، نویسنده معلول مطالب مربوط به معلولان در روزنامه همشهری
- 24) سوسن نخجوان (معلولیت جسمی حرکتی)
- 25) امیر رضایی ، مخترع معلول (معلولیت C.P)
- 26) کلی لیم، زنی که 2 پا و یک دست ندارد به عنوان پزشک کودکان فارغ التحصیل شد.
- 27) دیتون ، سرگذشتی شگفت انگیز از یک پسر با اراده (بدون 2 دست و 2 پا)
- 28) مهندس نصرالله رضایی ، پیشکسوت آموزش رایانه به نابینایان (نابینایی)
- 29) ارغوان حمسی ، اولین نابینای فارغ التحصیل هنرستان موسیقی
- 30) مرحوم دکتر فاطمه میر فتاح (قطع نخاع)

- 31) بیژن شفیعی ، عضو هیأت علمی دانشکده توانبخشی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان (آسیب نخاعی)
- 32) مهران ستاری ، مقام اول کشوری مسابقات ویلچررانی سال 87
- 33) ترانه میلادی و کتابی با نام «دنیای استثنایی من» (راشیتیسم)
- 34) آرش رزقی بارز ، (ضایعه نخاعی از قسمت گردن)
- 35) احسن احمدی ، شاعر (معلولیت حرکتی و تکلم)
- 36) منصور برجیان ، مؤسس «جامعه معلولان ایران» و ریاست فدراسیون ورزشهای معلولان ایران (معلولیت از دو پا)
- 37) رضا مداحی زاده ، دانشجوی موفقی که از نعمت دو دست بی بهره است.
- 38) جسیکا کاکس ، نخستین خلبان بدون دست
- 39) دخترکان ترکمن و نگاه کنجکاوانه به هنرنامهی هنرمندان توانجوی ایران
- 40) عزت السادات حسینی، معلم ورزش مدرسه فرزندگان (ضایعه نخاعی)
- 41) زهرا نعمتی ،نخستین و تنها زن در تاریخ ورزش ایران است که موفق به کسب مدال طلا در سطح المپیک و پارالمپیک شده است
- 42) مهناز امینی، هاشمیه متقیان ، 2 بانوی مدال آور پارا آسیایی
- 43) فرانکلین دلانو روزولت ، سی و دومین رئیس جمهور آمریکا (فلج اطفال)
- 44) ونسان ون گوگ ، نقاش نامدار هلندی (معلولیت:بیماری روانی)
- 45) حجت برزگر ، دکترای علوم ورزشی و تغذیه (معلولیت:فلج اطفال از چهارسالگی)
- 46) دکتر محمد خزائلی ، بنیانگذار جمعیت حمایت از روشندان ایران و آموزشگاه مخصوص نابینایان و صاحب امتیاز مجله روشندان (نابینایی)

لودویگ وان بتهوون



لودویگ وان بتهوون (به آلمانی) (Ludwig van Beethoven): متولد ۱۶ دسامبر ۱۷۷۰ – در گذشته ۲۶ مارس ۱۸۲۷) یکی از موسیقیدانان برجسته آلمانی بود که بیشتر زندگی خود را در وین سپری کرد. بتهوون به عنوان بزرگ‌ترین موسیقیدان تاریخ همیشه مورد ستایش قرار گرفته است. بتهوون در شهر بن آلمان متولد شد. پدرش یوهان وان بتهوون اهل هلند (فلاندر آن زمان) بود و مادرش ماگدالنا کوریچ وان بتهوون تبار اسلاو داشت. اولین معلم موسیقی بتهوون پدرش بود. پدرش، یوهان، یکی از موسیقیدانان دربار بن بود. او مردی الکلی بود که سعی می‌کرد بتهوون را به زور کتک، به عنوان کودکی اعجوبه همانند موتزارت به نمایش بگذارد. هرچند استعداد بتهوون به زودی بر همه آشکار شد. بعد از آن بتهوون تحت آموزش کریستین گوتلوب نیفه قرار گرفت. بتهوون در سال ۱۷۹۲ به وین نقل مکان کرد و تحت آموزش یوزف هایدن قرار گرفت؛ ولی هایدن پیر در آن زمان در اوج شهرت بود و به قدری گرفتار، که زمان بسیار کمی را می‌توانست صرف بتهوون بکند. به همین دلیل بتهوون را به دوستش یوهان آلبِرِشْتِسْبِرِگِر معرفی کرد. زندگی او به عنوان موسیقیدان به سه دوره «آغازی»، «میانی»، و «پایانی» تقسیم می‌شود:

دوره آغاز _____ از
در دوره آغازی (که تقریباً از سال ۱۸۰۲ آغاز می‌شود) کارهای بتهوون تحت تأثیر هایدن و
موتسارت بود

دوره میانی _____
دوران میانی مدتی پس از بحران روحی بتهوون که به خاطر ناشنوایی‌اش در او ایجاد شده بود،
شروع شد. آثار بسیار برجسته‌ای که درون‌مایه اکثر آنها شجاعت، نبرد و ستیز است، در این
دوران شکل گرفتند.

دوره پایانی _____
دوره پایانی فعالیت‌های بتهوون از سال ۱۸۱۶ میلادی به بعد می‌باشد. آثار دوران پایانی بسیار
قابل ستایشند و آنها را می‌توان عمیقاً متفکرانه و به‌تمامی بیانگر سیمای شخصی خود او توصیف
کرد.

نکته‌های جالب:
بتهوون بیشتر اوقات با خویشاوندان و بقیه مردم نزاع و با آنان به تلخی برخورد می‌کرد.
شخصیت بسیار مرموزی داشت و برای اطرافیانش به مانند یک راز باقی ماند. لباس‌هایش اغلب
کثیف و به _____ مریخت _____ بود.

منبع: ویکیپدیا

ساره جوانمردی
بهترین ورزشکار زن سال 2014



ساره جوانمردی دودمانی (متولد ۱۷ آذر ۱۳۶۳ در شیراز) عضو تیم ملی تیراندازی جمهوری اسلامی ایران بهترین ورزشکار زن سال 2014 شناخته شد.

ساره در شهر حافظ و سعدی چشم به جهان گشود و از همان کودکی، خانواده اش متوجه معلولیتش شدند و تمام تلاششان را برای بهبود او به کار بردند. اما تقدیر این بود که ساره با شرایط جدیدش به زندگی ادامه دهد. وی با اینکه کوچک بود سعی داشت تا تفاوتی را که احساس می کرد به واسطه ی آن از بقیه جدا می شود، کم رنگ کند و این شد که از همان زمان تصمیم گرفت دید اطرافیانش را نسبت به معلولیت و شرایط جسمی اش تغییر دهد. بدین ترتیب سال های کودکی و نوجوانی ساره طی شد تا اینکه از سال ۸۲ به فعالیت های ورزشی روی آورد و **در رشته والیبال نشسته فعال شد**. در پنج سالی که از فعالیت ساره در این رشته ورزشی می گذشت، او تا مرز حضور در تیم ملی جوانان نیز پیش رفت و انتخاب شد که به دلیل تشکیل نشدن تیم در آن زمان، از این اتفاق دور ماند.

سال ۸۷، سال سرنوشت سازی برای ساره جوانمردی است، سالی که او به واسطه انتخاب رشته تیراندازی با تفنگ، مسیری جدید در زندگی ورزشی اش را آغاز می کند. آقای مرتضی حضرتی فر، اولین مربی ساره جوانمردی در تیراندازی، با ترسیم شرایطی که برای او در این رشته پیش بینی کرده بود، باعث شد تا ساره با انگیزه ی قوی تری به ادامه ی فعالیتش در این رشته بیاید. پیش بینی مربی این بود: کسب اولین نشان از مسابقات داخلی ظرف شش تا هفت ماه پس از شروع فعالیت در تیر اندازی، عضویت در تیم ملی پس از یکسال فعالیت، کسب اولین نشان برون مرزی پس از مدت زمان کوتاهی از راه یابی به تیم ملی و در نهایت حضور در اولین پارالمپیک پاریس ۲۰۲۰.

این پیش بینی اگرچه در ابتدای راه برای ساره دور از دسترس به نظر می آمد اما وقتی توانست هفت ماه بعد در مسابقات لیگ به نشان طلا دست یابد و دقیقاً یکسال بعد هم به عضویت تیم ملی درآمد، با اطمینان بیشتری به رقابت های پارالمپیک لندن فکر می کرد.

سه ماه بعد از به عضویت درآمدن تیم ملی، جوانمردی موفق به کسب نشان نقره مسابقات جهانی اسپانیا در سال ۲۰۰۹ شد و پس از آن با کسب نشان طلای انفرادی و نشان برنز تیمی از مسابقات جهانی ترکیه در سال ۲۰۱۰ و نشان نقره از مسابقات پارآسیایی گوانگجو در همان سال، بر افتخارات ورزشی خود می افزود. پس از قطعی شدن حضور ساره در رقابت های پارالمپیک، تمرینات او به صورت منظم زیر نظر مربیش خانم رقیه اله کرمی انجام می گرفت و با همراهی هم تیمی اش عالیه محمودی برای حضور در رقابت های پارالمپیک آماده می شد.



سرانجام در روز مسابقات تیراندازی در ماده ده متر تفنگ بادی (کلاس SH1) ، ساره جوانمردی در حالی به نشان برنز دست یافت که مدال او اولین نشان کاروان ایران نیز محسوب می شد.

هم اکنون ساره همزمان با کار به تحصیل در رشته مدیریت بازرگانی اشتغال دارد و می گوید که قصد دارد فعالیت های ورزشی اش را به صورت موازی با کار و تحصیل ادامه دهد. او معتقد است که ورزش برای او به منزله ی وسیله ای برای اثبات توان مندی هایش به جامعه و همین طور تغییر نگرش اطرافیان نسبت به افراد دارای معلولیت به شمار می رود و حالا خوشحال است که توانسته از این ابزار برای دست یابی به هدفش استفاده کند. او در طی این مسیر از همراهی خانواده اش، مربیانش در شیراز و همین طور از مسئولین فدراسیون ورزش های جانبازان و معلولین، کمیته ملی پارالمپیک، دکتر مشرف جوادی و همین طور مربی اش رقیه اله کرمی قدردانی می کند و امیدوار است بتواند در جایگاه های بالاتر برای کشورش افتخار آفرینی کند.

در مسابقات تیراندازی پارالمپیک ۲۰۱۲ لندن، انگلستان موفق به کسب مقام سوم و مدال برنز گردید. در مراسم اهدای مدال وی به مرد اهدا کننده دست نداد.

در تیرماه سال ۱۳۹۳ شمسی و در روز نخست مسابقات تیراندازی قهرمانی جهان در آلمان، ساره جوانمردی به مقام قهرمانی ماده تفنگ بادی ۱۰ متر P2 رسید. در پایان مسابقات بخش بانوان در قسمت انفرادی ساره جوانمردی قهرمان ورزش تیراندازی از کشور ایران، با کسب امتیاز ۱۹۵,۶ به عنوان قهرمانی جهان دست یافت.



حسین امیری اظهار داشت: انتظار کسب مدال طلای ساره جوانمردی را در تپانچه خفیف ۵۰ متر و تپانچه بادی ۱۰ متر را داشتم. به دوستانم گفته بودم منتظر شگفتی در این مسابقات باشید اما منظورم تپانچه خفیف ۵۰ متر بود. امیری با اعلام این مطلب که وی باید پیش از این

هم باید در مسابقات تپانچه خفیف ۵۰ متر شرکت می‌کرد، اظهار داشت: جوانمردی پدیده تیراندازی ایران و شبیه لیونل مسی است. او استعداد رقابت در اکثر رشته‌های تپانچه را دارد و ای کاش مدتها پیش در این مواد شرکت می‌کرد. وی درباره سومی عالی‌ه محمودی نیز اظهار داشت: حضور محمودی در فینال کاملاً مشهود بود چون تجربه حضور در این رشته را دارد، اما فشار زیادی را در فینال تحمل کرد و سوم شد.

طبق اعلام کمیته پارالمپیک آسیا، ساره جوانمردی، بانوی ملی پوش تیم تیراندازی جانبازان و معلولین مفتخر به دریافت جایزه ورزشی APC در سال 2014 شده است.

این انتخاب به علت عملکرد ساره جوانمردی در رقابت‌های پاراآسیایی اینچئون و کسب دو نشان طلا، انجام و بر این اساس وی به عنوان بهترین ورزشکار زن آسیا در سال 2014 نیز معرفی شده است.

مراسم اهدای جوایز ورزشی سال APC 2014 (کمیته پارالمپیک آسیا)، در تاریخ 2 دسامبر (11 آذر) در کشور امارات و شهر ابوظبی، برگزار خواهد شد.

منبع

<http://www.yjc.ir/fa/news/5048913/>

مجید شکوری



زندگی‌نامه خود نوشت:

اینجانب مجید شکوری متولد ۱۳۴۸ شهرستان تنکابن از استان مازندران، تحصیلات را تا مقطع دیپلم در رشته ساختمان (هنرستان فنی و حرفه‌ای) گرفته و در سال ۱۳۷۶ در رشته حسابداری دولتی قبول شدم اما چون علاقه شدیدی به حوزه علمیه داشتم در حوزه علمیه شهرستان رامسر مشغول به تحصیل شدم. بنده توفیق پنج نوبت حضور در جبهه‌های حق علیه باطل را دارم که دو بار از ناحیه کمر مورد اصابت ترکش و یک بار نیز شیمیایی شدم. بعد از پایان مقدمات حوزه جهت ادامه تحصیل به استان قم عزیمت کردم. بعد از سه سال از طرف سازمان تبلیغات اسلامی استان قم بعنوان روحانی مستقر به استان هرمزگان اعزام شده و در شهرستان حاجی‌آباد به سمت مسئول اداره سازمان تبلیغات اسلامی مشغول به فعالیت شدم. در طول مدتی که در این شهرستان مشغول فعالیت بودم توانستم چند مسجد در روستاهای این شهرستان بسازم و همچنین چند خانه عالم جهت استقرار روحانیون برای مستقر

شدن در روستاها و فعالیت فرهنگی و تبلیغی تأسیس نمایم. از جمله فعالیت‌ها در این شهرستان هیئت مذهبی مساجد و تأسیس حوزه علمیه بوده است.



در سال ۱۳۸۰ در یکی از مأموریت‌ها در اثر سانحه تصادف از ناحیه کمر دچار ضایعه نخاع شدم، (علتش هم ترکشی بود که در کنار ستون فقرات بود در اثر فشار یکی از مهره‌های کمرم را خرد کرد) راننده خودرو تریلی که از پشت به خودرو بنده زده بود متواری شد. بعد از آن مدت یک سال در بیمارستان‌های کرمان، بندرعباس، قم بستری و تعداد ۱۸ عمل جراحی انجام دادم. در سال ۱۳۸۱ بعد از آن که توانستم روی ویلچر بنشینم در صندوق قرض الحسنه مدرسه علمیه معصومیه (س) استان قم مشغول به فعالیت شدم و از همان سال به ورزش شنا رو آوردم، هیچ‌گاه روحیه‌ام را از دست ندادم و ورزش شنا را حرفه‌ای ادامه دادم. در سال ۱۳۸۲ اولین مدال طلا استان قم را کسب نمودم. در سال ۱۳۸۴ قهرمان کشور شده و در سال ۱۳۸۵ عضو تیم ملی کشور شدم. از سال ۱۳۸۵ بعنوان اولین روحانی از طرف دفتر تبلیغات اسلامی قم جهت تبلیغ به مناطق محروم اعزام شدم. در سال ۱۳۸۶ انجمن ضایعات نخاعی استان قم را تأسیس نموده و هم اکنون نیز در حال فعالیت می‌باشم. در سال ۱۳۸۹ بعنوان مربی شنا جانبازان و معلولین انتخاب و در سال ۱۳۹۰ به مربی تیم ملی شنا ارتقاء پیدا کردم. در زندگی همیشه خواستم اولین‌ها باشم چرا که (۱) اولین روحانی ویلچری هستم از سال ۱۳۸۵ تا کنون در ماه‌های تبلیغ از دفتر تبلیغات اسلامی اعزام شدم. (۲) اولین روحانی ویلچری هستم

که قهرمان شنا هشتم و به خارج از کشور هم اعزام شدم. ۳) اولین روحانی ویلچری هشتم که مربی تیم شنا جانبازان و معلولین تیم ملی و استان هشتم. ۴) اولین روحانی هشتم که کارت مربیگری ملبوس به لباس روحانیت در کشور را دریافت نمودم. بنده ۱۵ سال کار اجرایی نمودم از جمله دفتر تبلیغات اسلامی شهرستان رامسر، مسئول دفتر امام جمعه شهرستان رامسر، مسئول اداره تبلیغات سازمان تبلیغات اسلامی شهرستان حاجی آباد استان هرمزگان، مسئول شورای هماهنگی شهرستان حاجی آباد استان هرمزگان، مسئول انجمن ضایعات نخاعی استان قم، مربی شنا جانبازان و معلولین تیم ملی و استان قم، عضو ستاد مناسب سازی استان قم.



<http://forum.special.ir/showthread.php?t=835&page=12>

اعظم عزیزى



لحظاتی در کنار هنرمند معرق کار معلول
میان خواستن و رسیدن فقط یک گام فاصله است

در را که باز می کنند یک دنیا تازگی و زیبایی می ریزد توی چشمت و نمی دانی که به کدام
اثر نگاه کنی اما چیزی که متعجب تـرت
می کند این است که این آثار را دختری خلق کرده که روی ویلچر نشسته و دستانش هم تا
قدرت لازم را برای خلق آثار معرق کاری دارد.

اینجا گوشه ای از کلان شهر تهران است و اعظم عزیزى در گوشه ای از این کلان شهر مشغول
کار با چوب های باریکی است که با او حرف می زنند انگار.

فوق دیپلمش را گرفته و در مجتمع آموزشی رعد در شهرک غرب توانسته دوره های تکمیلی زبان انگلیسی، دوره های معرق را تا مرحله پیشرفته، طراحی وب سایت و انیمیشن، تدوین فیلم و صدا گذاری با ssp، سفالگری و حجسم سازی و طراحی و نقاشی را گذرانده و این روزها با مهارت کامل معرق کاری می کند و کارهایش در نمایشگاه های داخلی در معرض دید شهروندان قرار می گیرد، اما آنچه مسلم است اگر کسی او را در کنار کارهایش نبیند تصور هم نمی کند که این کارها ای دستان یک معلول جسمی حرکتی است.

پرده اول:

پدر و مادرم غصه می خوردند شاید اگر تنها فرزند خانواده نبودم و خواهر و برادری داشتم مشکل کم توانی ام کمتر دیده می شد و پدر و مادرم کمتر غصه می خوردند. اعظم تواناست این را هم خودش می داند و هم پدر و مادرش و هم اطرفیان، اما قبول کنید که اعظم بهم برای عده ای که او را روی ویلچر می بینند فقط یک معلول است و من با خودم فکر می کنم که کاش می شد... او در این باره می گوید: «اگر خواهر یا برادری داشتم تنها نبودم و توجه خانواده ام هم بین چند نفر تقسیم می شد.» ادامه تحصیل در دانشگاه تا مقطع فوق دیپلم و گذراندن دوره رئیس دفتری در سازمان فنی و حرفه ای و گرفتن کارپایان دوره های هنری و تخصصی کامپیوتر از اعظم عزیزی دختری موفق و توانا ساخته که بیشترین

زمن روز خد را بد ورزش
کردن و انجام تابلو های معرق و منبت و نقاشی می گذراند.

پرده دوم:

انگد ر بد راه می روی!
مادربزرگ با دقت به پاها و طرز راه رفتن اعظم نگاه کرد و گفت: «مادر جون چرا پایت را بد
می گذاری؟»!
دلش نمی آمد نظر قطعی دهد و مرتب می گفت انگار بد راه می روی و همین دلشوره های
مادربزرگ بد کده باعشت شد
اعظم پای ثابت مطب پزشکان با تخصص های مختلف شود.
او در این باره می گوید: «بارها عکس و آزمایش و ام آر آی و دو ماه بستری شدن در
بیمارستان شهدای تجریش و بد از
ادامه درمان و دارو و حتی طب سوزنی و انرژی درمانی و در آخر اکسیژن درمانی هم نتیجه
نداد و پزشکان تشخیص دادند
که به بیماری ضعف عضلانی دچار شده ام. اوایل راه می رفتم شاید تا 20 سالگی اما زود
خسته می شدم و بدالارفتن از پله هه
برایم دشوارتر می شد تا اینکه مهمان همیشگی صندلی چرخدار شدم اما توانستم با معلولیت
کنار بیایم و الان حس می کنم
که فقط پاهایم راه نمی روند و با کمک هنر که بزرگترین اتفاق زندگی من بود موفق هستم.»

پرده سوم:

معلولان من زوی شده اند
پدر سرگرد است و مثل همه نظامی ها مقرراتی و سخت گیر اما هر چه در توان داشته برای

درمان و آسایش دخترش انجام داد
و مدتی ده داد.

احمد عزیزی در این مورد می گوید: «من اهل سفرم و از هر فرصت کوچکی برای مسافرت استفاده می کنم و خانواده ام را به همه استان های کشور برده ام اما کسی که فرزند معلول دارد شرایط و امکانات خاصی را مدتی طلب داد.

من و امثال من باید ویلچر فرزندان را در صندوق عقب اتومبیل قرار دهیم، در حالیکه تولید کنندگان خودروها با این مورد فکر نکرده اند و عملاً جایی برای گذاشتن ویلچر در کنار چند تکه وسایل مورد نیازسفر وجود ندارد.

نبردن ویلچر هر هم که ممکن نیست»
سهامیه سوخت معلولان از دیگر دغدغه های خانواده این هنرمند موفق است. پدر اعظم در این مورد می گوید:

«نقل و انتقال معلولان کار راحتی نیست آنها نمی توانند از وسایل نقلیه عمومی استفاده کنند و برای رفاهت و آسایش و فعالیت های اجتماعی مجبورند از آژانس استفاده کنند که اصلاً مقرون به صرفه نیست و اختصاصاً سه سهمیه سه سوخت برای این قشر که معمولاً از اقشار متوسط و کم درآمد جامعه هستند لازم و ضروری به نظر می رسد».

او تأکید می کند: «معلولان مانند دیگر اقشار شهروند جامعه اند و حق زندگی کردن دارند و به تنهایی با هیچ دلیلی کم توانی نمی توانند در خانه محبوس شوند اما این روزها با توجه به گرانی بنزین و بالا رفتن هزینه کرایه تاکسوی ها منم زوی

و گوشه گیر شده اند و فعالیت های اجتماعی بیشتر آنها محدود شده است. این در حالی است که مسکن معلولان قبل از شروع طرح هدفمند کردن یارانه ها قول تأمین سوخت معلولان را داده بودند.» وی در پایان می گوید: «شاید من توان مالی حمایت از فرزندم را داشته باشم، اما کسانی هستند که توانایی حمایت مالی از فرزند معلول خود را ندارند.»

پرده چهارم:

اطلاع رسانی بهزیستی ضعیف است «تا پرونده تحت پوشش بودن من در مجتمع آزادی بود مشکلی نداشتیم و کم و بیش در جریان تسهیلاتی که برای معلولان در نظر می گرفتند و مراسمی که بهزیستی برگزار می کرد قرار می گرفتیم اما از زمانی که پرونده به مجتمعه شش هید کله منتقل شد به علت دوری کمتر مراجعه می کنیم و در جریان خدمات سازمان قرار می گیریم.» اعظم عزیزی با بیان این مطلب می گوید: «من مشکل را در عدم اطلاع رسانی به معلولان می دانم و اگر سازمان ای تعریف شود که خدمات ارائه شده از طرف سازمان را به اطلاع معلولان و خانواده های آنها برساند بسیاری از مشکلات حل می شود.»

پرده پنجم:

هنر نزد ایرانیان است و به از همان بچگی به کارهای هنری علاقه داشت. گاه ساعت ها کنار دست پدر می نشست و به

ساختن ماکت هواپیما و کشی
 و ناوهای بزرگ نگر ماه می کرد.
 اعظم با یادآوری ایام کودکی و نوجوانی خود می گوید: «آن روزها در بندرعباس زندگی می
 کردیم و با اینکمه می توانستیم
 راه بروم به دلیل گرمای بیش از حد هوا در خانه می ماندیم و ساختن ماکت با کمک پدر تنها
 سرگرمی و تفریح خانواده
 محسوب می شد.»
 امروز بعد از گذشت سال ها اعظم سرگرمی های زیادی دارد می تواند هر روز صبح به همراه
 مادر به محوطه سبز مجتمع
 می رود و با وسایل ورزشی که شهرداری نصب کرده ورزش کند، می تواند در خانه روی
 دوچرخه تابش بنشیند و مدت ها
 رکاب بزند، می تواند چوب ها را کنار هم بچیند و طرحی که ذهنش را درگیر کرده را رو کاغذ
 بیاورد و ساعت ها بدون اینکمه
 گذر زمان را بفهمد طرح را روی چوب پیاده کند و...
 تنها مشکل اعظم این است که قلب مهربانی دارد و نمی تواند مقابل درخواست دوستان و
 آشنایان برای بردن تابلوه ها و
 کارهای معرق و منبت اش نه بگوید.
 او در این باره می گوید: «بارها اتفاق افتاده که تابلویی را پس از هفته ها و ماه ها تمام کرده ام
 و یکی از دوستان
 یا اقوام خوشش آمده و با خودش برده است، این ماجرا بارها و بارها تکرار شده و اگر می
 توانستم "نه" بگویم
 شاید بیشتر از 2-3 نمایشگاه کار در دست داشتم و در معرض نمایش می گذاشتم.»

پرده آخر:

مادرانی که فرزندان معلول دارند، مادر ترند...
مهین آوانلو مادر این هنرمن موفق، زن زحمت کشی است که چشم از دختر بر نمی دارد و
آماده است تا او چیزی طلب کند
و او با مهربانی انجام دهد.
این حساسیت و مهربانی خصلت همه مادرهاست اما اعظم از این نعمت بیشتر برخوردار است
شاید به دلیل اینکه معلول
است و برخی از کارها را نمی تواند به تنهایی انجام دهد و شاید هم تک فرزند بودن این توجه
بیشتر نمود پیدا می کند.
آنچه مشخص است اینکه مادر فرزندان معلول چه جسمی حرکتی باشد و چه معلول کم توان
ذهنی و نابینا و ناشنوا بیشتر
از مادران دیگر مادری می کنند و زحمت می کشند.
امروز روز تولد اعظم بود. اعظم عزیز می امروز 25 ساله می شود و کارهای هنریش 10 ساله و
کسی چه می داند شش
در یکی از همین فرداهای نزدیک او را در کنار کارهای هنری معرق و منبت اش در نمایشگاه
های بین المللی بینیم.
کسی چه می داند...

<http://forum.special.ir/showthread.php?t=835&page=12>

آندریا بوچلی



خواننده نابینای اپرای اهل ایتالیا است. برخی کارهای او در ایران نیز منتشر شده است. آندریا بوچلی متولد ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۸ است. او در روستایی در شهر لایاتیکو در توسکانی دنیا آمد. او در همان کودکی از تنبلی چشم زجر می کشید. آندریا در ۶ سالگی به دلیل علاقه فراوان به موسیقی در آموزشگاهی به یادگیری پیانو پرداخت و همزمان به اپرا روی آورد. او در کنار علاقه اش به موسیقی، ورزش را نیز دنبال می کرد و طی بازی فوتبال در سن 12 سالگی با اصابت توپ به چشمش بینایی خود را کامل از دست داد. او پس از این موضوع تصمیم می گیرد

با اینکه به پیانو، فلوت و ساکسیفون تسلط داشت در مدرسه نابینایان ادامه تحصیل دهد. او در حقوق دکترای خود را نیز دریافت کرد. اما دوباره به موسیقی روی آورد.

افتخارات

- *اولین جایزه خود را در سال ۱۹۶۸ در سن ده سالگی دریافت نمود.
- *در سال ۱۹۷۰ در سن ۱۲ سالگی برای اجرای اثری جایزه‌ای دریافت کرد
- *مدتی با لوچیانو پاواروتی همکاری داشت.
- *در سال ۱۹۹۳ در جشنواره موسیقی سانرموی برنده رکورد جایزه تازه واردان شد
- *آهنگهای او تا دو هفته متوالی در صدر پر فروش‌ترین آلمان، ایتالیا، فرانسه، هلند و بلژیک قرار گرفت.
- *او با اولین آلبوم حرفه‌ای خود برنده جایزه صفحه طلایی شد.
- *در سال ۱۹۹۷ جایزه اکو را با همکاری با سارا برایتمن دریافت کرد.
- *او در سال ۱۹۹۸ جایزه بهترین موسیقی دان کلاسیک و خواننده ایتالیایی رادر جشنواره موسیقی جهان در مونت کارلو دریافت کرد.
- *در مراسم جوایز گرمی و اسکار بهترین ترانه متن بود، ترانه **The Prayer** که در فیلم انیمیشن **Quest for Camelot** برادران وارنر از آن استفاده شد و جایزه گلدن گلاب را نصیب بوچلی کرد.
- *در جشن هنر سالیانه سلطنتی در انگلیس به دعوت ملکه الیزابت برنامه اجرا کرد.
- *در مراسم سالیانه **NIAF** انجمن ملی ایتالیا و آمریکا، بوچلی همراه با ارکستر جوانان انستیتو بوچرینی برنامه‌ای به همین مناسبت اجرا کردند که این مراسم از طریق ماهواره پخش شد.

*در سال ۲۰۰۲ جایزه بهترین هنرمند ایتالیایی و بهترین آهنگ ساز کلاسیک را تصاحب کرد
<http://forum.special.ir>

طاهره جوان

زندگی نام‌ه طاهره جوان از زبان خودش:

چهل و دو سال پیش وقتی من یازده سالم بود، سوختم. مادرم سر زارفت. پدرم بعد از مادرم

با زنی ازدواج کرد که قبلا با مرد دیگری ازدواج کرده بود و چون بچه دار نمیشد، جدا شده

بود. این خانم گفت هم دختر دارم و هم پسر و با هم زندگی می‌کنیم

این خانم ده فرزند به دنیا آورد. من توی این بچه ها گم شدم. پدر بزرگ و مادر بزرگ ما هم با

ما زندگی می‌کردند.

کار من این بوده که هر روز باید نان می‌خریدم، چایی را دم می‌کردم و بعد به مدرسه می‌رفتم.

خلاصه آنکه آن روز که این اتفاق برایم افتاد نانوايي شلوغ بود و من داشت دیرم می‌شد.

وقتی آمدم خانه عجله کردم و قبل از پر کردن کتری گاز را باز گذاشتم و وقتی برگشتم به

آشپزخانه که یک زیرزمین کاهگل بود، دیدم بوی گاز می‌آید. عقم رسید که کبریت نزنم اما

آدم برق را روشن کنم تا بتوانم پنجره را باز کنم، آشپزخانه منفجر شد و یک موقع به خودم

آمدم و دیدم دارم می‌سوزم.

وقتی همه جا آتش گرفت، آنقدر هول شده بودم که به جای آنکه پله‌ها را برگردم و بالا بیایم،

دویدم داخل آشپزخانه. بنابراین تا بیایند من را پیدا کنند، خیلی سوختم.

سه سال در بیمارستان بودم. در دو سال اول نتوانستم از تخت پایین بیایم. از شدت درد پاهایم

را توی شکم جمع کرده بودم و پایم همان جا چسبیده بود. نمی‌توانستند پانسمانم کنند. یک

کرسی گذاشته بودند و یک ملافه سفید انداخته بودند روی آن و من آن زیر بودم.

بالش زیر سرم را هم نمی‌توانستند کنار بکشند چون وقتی آن را برمی‌داشتند، سرم به سمت عقب می‌رفت و من از درد هوار می‌کشیدم، بنابراین چانه‌هایم هم چسبیده بود به گردن و سینه‌ام و لبم هم برگشته بود و همین‌طور چشمانم هم حالت بدی پیدا کرده بودند.

لثه‌ام هم سوخته بود و دندان‌هایم هم ریخته بود. بعد از دو سال، در اولین عملی که روی من انجام شد و پاهایم را باز کردند، خواستم خود را در آینه ببینم. تا آن موقع خودم را ندیده بودم و وقتی جلوی آینه رفتم باور نکردم آن کس که می‌بینم خودم هستم.

موجودی دیدم که معلوم نبود چه بود و خیلی از آن ترسیدم اما وقتی خودم را تکان دادم و دیدم او هم تکان می‌خورد، فهمیدم آن موجود خودم هستم. بلافاصله غش کردم و افتادم.

موقع افتادن سرم هم خورد به جایی و شکست و پوست‌های نویی هم که تازه روی بدنم درست شده بود، قاچ خورد و خونریزی شروع شد. خیلی ناامید و ناراحت شدم و تصمیم گرفتم دیگر زنده نباشم. نهار نخوردم و شام هم نخوردم.

فکر می‌کردم اگر سه چهار وعده غذا نخورم می‌میرم بنابراین نهار نخوردم و شام هم نخوردم و عوض آن فقط غصه خوردم. تصمیم قطعی بود برای مردن.

نزدیکای صبح داشتم از پنجره بیرون را نگاه می‌کردم. سیاهی کم کم می‌رفت و نور جای آن را می‌گرفت. با خودم فکر کردم همین یک ربع پیش همه جا تاریک بود اما الان روشن شده و برگ‌ها به این زیبایی تکان می‌خورند، چرا من باید خودم را بکشم. فرض می‌کنم همین طوری بده دنیایم.

خدا هست، شبانه روز هست، این همه آدم هستند. چرا من باید اینقدر ناامید باشم؟ یک نور امید رفت توی دل من و تصمیم گرفتم زنده باشم، زندگی کنم و به درد بخورم. هنوز وقت صبحانه نشده بود و همه خواب بودند. زنگ زدم گفتم: خانم من صبحانه می‌خواهم!

مددکارهای بیمارستان در این سه سال که در بیمارستان بودم با زندگی من آشنا شده بودند و می‌دانستند مادر ندارم و درس نخوانده‌ام، هیچ کاری بلد نیستم و خلاصه آنکه آینده نامشخصی دارم، بنابراین آمدند با پدرم صحبت کردند و گفتند او باید برود هنر یاد بگیرد.

پدرم موافقت نمی‌کرد اما آنها گفتند اگر قبول نکنید او را از شما می‌گیریم و به بهزیستی می‌سپاریم. بنابراین پدرم قبول کرد و من به کارگاه کورس در جاده شهرری رفتم. در آنجا کارگاه تعمیرات رادیو و تلویزیون، ساعت‌سازی، عکاسی، نقاشی و طراحی، جوشکاری، خیاطی و سوادآموزی را آموختم و ورزش می‌دادند.

من در تمام رشته‌های آن کارگاه ثبت نام کردم. در آن کارگاه همه خانم‌ها و آقایان معلول بودند اما در بین آنها آقای هم بود که سوخته بود، به همین خاطر توجهم به ایشان جلب شد و نگاهش کردم.

او هم نگاه کرد. من دیدم دست و صورتش سوخته و بنابراین برای آنکه ناراحت نشود از اینکه به او نگاه می‌کنم، لبخند زدم. مرا بردند به کلاسی که این آقا هم بود اما او کلاس اول را می‌خواند و من چهارم را. این جوان همان بود که بعد همسرم شد.

همان روز اول که به آن کارگاه رفتم با ایشان آشنا شدم و خانواده ایشان هم یک روز بعد آمدند به خواستگاری من. بلافاصله هم جواب مثبت دادم چون می‌خواستم زندگی کنم. می‌خواستم کاری کنم که با مردم باشم. به خودم قول داده بودم کاری کنم که تنها نباشم.

او بیست ساله بود و من شانزده ساله. پدرم موافقت نمی‌کرد اما من گفتم اجازه بده ازدواج کنیم. ما مثل هم هستیم و می‌توانیم هم‌دیگر را درک کنیم.

خیلی روزهای سختی داشتیم. درآمد نداشتیم، باید کرایه خانه می‌دادیم، پول دوا می‌دادیم و

همن‌طور باید زندگی‌مان را اداره می‌کردیم. سه‌ماه آموزش ما تمام شد. من همه چیز آنجا را یاد گرفته بودم. تا کلاس چهارم سواد داشتم. به همسرم گفتم بیا خیاطی یاد بگیر گفت نه، خیاطی کار زن‌هاست. من هم گفتم پس من می‌آیم. جوشکاری یاد می‌گیرم. در کنار خیاطی جوشکاری یاد گرفتم و کنار اینها طراحی و نقاشی را. در کنار همه اینها در کلاس تعمیرات رادیو و تلویزیون، لحیم‌کاری می‌کردم. خلاصه اینکه همه آنچه که آنجا آموزش می‌دادند را تا حدودی یاد گرفتم. عکاسی، بافندگی با دست، قلاب‌بافی، آرایشگری و همه چیز را یاد گرفتم و وقتی کلاس تمام شد از همه‌شان استفاده کردم. وقتی کلاس مان تمام شد جمع کردیم و رفتیم به خانه مادر شوهرم در هسته که روستایی حوالی فرودگاه اصفهان است. نزدیک به نه سال آنجا ماندم. خانه مادر شوهرم چند تا اتاق داشت و من از همه این اتاق‌ها استفاده کردم. از همان موقع که در بیمارستان بودم، تزریقات را به صورت تجربی یاد گرفته بودم. در آن روستا همه را به اسم خانم دکتر می‌شناختند. در هشت نه سالی که در آن روستا بودم خیلی چیزها یاد گرفتم. یکی از چیزهایی که یاد گرفته بودم مدیریت بود. آموزش رایگان بافندگی انجام می‌دادم، خانم‌ها می‌آمدند یاد بگیرند، کاموا می‌دادم به آنها که ضمن یاد گرفتن، برای من ببافند. خود من تنهایی در یک ساعت یک لیف می‌بافتم اما وقتی به آنها یاد می‌دادم، در یک ساعت بیست تا لیف برای من می‌بافتند. آنها مفتی یاد می‌گرفتند و من مفتی صاحب کلاه می‌شدم. این یک بخش از درآمد من بود. علاوه بر آن تزریقات، بخیه زدن، آرایشگاه، خیاطی و... خلاصه همه کاری می‌کردم. من برای مردم آن روستا شخص به درد بخوری بودم. همه کار برای آنها کردم. به خانه هایشان می‌رفتم و برایشان تزریق انجام می‌دادم و همین‌طور خیاطی و آرایش.

در آن روستا همه این کارها را یاد گرفتیم. وقتی می‌رفتم این کارها را در حد اولیه بلد بودم. اما آنجا تمرین کردم، اشتباه کردم و یاد گرفتم. هشت سال آنجا کار کردم و کار یاد گرفتم و آنجا محصل آغاز کار و موفقیتیم بود. حالا که در اینجا کار می‌کنم و به جز درآمد کارمندهایم، ماهی حداقل بیست میلیون تومان درآمد دارم، آن روستا را فراموش نکرده‌ام و دارم برای آنجا یک مدرسه درست می‌کنم. نقشه آماده شده و به زودی مدرسه را خواهیم ساخت.

همسرم مثل من اعتماد به نفس نداشت. من وقتی با ایشان ازدواج کردم چادر سرم می‌کردم و دست‌هایم هم زیر چادر بود و سوختگی صورتم هم چندان دیده نمی‌شد و کسی چندان متوجه سوختگی من نمی‌شد اما همسرم همیشه دستش جلوی دهنش بود که سوختگی‌اش دیده نشود. آن دستش که زیاد سوخته بود، همیشه توی جیبش بود. همیشه نگران و سرش پایین بود. من برای اینکه او اعتماد به نفس بیشتری پیدا کند، روسری سرم کردم و سعی کردم دستکش دستم نکند.

وقتی با او بیرون می‌رفتم سرم بالا بود و هر کس به ما نگاه می‌کرد، لبخند می‌زد. الان فرهنگ مردم بالاتر رفته.

آن موقع تا نگاه می‌کردند می‌گفتند آخی، چی شد که سوختی. من ناراحت نمی‌شدم و جواب می‌دادم اما همسرم خودخوری می‌کرد. او هنوز هم آن اعتماد به نفس لازم را ندارد اما من از همان اول اعتماد به نفس داشتم.

الان همسرم با من کار می‌کند. او تاکسی دارد و آژانس کارگاه من است و هر روز از مشتری‌های من می‌گوید که پشت سر من از اخلاق و کار من تعریف می‌کنند. وقتی در کارم رشد کردم به همسرم گفتم برویم تهران، اینجا دیگر جا برای رشد من نیست. آمدیم تهران و در خیابان ادیب دروازه غار یک اتاق اجاره کردیم. صاحبخانه نداشت. یک اتاق بالا داشت و یک اتاق دوازده متری پایین که من اتاق پایین را

اجاره کردم. این اتاق هم اتاق زندگی ما بود و هم اتاق خواب ما. هم در آن خیاطی می‌کردم و هم آرایشگاه داشتم. طراحی و نقاشی را کنار گذاشتم چون در آمد نداشتم.

در این اتاق دوازده متری با دو بچه قد و نیم قد، با دست خالی کارم را شروع کردم و به یک سال نکشید که خانه خریدم، شش ماه نکشید که برای همسرم ماشین خریدم. گفتم با ماشین از خانه بیرون بروم سر ذوق می‌آید و روحیه‌اش بهتر می‌شود. یک سال بعد از آن خانه‌ام را عوض کردم و در جای بهتری خانه خریدم. دو سال بعد آنجا را فروختم و آمدم در امیریه خیابان ولی عصر خانه خریدم. کارم خوب بود و علاوه بر این، تنها کار منم بود.

فکرم را هم به کار می‌انداختم که کارم اقتصادی تر باشد. روبروی خانه ما یک مسجد بود. من زیرزمین آن را اجاره کردم و کارم را به آنجا بردم. آن زیرزمین ششصد متر بود و ششصد متر برای کار من خیلی خوب بود.

نود نفر خیاط را استخدام کردم. این نود نفر هر کدام هر روز چهار عدد لباس می‌دوختند و جمع کارشان سیصد و پنجاه شصت عدد لباس می‌شد و کارم به این صورت گسترش می‌یافت. از این حدود چهارصد عدد لباس، دویست عدد خرج اجاره و دستمزد خیاطها می‌شد و بقیه آن به من می‌رسید. بنابراین درآمد من به خوبی بالا رفت.

دختر لیسانس طراحی و ژورنال شناسی را خوانده است که مربوط به کار من می‌شود. وقتی من نیستم دخترم برش می‌زند. برش زدن در خیاطی خیلی مهم است. ما اصلا از سانتی متر استفاده نمی‌کنیم. به مشتری نگاه می‌کنیم و لباس را برش می‌زنیم.

مشتری‌های جدید از این شکل کار ما تعجب می‌کنند اما ما به کارمان خیلی وارد هستیم و آنها بعد که می‌بینند لباس‌شان چقدر خوشگل شد می‌روند تبلیغ کار ما را می‌کنند. از سبک و ختن هم برکت است.

وقتی شش ساله بودم، نامادری‌ام برای آنکه مرا تنبیه کند، وقتی از خانه بیرون می‌رفت

می گفت یک جا بنشینیم و تکان نخورم. من هم بچه بودم و بلند می شدم این طرف و آن طرف می رفتم و بریز و پاش خودم را می کردم و او برمی گشت و مرا تنبیه می کرد چون می فهمید بلند شدم. دهام.

دو سه بار که کتک خوردم، فکر کردم ببینم او از کجا می فهمد. به این نتیجه رسیدم که او مرا روی گل های قالی می نشاند و جای مرا نشان می کند. این دفعه خودم جا را معلوم کردم و وقتی رفت بلند شدم هر کار که دوست داشتم کردم و در پایان وقتی صدای در را شنیدم دویدم رفتم تا همان جا که او مرا در آن نشانده بود. وقتی وارد شد گفت تنبیه نمی شوی چون از جاییت تکان نخورده ای. من از همان موقع فهمیدم اگر فکر کنم کتک نمی خورم. نداشتن مادر باعث شد من خود ساخته شوم.

وقتی که بچه بودم همیشه جای خالی مادر را احساس می کردم اما الان فکر می کنم این قسمتم بود که اینقدر سبب و محکم بشوم. من در بیمارستان خیلی سختی کشیدم. در طول سه سال بیست و پنج بار عمل شدم ما الان فکر می کنم حتی این سوختگی هم برای من خیر و برکت داشت. درست است سختی کشیدم اما در کنار آن کلی هم لذت بردم. الان خانواده اهلی و سالمی دارم، بچه هایم تحصیلات بالایی دارند و موفق هستند و شوهران موفق دارند و زندگی خدا را شکر خوب است.

از اینکه می توانم با فکرم به دیگران کمک کنم لذت می برم. خانم ها زنگ می زنند و می گویند من جا دارم، کار بلد هستم اما عرضه ندارم کاری انجام بدهم و من می گویم بیایند اینجا و ببینید من چه کاری انجام می دهم.

<http://forum.special.ir>

هین واگنر

نابینایی که رکورد مسابقات سرعت 2005 را شکست.

مصاحبه با هین وانگنر به نقل از مجله موفقیت:
واگنر: سلام نام من هین واگنر است. 39 ساله هستم. نابینا به دنیا آمدم. در آفریقای جنوبی زندگی می‌کنم. حدود 8 سال است که به‌عنوان سخنران انگیزشی فعالیت می‌کنم. وقتی بچه بودم جدال سختی داشتم. همیشه از خودم می‌پرسیدم چرا من باید نابینا باشم. این افکار منفی همیشه با من بودند. روزی تصمیم گرفتم به‌جای آه‌وناله به مردم انگیزه بدهم و خیریه‌ای تاسیس کرده‌ام که هدفش کمک به افراد نابینا است.

چگونه کارتان به سخنرانی کشید؟
واگنر: قبلاً در یک شرکت کامپیوتری کار می‌کردم. مدیریت فروش آن شرکت با من بود. مردم از من درباره تجربیاتم می‌پرسیدند مثلاً درباره اینکه چگونه با یک مرد ناشنوا و یک مرد نابینا با قایق به آمریکای جنوبی رفتم و 30 روز در قایق بودیم. مردم از من دعوت می‌کردند تا برایشان صحبت کنم. و کم‌کم پیشنهاد می‌دادند که به‌ازای دریافت پول سخنرانی کنم. پس از چند سال دیدم که در کشورها و فرهنگ‌های مختلف سخنرانی می‌کنم و اکنون این افتخار را دارم که در ایران سخنرانی کنم و این تجربه آموزشی بسیار خوبی برای من است زیرا ایران تاریخ غنی و طولانی دارد. من کارم را خیلی دوست دارم و باعث می‌شود تا خودم را بهبود بخشم.

در مـــــورد رانندگی و رکوردهایتـــــان بگوئید.

واگنر: وقتی پسر بچه بودم مانند بسیاری از همسالانم آرزوی رانندگی اتومبیل‌های مسابقه را داشتم. دوست داشتم سوار اتومبیلی مثل لامبورگینی یا فراری شوم. موانع بزرگی سر راهم بود. من نمی‌توانم ببینم، امکان گرفتن گواهینامه رانندگی را ندارم. ولی من به غیرممکن بودن کاری اعتقاد ندارم. این رویا سال‌های زیادی در ذهنم وجود داشت. ذهن انسان ابزار بی‌نظیر و قدرتمندی است. وقتی بخواهیم کاری را انجام دهیم، راهش را پیدا می‌کنیم.

با فروشندگان اتومبیل‌های مسابقه تماس گرفتم. یکی از آنها مرد بسیار سخاوتمندی بود و وقتی توضیحاتم را شنید موافقت کرد تا اتومبیلی در اختیارم قرار گیرد. مرحله بعد آن بود که کسی را متقاعد کنم در اتومبیل کنارم بنشیند. کسی چنین ریسکی نمی‌کند که کنار راننده نابینایی بنشیند که با سرعتی بیش از 200 کیلومتر در ساعت رانندگی می‌کند. حدود 6 ماه طول کشید تا بتوانم فرد مناسبی را بیابم. بالاخره فردی حاضر شد این کار را انجام دهد. او قبلاً در مسابقات اتومبیل‌رانی شرکت می‌کرد و فرد بسیار آرام و خونسردی بود.

ولی یک مشکل کوچک وجود داشت. او لکنت زبان داشت و در سرعت بسیار بالا کافی بود اطلاعات را با تاخیر به من منتقل کند تا با سانحه‌ای خطرناک مواجه شویم. او باید حین رانندگی با سرعت زیاد می‌گفت: چپ، راست، راست، چپ ... تا من اتومبیل را در مسیر درست هدایت کنم. من ناامید نشدم. فرد دیگری هم در دسترس نبود. دریافتیم که او در ادای کلمات مشکل دارد ولی در گفتن اعداد مشکلی ندارد و می‌تواند آنها را بدون تاخیر بگوید.

بالاخره روشی ابداع کردیم تا این مشکل نیز مرتفع شود. عرض جاده را به 9 قسمت تقسیم کردیم. برای انتهای سمت چپ جاده عدد 1 را در نظر گرفتیم و به وسط جاده عدد 5 را منسوب کردیم و برای سمت راست جاده عدد 9 را. بنابراین اگر او عدد 9 را اعلام می‌کرد یعنی من به نهایت سمت راست جاده رسیده بودم و اگر عدد 5 را اعلام می‌کرد یعنی دقیقاً در وسط جاده در حرکت بودم.

آیا توانستید رکورد کسب کنید؟
واگنر: بله در سال 2005 رکورد 269 کیلومتر در ساعت را ثبت کردیم. این رکورد در رکوردهای جهانی گینس ثبت شد. البته این رکورد برای افراد نابینا است.

آیا خاطره جالبی از این مسابقه دارید؟
واگنر: بلافاصله پس از آنکه رکورد را شکستیم و اتومبیل متوقف شد، خبرنگاران و افراد زیادی منتظر بودند تا از اتومبیل پیاده شویم. فرد همراه من گفت می‌خواهم در مورد موضوع بسیار مهمی با تو صحبت کنم. من گفتم: اکنون زمان مناسبی نیست و همه می‌خواهند با ما صحبت کنند. او اصرار کرد که باید راز مهمی را بگوید. او گفت: من بیماری ام‌اس دارم و برای همین مجبور شدم مسابقات رانندگی را کنار بگذارم! ولی امروز ما موفق شدیم. بیماری ام‌اس باعث می‌شود که حرکات فرد و در نتیجه زمان عکس‌العمل فرد طولانی‌تر شود! من خیلی جا خوردم و متوجه شدم چه ریسک بزرگی کرده‌ام.

قدم بعدی شما چه بود؟
واگنر: موضوع با آن رکورد تمام نشد. در سال 2008 یک نابینای بلژیکی رکورد 308 کیلومتر در ساعت را ثبت کرد. دوستم مجدداً با من تماس گرفت. هر دوی ما می‌دانستیم چرا باهم صحبت می‌کنیم. بله در ذهن هر دوی ما یک هدف وجود داشت: بازپس گرفتن رکوردمان! باز عملیات آغاز شد و در سال 2009 موفق شدیم رکوردی باورنکردنی را ثبت کنیم. رکورد ما 322 کیلومتر در ساعت بود! این سرعت شاید برای شما که روبرویتان را می‌بینید خیلی ترسناک نباشد. ولی برای من رانندگی با چنین سرعتی واقعا رعب‌آور و وحشتناک بود.

موفقیت: البته برای من هم ترسناک است. قبل از مسابقه اصلی چند بار تمرین کردید؟

حدود 10 مرتبه تمرین کردم. همانطور که می‌دانید هر بار تمرین خودش ریسک بزرگی است و ممکن است منجر به حادثه شود. پس باید توازنی ایجاد می‌کردیم تا هم رانندگی برایم راحت شود و هم بیش از حد در معرض خطر قرار نگیرم.

رویی‌های بعدی شدی چیست؟

واگنر: هدف بعدی من آن است که اواسط سال 2012 خلبان یک هواپیمای جت باشم و هواپیما را از تمرین-2005 لندن به آفریقای جنوبی هدایت کنم. هدف از این کار جمع‌آوری یک میلیون پوند از حامیان مالی است تا در موسسه خیریه، صرف افراد نابینا شود. دیروز در سخنرانی خودتان گفتید: بهتر است نابینا باشیم و رویایی داشته باشیم تا ببینیم و هیچ رویایی نداشته باشیم. این جمله خیلی تأثیرگذار بود. واگنر: بله این جمله توسط هلن کلر گفته شده است. او زن نابینا و ناشنوایی بود. او تأثیر زیادی بر من داشت. او دستاوردهای بزرگی داشت و منبع الهام من بوده است. برای اینکه دستاوردهایی خارق‌العاده داشته باشید باید رویاهای خارق‌العاده‌ای داشته باشید. برخی از افرادی که با ناتوانی روبرو هستند، مثلاً نابینا هستند خود را قربانی احساس می‌کنند و انگیزه خود را از دست می‌دهند. چه پیامی برای این افراد دارید. واگنر: من سال‌ها با همین احساسات دست‌وپنجه نرم کرده‌ام و همیشه از خودم می‌پرسیدم چرا من باید نابینا باشم، در صورتی که بچه‌های همسایه همگی بینا بودند و در حیاط بازی می‌کردند. ولی بعدها دیدگاهم را عوض کردم و به جای تمرکز بر موانع بر رویاهایم متمرکز شدم. نابینا بودن تمایز خاصی به من می‌دهد. هر کسی از دیگران متفاوت است و تفاوت من در نابینا بودن است. هر کسی می‌تواند دستاوردهای بزرگی داشته باشد، به شرطی که رویاهای بزرگی داشته باشد!

<http://forum.special.ir>

علیرضا باقری



علیرضا باقری (کاریکاتوربست ناشنوا)
متولد: ۱۳۷۱ - استان گلستان / گرگان
دانش آموز سال دوم رشته گرافیک
دبیرستان ناشنوایان ارشاد گرگان

انتخابات هنری:

مقام اول رشته کاریکاتور پانزدهمین جشنواره بین المللی هنرهای تجسمی جوانان / گرگان / ۱۳۹۷
مقام اول رشته کاریکاتور شانزدهمین جشنواره بین المللی هنرهای تجسمی جوانان / گرگان / ۱۳۹۸
نفر برنزی جشنواره حضرت علی اکبر(ع) سازمان ملی جوانان استان گلستان / گرگان / ۱۳۹۸
نقیرشده در جشنواره هنرهای تجسمی مهر و پیروزی انقلاب اسلامی / گرگان / ۱۳۹۸
نقیرشده از سوی سازمان آموزش و پرورش استثنایی استان گلستان / سازمان بهزیستی استان گلستان / سازمان فرهنگی، ورزشی شهرداری گرگان /
موسسه فرهنگی هنری خیال / جشنواره حلقه اردان شهر آشوب گرگان

آثار و سوانق هنری

تصویرگری کتب مختلف با عنوان های (فرما افتر، نسته چوبی، مجموعه ۹ چندی، نمسه های گندمگ، درس مهم آن روز، مجموعه داستانی چمبرلند)
از سال ۱۳۹۷ تا کنون.
تصویر نگار نشر پیک رویدان گرگان از سال ۱۳۹۷ تا کنون.
همکاری با مطبوعات استان گلستان از سال ۱۳۹۷ تا کنون.

من علیرضا باقری هستم. متولد 1371، دانش آموز سال دوم دبیرستان که در مدرسه استثنایی ناشنوایان ارشاد گرگان مشغول به تحصیل می باشم. من فرزند آخر یک خانواده 8 نفره هستم که در این خانواده دو فرزند دیگر ناشنوا هستند. یک خواهر و یک برادر دیگر. من از کودکی علاقه زیادی به نقاشی داشتم و همیشه سعی می کردم اوقات فراغت خود را با

نقاشی پر کنم . از ابتدا کارم را با کشیدن نقاشی در رابطه با سریال فوتبالیستها آغاز کردم بدلیل علاقه زیادی که به این برنامه تلویزیونی داشتم تقریباً اکثر وقت خودم را برای کشیدن این تصاویر اختصاص می دادم و در واقع کار نیمه حرفه ای خودم را با این نقاشیها آغاز کردم. خواهر من که خود او نیز فوق دیپلم گرافیک است نیز در این امر به من خیلی کمک کرد . در واقع اگر تشویقهای او و استادم نبود مطمئناً من به این مرحله نمی رسیدم ، در کنار نقاشی سعی کردم هنرهای دیگری هنر های دیگری نیز آموزش ببینم مثل هنر معرق کاری که بعد از نقاشی بهترین هنری که به آن می پردازم هنر معرق کاری می باشد در این امر نیز موفق بوده ام . البته لطف خدا و همراهی خانواده باعث شد من به این موفقیت ها دست پیدا کنم من تا به حال در چند همایش که در شهر گرگان برگزار شد شرکت داشته ام و طراحی (زننده) انجام داده ام ولی جشنواره بین المللی هنرهای تجسمی جوانان جهان اسلام که متولی آن وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود در واقع اولین مسابقه ای بود که در آن شرکت کردم و در آن مقام اول کاریکاتور چهره را به دست آوردم جا دارد در اینجا باز هم از استاد عالیقدرم آقای عباسپور تشکر کنم و من این مقام را مرهون زحمات ایشان می دانم من قصد دارم در همه زمینه ها ([طراحی و کاریکاتور](#)...) بهترین باشم و به همین علت تمامی سعی خود را می کنم تا به این هدفم برسیم البته با لطف خدا بهترین اثر من کاریکاتور چهره ای بود که در همین جشنواره از داور جشنواره آقای اردشیر رستمی کشیدم که در نهایت بهترین اثر چهره شناخته شد و جایزه این قسمت را به خود اختصاص داد . در این مسابقه از اکثر استان های کشور هنرمندانی شرکت داشتند که البته من کم سن و سال ترین شرکت کننده بودم . من فکر می کنم با وجود این هنرمندان جوانی مطمئناً کشور ما در زمینه کاریکاتور پیشرفت چشمگیری خواهد داشت که البته هم اکنون نیز از جایگاه ویژه ای در زمینه کاریکاتور برخورداریم.



<http://forum.special.ir>

علیرضا احمدی



علیرضا احمدی بازیکن بسکتبال با ویلچر ایرانی است. به او لقب‌هایی چون «اولین لژیونر بسکتبال با ویلچر ایران» و «امتیازآورترین بازیکن تیم بسکتبال با ویلچر ایران» و «علی دایی ورزش‌های معلولین» داده‌اند. علیرضا احمدی اولین لژیونر ورزش‌های معلولین است .

زندگی

احمدی متولد ۳ مرداد سال ۱۳۵۶ در شهر زنجان است و فعالیت ورزشی خود را در سال ۱۳۷۱ شروع کرد. از سال ۱۳۷۵ در تیم‌های ملی جوانان و بزرگسالان بسکتبال با ویلچر حضور داشته و در سال ۱۳۸۱ بعنوان بهترین بازیکن قاره آسیا و اقیانوسیه برگزیده شد. از سال ۱۳۸۲ در لیگ حرفه‌ای سری آ ایتالیا در باشگاه‌های میلان و بندر تورس و ایالت لاتزیو ایتالیا بوده علیرضا احمدی در اوایل سال 2013 میلادی به دعوت تیم بیلبائو اسپانیا عازم این کشور شد که تجربه ای جدید برای این بازیکن بسکتبال با ویلچر ایرانی می باشد .

افتخارات

حضور در ۲ دوره مسابقات پارالمپیک آتن، کاپیتان تیم ملی ایران در مسابقات پارالمپیک پکن قهرمان بازی‌های آسیایی مالزی سال ۲۰۰۶، نایب قهرمان مسابقات منطقه‌ای داروین استرالیا، قهرمان مسابقات منطقه‌ای آفریقا در ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی، بیش از ده‌ها قهرمانی در مسابقات و تورنمنت‌های بین‌المللی در کارنامه این ورزشکار معلول ایرانی می‌باشد. قهرمان سوپر جام باشگاه‌های ایتالیا با تیم میلان از افتخارات باشگاهی ایشان است.

<http://forum.special.ir>

نوریه یعقوبی



noria نوریه یعقوبی یکی از اعضای اتحادیه نابینایان است که بینایی خود را در کودکی از دست داده است و سختی‌های فراوانی تحمل کرد تا یک گواهینامه قانونی بگیرد و در تلاش برای بدست آوردن مدرک دکترا می‌باشد. وی دارای گواهینامه‌ای در رشته (الصولفیج)، دارنده مقام اول و جایزه‌ی رتبه اول در موسیقی و علاوه بر این او توانست شهرت فراوانی در دنیا به خاطر اینکه او تنها زنی است که ورزش کاراته را به صورت حرفه‌ای دنبال می‌کند و در این رشته دارای کمر بند مشکی می‌باشد. نوریه در صورتی که نابینا است ولی اولین زن عربی است که مهارت ساخت اشیاء چینی (بلور)، او باعث شگفتی بزرگترین هنرمندان مجسمه‌ساز در مراکش و سایر کشورهای عربی شده است.

ولدت نوریه یعقوبی بتاريخ ۱۹۶۷/۱/۲۲ بمدينه مشريه بالجزائر.

<http://forum.special.ir>

حجت الاسلام علی نظامی پور



استاد فلسفه و کلام حوزه علمیه همدان گفت: کتاب «هزار رباعی» که شامل بر بیش از هزار رباعی در زمینه موضوعات اجتماعی، اخلاقی، عرفانی، فلسفی، کلام و علوم دینی و غیردینی است تا دو ماه آینده به چاپ می‌رسد. حجت الاسلام علی نظامی پور مفسر قرآن و استاد فلسفه و کلام حوزه علمیه همدان گفت: تاکنون ۱۰ کتاب از من در اشکال مختلف شعر، اخلاق، علوم دینی و فلسفه و عرفان منتشر شده است و سه کتاب دیگر نیز در دست انتشار است. وی افزود: کتاب‌های «المعارف الرافعه فی شرح الزیارت جامعه» کتابی عربی است در شرح زیارت جامعه کبیره و «تعلیقات بر شرح باب حادی عشر» که آن هم کتابی عربی است که اصل آن از مرحوم علامه حلی می‌باشد و شرح آن از مرحوم فاضل مقداد است که این تعلیقات برای آن شرح اضافه شده است. همچنین «تعلیقات بر کتاب انوار الجلالیه» از دیگر کتاب‌های اعتقادی بنده به زبان عربی است. این استاد حوزه علمیه همدان تصریح کرد: دو کتاب دیگر با موضوع عفت و ازدواج به نظم و

نثر و مباحث فلسفی و اعتقادی به نام‌های «شرح مثنوی عقیف» و «گلزار عفت» نیز تابحال منتشر شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. نظامی‌پور در زمینه کتاب‌های شعر خود گفت: تاکنون کتاب‌های «گنج رباعی»، مشتمل بر حدود ۴۰۰ رباعی در موضوعات عرفان، کلام، فلسفه و اخلاق و همچنین کتاب «فیض الحرمین فی شرح منظومه للثقلین» که شامل بر اشعار عربی در فضیلت قرآن و اهل بیت است، منتشر شده و کتاب «هزار رباعی» که شامل بر بیش از هزار رباعی در زمینه موضوعات اجتماعی، اخلاقی، عرفانی، فلسفی، کلام و علوم دینی و غیردینی است نیز تا دوماه آینده به چاپ می‌رسد.

این مفسر قرآن افزود: کتاب سه جلدی «سیمای ائمه» که شرحی طولانی بر زیارت جامعه است نیز از تالیفات بنده است که در آن به شرح اخلاقیات و شناخت حقیقت ائمه اطهار پرداخته شده است و همچنین کتاب «سیمای دین در آینه عقل و نقل» که مشتمل بر بحث‌های گوناگون در مورد دین است نیز بسیار مورد توجه مخاطبان حوزوی و دانشگاهی قرار گرفته است.

وی در پایان گفت: کتاب «شرح نوین بر کلمات قصار امیرالمومنین» که شرحی موضوعی از بخش سوم نهج البلاغه است نیز از تالیفات بنده بوده و کتاب‌های «شرح بر زیارت عاشورا» و «شرح بر دعای ابوحمز» نیز در دست چاپ است. لازم به ذکر است حجت الاسلام علی نظامی‌پور از شاگردان آخوند ملاعلی همدانی و شیخ محمدحسین بهاری بوده و از کودکی نیز نابینا بوده و از طریق حس شنوایی تمامی این علوم را بدست آورده و حفظ کرده است و از طریق کلام و ثبت توسط دیگران این کتاب‌ها را تالیف کرده است. همچنین وی سالها به تفسیر قرآن در حوزه علمیه همدان مشغول بوده و این جلسات بصورت ضبط شده موجود است.

منبع: تسنیم؛ وب سایت معلولین ایران، ۱۳۹۳/۱/۸

مارلا رانیان



مارلا در سن 9 سالگی به بیماری استارگارت مبتلا شد (نوعی از زوال شبکیه چشم) که باعث شد کاملاً نابینا شود. مارلا رانیان سه بار قهرمان دوی 5000 متر زنان شده است. او در پارالمپیک تابستانی 1992 چهار مدال طلا بدست آورد. در پارالمپیک 1996 او در رشته پرتاب وزنه مدال نقره برد و در مسابقات پنجگانه مدال طلا را بدست آورد. در سال 2000 او اولین پارالمپیک نابینا بود که در بازی های المپیک سیدنی استرالیا رقابت می کرد. او رکوردهای زیادی در آمریکا زده است که از آن جمله می توان به ماراتن زنان (2002)، دوی 500 متر (2001)، مسابقات هفتگانه (1996) اشاره کرد. در سال 2001، او زندگی نامه خود را تحت عنوان "خط پایانی نیست: زندگی من آنطور که من آن را می بینم" چاپ کرد.

حمید و سعیده مسعودی

خواهر و برادر روشندل شیرازی دو نخبه حقوق ایران

یا راهی خواهیم ساخت یا راهی خواهیم یافت



عصر یک روز گرم مردادی برای مصاحبه با حمید و سعیده مسعودی راهی «شهر جدید صدرا» می‌شوم؛ شهری در ۱۸ کیلومتری شمال غرب شیراز که قدمت زیادی ندارد.

از جاده طولانی صدرا بالا می‌روم و چندین کوچه و خیابان را پشت سر می‌گذارم تا به خانه مسعودی‌ها برسم؛ خانه‌ای ساده و محصور در میان اسکلت‌های نیمه‌ساخته. حمید و سعیده مسعودی، - خواهر و برادر نابینا - آنقدر سرشار از زندگی‌اند و موفقیت و تلاش و برتری را تجربه کرده‌اند که از صحبت کردن با آنها سیر نمی‌شوم. در طول گپ و گفت‌مان بارها فراموش می‌کنم من را نمی‌بینند. همانطور که خودشان می‌گویند بعضی وقت‌ها فراموش

می‌کنند که چیزی از جنس معلولیت در آنها هست. هر دو کارشناسی‌ارشد حقوق دارند. حمید رتبه برتر کنکور کارشناسی ارشد را دارد و سعیده رتبه اول دوره ارشد را کسب کرده است و به‌خاطر همین برای دوره دکتری حق مصاحبه دارد. اما به دلیل مشکلات اقتصادی و ترس از سختی‌های زندگی در تهران فرصت مصاحبه را از دست داده است اما او هنوز هم امیدوار است و می‌گوید هرگز متوقف نمی‌شود.

خانم‌های پُر از لُوح تقوید

حمید مسعودی متولد 1365 است و کارشناسی ارشد حقوق عمومی از دانشگاه شیراز دارد. سعیده متولد 1368 است و مثل برادرش حقوق خوانده و کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل را از همان دانشگاه گرفته. رتبه کنکور کارشناسی ارشد حمید، ۸ بوده است. سعیده در کنکور کارشناسی ارشد رتبه اول بوده است. دوره ابتدایی را در مدرسه «شوریده شیرازی» که مخصوص نابیناهاست گذرانده‌اند. با شروع دبیرستان به مدارس عادی می‌روند و تحصیل را بین بچه‌های عادی ادامه می‌دهند. هر دو با خنده می‌گویند: «چیزی که در این خانه زیاد است لوح تقدیر و تندیس است.» سعیده در قرائت قرآن رتبه برتر کشوری دارد و مقاله‌اش در جشنواره شیمیدانان جوان به‌عنوان مقاله برتر شناخته شده است. هر دو دیپلم زبان انگلیسی را از کانون زبان گرفته‌اند. سعیده با ذوق می‌گوید: برادرم تمام ترم‌های آخر را نمره کامل (۱۰۰) می‌گرفت. بعد از زبان انگلیسی به سراغ فرانسه می‌روند. حمید می‌گوید: «فرانسه را به این دلیل انتخاب کردم که در رشته حقوق بعد از زبان انگلیسی، فرانسه است که به کارمان می‌آید. چون ما قوانینی مثل قانون تجارت را از فرانسه گرفته‌ایم. تا امروز ندیده‌ام یک نابینا فرانسه بخواند. چون کتاب‌هایش برای ما موجود نیست. به‌خاطر همین ما برای تبدیل کتاب‌ها به خط بریل هزینه شخصی کردیم.»

در کلاس شما شرکت نمی‌کنم

سعیده می‌گوید: اوایل دوره دبیرستان معلم‌ها به من اعتماد نداشتند؛ تصور درستی درباره یک فرد نابینا و توانایی‌هایش نداشتند. حتی وقتی نمره امتحان یک درس را کامل می‌گرفتم باورشان نمی‌شد و به من ۱۶ می‌دادند. در یک کلاس ۴۰ نفره ۸ نابینا بودیم. تنها خواسته‌مان از معلم ریاضی این بود که هرچه روی تخته سیاه می‌نویسد را بلند بخواند. خواسته زیادی نبود اما معلم همین کار را هم برای ما نمی‌کرد. هیچ توجهی به ما نداشت؛ انگار ما را نمی‌بیند. خیلی ناراحت شدم و به او گفتم: نه خودم در کلاس شما شرکت می‌کنم و نه به دوستانم اجازه می‌دهم شرکت کنند. از آن به بعد در نمازخانه به دوستانم ریاضی درس می‌دادم. آخر ترم هر ۸ نفر ریاضی را قبول شدیم و خودم نمره کامل گرفتم. اعتماد به نفس و خودباوری همیشه به داد من رسیده و همیشه می‌گویم امکان ندارد کاری را بخواهم و نتوانم انجام بدهم.

موبایل‌های هوشمند؛ کاربران هوشمندتر

حمید و سعیده هر دو موبایل هوشمند با صفحه لمسی دارند. وقتی برای مصاحبه با سعیده تماس گرفتم گفت آدرس خانه‌شان را برایم پیامک می‌کند. تعجب کردم و حدس زدم نزدیکانش این کار را انجام می‌دهند اما دیدم هر دو به راحتی از موبایل و کامپیوتر استفاده می‌کنند. یک اپلیکیشن صفحه‌خوان دارند که وقتی دستشان را روی کیبورد مجازی می‌کشند، شروع به خواندن می‌کند؛ یک، صفر، سه، الف، جیم، سین و... عجیب آنکه سعیده می‌گوید: برادرم خیلی بیشتر از یک کاربر عادی از کامپیوتر سردر می‌آورد. هر وقت برای استفاده از یک نرم‌افزار دچار مشکل می‌شویم به حمید می‌گویم نمی‌توانیم از این استفاده کنیم اما او محال است که راهی برای استفاده از آن پیدا نکند. نرم‌افزارهایی هستند که به خاطر محیط گرافیکی‌شان صفحه‌خوان ما نمی‌تواند با آن ارتباط برقرار کند اما ما بالاخره با آنها کار می‌کنیم.

ایمن همیشه انگیزه از کجا آمده؟

سعیده می گوید: لطف خدا همیشه در حق من زیاد بوده. من نمی توانم عمرم را بدون هدف بگذرانم و جواب خدا را بدهم. باید خدا از من خشنود باشد. وقتی شرایط سخت دوستان نابینا را می بینم، نمی توانم بی انگیزه باشم. باید برای اینها کاری بکنم. می خواهم کارآفرین باشم و برای دوستانم اشتغالزایی کنم. باید پدر و مادرم را حمایت کنم. آنها به قدری برای ما زحمت کشیده اند که من نمی توانم ناامید شوم. به علاوه خودم دلم می خواهد از لحاظ علمی و رفاهی به جای خوبی برسم. حمید هم معتقد است: اگر کسی احساس مسئولیت داشته باشد، هرگز بی هدف و انگیزه نمی شود. اگر انسان چیزی را قلبا بخواهد حتماً برایش راهی پیدا می کند.

خواب های مشترک می بینیم

حمید می گوید: من و سعیده رابطه عاطفی و روحی خاص و استثنایی ای داریم؛ حتی خواب های مشترک می بینیم؛ مثل هم فکر می کنیم و بسیار پیش می آید که هر دو یک جمله را همزمان می گوئیم. چیزی که شما به خواهر، مادر و دوستان تان نمی گوئید، ما به هم می گوئیم. همیشه از اینکه هر دو مثل هم هستیم خدا را شکر می کنیم. حتی به خاطر نابینا بودن مان خدا را شکر می کنیم. دوستان مان به ما می خندند و می پرسند به خاطر نابینا بودن خدا را شکر می کنید؟ اما من می دانم که وضعیت فعلی ام چیزهایی به من داده که جای شکر دارد.

از فسرهای مغزش استفاده کرده

سعیده خاطرات زیادی از مدرسه و کنکور و دانشگاه دارد؛ اول دبیرستان که بودم، یک روز

وقتی رسیدم به مدرسه، صدای مدیران می‌آمد که می‌گفت: بچه‌ها او از تمام سلول‌های خاکستری مغزش استفاده کرده. شما هم باید اینطور باشید. با خودم گفتم منظور مدیر کیست؟ بعد فهمیدم درباره من بوده و خیلی خوشحال شدم. خوشایندترین خاطره‌ای که از دوره تحصیل دارم مربوط به جلسه دفاع از پایان‌نامه کارشناسی ارشد است که توانستم بهترین نمره یعنی 75/19 بگی

خاطره تلخ نخستین کنکور

یکی از خاطرات تلخ من مربوط به جلسه کنکور است. همه معلمان و مدیران مدرسه امیدشان به من بود و می‌گفتند حتما جزو نفرات برتر کنکور می‌شوم. خودم هم خیلی امیدوار بودم اما منشی جلسه یعنی کسی که سؤال‌ها را برایم می‌خواند، خیلی بد می‌خواند. شعرهای درس ادبیات را طوری می‌خواند که من یادم می‌رفت اصلا این شعر چه بود. چندین بار جایم را عوض کردند؛ از این اتاق به آن اتاق. زمانی که دفترچه اختصاصی را دادند، کسی آمد و به منشی خبر داد که کیف و موبایلش دزدیده شده است. منشی با ناراحتی رفت و نیم ساعت بعد آمد. زمانم از دست رفته بود و او هم آنقدر ناراحت بود که از صدایش متوجه می‌شدم اصلا حوصله خواندن ندارد. برای همین بود که رتبه من که همیشه برتر بودم، 3 رقمی شد.

از خدا طلبکار نیستم

می‌گویم آدم‌های زیادی هستند که با یک شکست عاطفی کوچک یا یک درگیری مالی، زبان‌شان به ناشکری باز می‌شود و از خدا طلبکار می‌شوند که خدایا چرا من؟ شما هرگز به خدا گفته‌اید بین این همه آدم چرا من باید نابینا به دنیا بیایم؟ هرگز از خدا طلبکار بوده‌اید؟ حمید می‌گوید: نه تنها طلبکار نیستیم، فکر می‌کنم خدا نگاه ویژه‌ای به ما دارد. ما مشکلات خودمان را

به خدا نسبت نمی‌دهیم. شاید بعضی وقت‌ها ناراحت باشیم اما اجازه نمی‌دهیم که به خدا «چرا» بگوییم. ما هم مثل همه انسان‌های دیگر خسته می‌شویم، گاهی حتی چند لحظه ناامید می‌شویم اما هر وقت هر کدام از ما دچار این حس می‌شود، آن یکی اجازه نمی‌دهد ادامه پیدا کند. من به خودم می‌گویم خدا فلان کار و فلان کار را برایت کرده و نباید مشکلات را گردن خدا بیندازی. نعمت‌های زندگی ما بی‌شمار است. سعیده می‌گوید: من از عدم و نبودن متنفرم. دلم می‌خواهد «باشم». خدا ما را خلق کرد و من از این بابت خیلی خوشحالم. زندگی را خیلی دوست دارم و بی‌شمارای این خیلانی شاکرم.

2 میلیون تومان هزینه خواندن کتاب دادم

حمید می‌گوید: ویژگی خط بریل این است که حجم کتاب‌ها را چند برابر می‌کند. در مقطع ابتدایی به خاطر حجم کم کتاب‌ها مشکلی نداشتیم اما برای بعد از ابتدایی، کتاب بریل وجود نداشت؛ یا حداکثر کتاب عربی و زبان انگلیسی بود. راهی که وجود داشت این بود که کتاب‌ها را بدهیم تا با هزینه شخصی برای مان روخوانی و ضبط کنند. گاهی مؤسسات خیریه یا کانون‌های دانشجویی برای مان انجام می‌دادند اما تعداد اینها خیلی کم بود و بقیه را باید با هزینه خودمان انجام می‌دادیم. دانشگاه هیچ حمایتی از ما نکرد. تنها کار مثبت را خود دانشجویان داوطلبانه انجام می‌دادند و برای امتحان‌ها منشی ما می‌شدند و گاهی کتاب‌ها را برای مان می‌خواندند. من برای پایان‌نامه‌ام نزدیک به ۲ میلیون تومان هزینه خواندن کتاب‌ها و منابع مورد نیاز صرف کردم؛ این کار هم هزینه‌بر بود و هم زمان‌بر. باید منتظر می‌ماندم تا کتاب‌ها را برایم بخوانند. خیلی وقت‌ها ترم تمام می‌شد و کسانی که قرار بود کتاب‌ها را برای ما روخوانی و ضبط کنند بدقولی می‌کردند و کتاب را به دست ما نمی‌رساندند. پیش می‌آمد که کتاب 700 صفحه‌ای را شب امتحان به من تحویل می‌دادند.

قوانین ناقص

سعیده می گوید: یکی از سمینارهایی که در دوره ارشد دادم درباره حقوق معلولان بود. زمانی که حقوق معلولان در ایران و بعضی کشورهای دیگر را به شکل تطبیقی می خواندم بسیار دلگیر می شدم. قوانین معلولان در ایران بسیار ناقص است و همان ناقص ها هم اجرا نمی شود. هیچ ضمانت اجرایی وجود ندارد و هیچ اهرم فشاری از سوی دولت نیست.

من توانایی انجام کارهای بزرگ را دارم

سعیده از قانون جامع حمایت از حقوق معلولان نقل می کند که حداقل ۳ درصد از استخدامی ها متعلق به معلولان است اما اصلا رعایت نمی شود. تبصره یک ماده ۷ این قانون می گوید ارگان های دولتی، سازمان ها و وزارتخانه ها مجازند در آن حدی که مجوز دارند اشخاص معلول واجد شرایط را بدون آزمون و به طور موردی استخدام کنند. من در تمام این مدتی که دنبال کار می کردم ندیدم این قانون اجرا شود. من نمی خواهم تلفنچی بشوم یا شغل هایی از این دست. به همه شان احترام می گذارم اما من باید از تخصصم استفاده کنم. من می توانم کارهای بزرگی بکنم. تمام عمرم را برای کسب علم گذاشتم و خانواده ام خیلی برایم زحمت کشیده اند. ما از همه چیز گذشتیم و واقعا تلاش کردیم اما حالا که فارغ التحصیل شده ایم و باید شغلی داشته باشیم، هیچ کاری نیست. مسئولین و جامعه به ما اعتماد نمی کنند؛ حتی آنها که از توانایی ما خبر دارند.

هیچ حس خاصی از ندیدن نداشتم

سعیده می گوید: از اول می دانستم نمی توانم بینم اما هیچ حس خاصی نسبت به این موضوع

نداشتم. بعضی وقت‌ها دعا می‌کردم که خدایا مرا خوب کن اما بعد دیدم که هدف من چیز دیگری است و همین الان هم توانمندم. با خودم می‌گفتم چه کاری هست که یک دختر بینا می‌تواند انجام بدهد و من نمی‌توانم؟ می‌دیدم که من می‌توانم مثل یک دختر بینا آسپزی و خانۀ داری کنم و درس بخوانم.

تنها زمانی که با همه وجود دوست داشتم بیستم

سعیده می‌گوید: تنها زمانی که با همه وجود دوست داشتم بینم، زمانی بود که به مشهد رفته بودم. دوستانم می‌گفتند چه لحظه خوبی است زمانی که چشمت به گنبد و ضریح می‌افتد و حس معنوی خاصی دارد. آن لحظه دلم می‌خواست بینم و آن حس را تجربه کنم؛ چون می‌دیدم که آنها به این حس می‌رسند، دلم می‌خواست این عظمت و معنویت که می‌گفتند را من هم حس کنم. حمید هم می‌گوید: من دلم می‌خواست می‌توانستم چهره پدر و مادرم، سعیده و بقیۀ نزدیکانم را ببینم.

همیشه رنگ روش من می‌پوشم

حمید می‌گوید: جنس لباس‌هایمان را خودمان انتخاب می‌کنیم. رنگ‌های‌شان را برای‌مان می‌گویند و ما انتخاب می‌کنیم. سعیده می‌گوید: با توصیفی که یک شخص بینا از رنگ‌ها به من داده، من در وجود حسی نسبت به انواع رنگ‌ها دارم. هرگز لباس تیره نمی‌پوشم، مگر درباره چادر. حس می‌کنم با این کار به طرف مقابلم احترام می‌گذارم. فکر می‌کنم شاید کسی با دیدن رنگ لباس من حس خوبی پیدا کند؛ بنابراین سعی می‌کنم با انتخاب رنگ روشن به او انرژی مثبت بدهم.

از سعیده می‌پرسم که به ازدواج هم فکر می‌کنی؟ می‌خندد و با سر جواب مثبت می‌دهد و می‌گوید در شرف ازدواج هستم. ترجیح دادم با یک شخص معلول زندگی کنم. چون امید و انگیزه و اخلاق معلولان خیلی بالاتر از آدم‌های معمولی است. نمی‌گویم در دیگران نیست اما من در معلولان بیشتر دیدم. کسی که من قرار است با او ازدواج کنم پای چپش مشکل دارد و

به یک معتاد بد اخلاق دختر می‌دهند اما به یک فرد نابینا نه!

حمید اما شرایطش فرق می‌کند. او می‌گوید: من به ازدواج فکر می‌کنم اما فعلا شرایط آن مهیا نیست. چون هنوز شغل ندارم. مادر حمید لبخند می‌زند و می‌گوید: ما برای حمید چندبار خواستگاری رفته‌ایم. دختر خانم‌ها وقتی حمید را می‌بینند و با او آشنا می‌شوند قبول می‌کنند و مشکلی برای زندگی با او ندارند اما خانواده‌ها ناراضی‌اند. حمید ادامه می‌دهد: خانواده‌ها حاضرند دخترشان را به یک معتاد با مشکلات اخلاقی زیاد بدهند اما به یک نابینا نه!

من این‌همه درس نخوانده‌ام که اینجا متوقف شوم سعیده دل‌پُری از نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها دارد: من با تمام سختی و نبود امکانات و با هزینه‌هایی که خانواده به سختی تأمین کرده، نفر اول ارشد شدم. حالا که فارغ‌التحصیل شده‌ایم و باید شغلی داشته باشیم، هیچ کاری نیست. امسال حق مصاحبه داشتم برای دکتری ولی این کار را نکردم چون می‌ترسیدم. گرایش من را فقط دانشگاه تهران دارد و تهران رفتن و هزینه‌ها و سختی‌هایش برای من کمی ترسناک است. در دوره دکتری برای هر درسی باید مقاله بنویسم، من برای دوره ارشد هم خیلی سختی کشیدم تا توانستم به منابع دست پیدا کنم و

پایان نامه‌ام را بنویسم. خیلی هزینه کردم و ترس از اینها باعث شد فرصت مصاحبه را از دست بدهم اما من این همه درس نخوانده‌ام که اینجا متوقف شوم. نمی‌خواهم دکتری بگیرم و دوباره بیکار باشم. امید می‌گوید: دکتری هزینه‌بر است و باید شغل داشته باشم تا بتوانم هزینه‌هایش را تأمین کنم. نمی‌توانم دکتری هم بگیرم و دوباره بیکار باشم. دغدغه ما در این روزهای بعد از تمام شدن ارشد پیدا کردن شغل است. هر چه روزنامه می‌خریم و فرم‌های استخدامی را چک می‌کنیم راه به جایی نمی‌بریم. چون قانون ۳ درصد حق استخدامی معلولان به هیچ‌وجه رعایت نمی‌شود.

ما شهروند فراموش‌شده‌ایم همانطور که از ما انجام وظیفه و تکلیفی مساوی با دیگران می‌خواهند، می‌خواهند ما مثل بقیه درس بخوانیم و نمره بگیریم و هیچ ارفاقی در کار نیست و می‌خواهند مثل بقیه کنکور بدهیم، وقت رعایت حقوق هم باید حقوق‌مان را مثل بقیه رعایت کنند. ما تساوی می‌خواهیم و نه بیشتر از آن. فکر نمی‌کنم چیز زیادی باشد. ما از جامعه ترحم نمی‌خواهیم. فقط می‌خواهیم با ما مثل یک شهروند معمولی برخورد کنند. گاهی می‌شنوم که مسئولین می‌گویند معلولان شهروندان طلایی ما هستند. من می‌گویم ما نمی‌خواهیم طلا باشیم، مرحمت فرموده ما را مس کنید. واقعیت این است که ما شهروند درجه ۲ هم نیستیم؛ شاید ۳ باشیم. دلم نمی‌خواهد این را بگویم اما در واقع هیچ‌چیز شهروند فراموش شده‌ایم. برای معلولان بدون جنگیدن به دست نمی‌آید. همه چیز سخت است، خیلی سخت؛ از درس خواندن، تا ازدواج و اشتغال. آدم‌های معلول توانمند و تحصیل کرده و با اخلاق زیاد داریم، اما اغلب در کنج خانه‌ها هستند. آقای مسعودی، پدر سعیده و حمید می‌گوید اصالتاً لر و از اهالی روستای سرناباد سپیدان هستند. آنها به خاطر تحصیل بچه‌ها ۲۲ سال قبل از سرناباد به شیراز آمده‌اند و همچنان ساکن این شهرند. پدر، فرهنگی بازنشسته است و همه دغدغه و تلاش خود را برای موفقیت بچه‌هایش انجام داده. در تمام سال‌های دانشجویی، رفت‌وآمد حمید و سعیده به‌عهد

پدرشان بوده. خانم و آقای مسعودی مثل همه پدر و مادرهای ایرانی سرشار از دلسوزی و مهربانی‌اند. آرام هستند و خستگی چهره‌شان در پس عزت نفس و غرور از داشتن فرزندان موفق محو شده. آقای مسعودی می‌گوید: بهزیستی هرگز کمکی به ما نکرده. بچه‌ها حتی بیمه بهزیستی هم نیستند. آنها می‌گویند تنها زمانی به بچه‌ها حقوق و مزایا تعلق می‌گیرد که سرپرست خانوار باشند. حتی سبد کالا هم به آنها تعلق نگرفت. لبخند می‌زند و می‌گوید: البته اصلاً به دنبال این نیستم که برای سبد کالا و حقوق، عزتم را فدا کنم. مادر حمید و سعیده می‌گویند تا ۶ ماهگی حمید، مسئله نابینایی او مشخص نبوده. می‌دانستیم حمید مشکلی دارد اما مطمئن نبودیم. یک روز بچه را بیهوش کردند و کمیسیون پزشکی تشکیل دادند و بعد صریحاً به ما گفتند که نابیناست. آن روز بدترین روز زندگی‌ام بود. ما در تمام فامیل و روستا نابینا نداشتیم. حرف مردم خیلی اذیت می‌کرد. نگاه‌ها و پیچ‌هایشان دلم را به درد می‌آورد. فکر می‌کردم فقط خودم فرزند نابینا دارم. اما بعد که بچه‌ها را به مدرسه شوریده شیرازی بردیم و با بقیه خانواده‌هایی که بچه‌های نابینا دارند آشنا شدیم، تحمل مسئله آسان‌تر شد. سعیده بعد از حمید به دنیا آمد. ما تجربه داشتیم و می‌دانستیم که ممکن است سعیده هم مشکل بینایی داشته باشد اما مسئله برایمان قابل‌هضم‌تر بود. بچه‌ها از اول هوش و استعداد سرشاری از خودشان نشان دادند. هر کاری از دست‌مان برمی‌آمد برای آنها انجام دادیم. پدر و مادر حمید و سعیده بزرگ‌ترین دغدغه و دل‌نگرانی‌شان، استقلال بچه‌هاست. خانم مسعودی می‌گوید: اگر اینها به استقلال نرسند، من چطور به آرامش برسم؟ الان فقط می‌خواهم که برای خودشان کاری داشته باشند. می‌دانم که توانمندند و از پس زندگی شخصی‌شان به خوی برمی‌آیند.

منبع: همشهری آنلاین

27 مرداد 1393

عباس کریمی

الگوی یک معلول موفق شناگری بدون دو دست



وقتی عباس به دنیا آمد، پدر و مادر او به جای این که از تولدش خرسند شوند، از سرنوشت و آینده‌ی این فرزندشان به شدت نگران شدند؛ زیرا عباس از رحم مادر بدون دو دست به دنیا آمد. اما حالا او برای مردم افغانستان یک قهرمان است.

بزرگ‌ترین نگرانی خانواده‌ی عباس این بود که او وقتی بزرگ شود، بار دوش آنان خواهد شد و زندگی مملو از مشکلات و محرومیت‌ها را سپری خواهد کرد. اما پس از چهارده سال، حالا خانواده‌ی عباس نه تنها از آینده‌ی او تشویشی ندارند، بلکه به وجود او افتخار می‌کنند. عباس کریمی اخیراً در مسابقات بین‌المللی شنا در ترکیه برای اولین بار توانست به نمایندگی از افغانستان برنده‌ی جایزه‌ی مسابقات «معلولیت ناتوانی نیست» شود. در این مسابقه شناگران معلول از 35 کشور جهان شرکت کرده بودند و عباس در آن مدال طلا و عنوان قهرمانی را کسب کرد.

علی کریمی، برادر عباس کریمی می‌گوید، از این که برادرش برای افغانستان افتخار کسب کرده، خرسند است: «جای خوش حالی و افتخار برای تمام مردم افغانستان خصوصاً برای خانواده‌اش است». برادر عباس کریمی می‌گوید، بسیاری از مهارت‌ها و استعدادها را پیش از این که مستقیماً خبر شود، از طریق رسانه‌ها شنیده است. او می‌گوید: «من شنیده بودم که عباس رانندگی می‌کند، اما ندیده بودم؛ اما زمانی که عباس موتور خودم را رانندگی کرد، من تعجب کردم که چگونه این امکان دارد.»

پیش‌تیم از در صنف

اولین باری که خانواده‌ی عباس متوجه استعدادش شد، مهارت او در یادگیری مضمون‌های مکتب بود. خانواده‌ی او در نخستین روزهایی که عباس به مکتب می‌رفت، متوجه شد که او استعداد فوق‌العاده‌ای دارد و در درس خواندن نسبت به هم‌سنفان و سایر اعضای خانواده پیش‌تیم از است.

خانواده‌ی او کتابچه‌ی انگلیسی عباس را به خبرنگار دویچه وله نشان دادند. این معلول

نوت‌های صنف را با پایش نوشته است و حتا قادر است تا با یک پایش بایستد و با پای دیگرش روی تخته‌ی صنف بنویسد. عباس کریمی در حالی که با پایش می‌نویسد، نظر به تمام هم‌صنفان و اعضای خانواده‌اش، خوش‌خطرتر و با سلیقه‌تر است. این معلول در داخل کشور مشهور است. رسانه‌های کشور، به‌خصوص تلویزیون‌ها، گزارش‌هایی از نوشتن، رانندگی و ورزش او نشر می‌کنند. عباس حالا به الگوی یک معلول موفق در کشور تبدیل شده است.

از مکتب _____ ب _____ ه ورزشگاه _____

وقتی عباس بزرگ‌تر شد، به دلیل نداشتن دو دست و کم‌بودی که از این ناحیه حس می‌کرد، از درس و مکتب دل‌سرد شد، ولی خانواده‌ی او تلاش کرد تا عباس در هر رشته‌ای که شوق دارد، مصروف شود. این جوان ابتدا به ورزش‌های رزمی رو آورد و بعدا علاقه‌مند شد تا شنا یاد بگیرد.

قسیم حمیدی، مربی تیم ملی آب‌بازی (شنا) در مورد نخستین روزهایی که عباس به شنا رو آورد، می‌گوید: «عباس جان در ابتدا کم و خیلی با سختی شنا می‌کرد. من که متوجه شدم، علاقه‌مند شدم تا کار کنم که این جوان از این حالت نجات پیدا کند». آقای حمیدی گفت که عباس تنها در مدت 15 روز تمرین توانست شنا را یاد بگیرد. مربی عباس می‌گوید، این جوان حتا زودتر و خوب‌تر از افراد سالم توانست شنا را بیاموزد.

الگوی پی‌روزی ب _____ رای معلولان _____

این نخستین بار نیست که عباس برنده‌ی مدال طلا می‌شود. او پیش از این در مسابقات داخل کشور نیز مدال طلا به دست آورده است. زبیر، یکی از ورزش‌کاران رشته‌ی شنا که خود نیز معلول است، می‌گوید، در مسابقاتی که بین آب‌بازان در کابل برگزار شد، عباس توانست مقام

اول را کسب کند. او گفت: «خوش بختانه عباس توانست که در دسته‌ی کسانی که دست ندارند، مدال طلا را کسب کند و من توانستم مدال نقره را کسب کنم.»»

در همین حال، رییس فدراسیون شنا می‌گوید، عباس کریمی نخستین مدال طلا را به نام ورزش کاران معلول کشور ثبت کرد. ظفر جلال، رییس فدراسیون شنا گفت که کسب مدال طلا توسط عباس کریمی، سبب شده تا تمام ورزش کاران معلول برای به دست آوردن افتخارات بیش‌تر، تلاش کنند. گفته می‌شود که عباس کریمی با به دست آوردن این مقام، می‌تواند مستقیماً به مسابقات جام جهانی پارالمپیک برود.

این در حالی است که افغانستان یکی از کشورهای است که بیش‌ترین معلول را دارند. حکومت برای این که شغلی برای معلولان بی‌کار پیدا شود، آن‌ها را در ایست‌گاه‌ها مؤظف کرده تا در بدل تنظیم وسایط، از رانندگان پول بگیرند؛ اما رانندگان اکثر اوقات با آنان برخورد نادرست می‌کنند.

شماری از معلولان کشور هم به گداهایی تبدیل شده‌اند که در کوچه و بازار دست به گدایی می‌زنند و با خوابیدن در پیاده‌روها، نان بخور و نمیرشان را به دست می‌آورند. هدف مسابقات ورزشی که میان معلولان در ترکیه برگزار شده بود، نشان دادن توانمندی‌های معلولان و مبارزه برای زدودن طرز فکری بود که گویا معلولان بار دوش جامعه‌اند.

منبع : دویچه وله، اطلاعات روز افغانستان

ماه پری شمسی

بانوی نابینا؛ مؤلف ۱۲ کتاب



ماه پری شمسی طبس که امروز 32 سال دارد در شهری کوچک طبس مسینا در خراسان جنوبی، به دنیا می آید؛ تا کلاس چهارم به مدرسه عادی می رود با مشکل بینایی آر پی مواجه می شود همزمان به دلیل مسائلی دیگر مجبور به ترک تحصیل می شود سالها در خانه می ماند اما از خواندن و دانستن غافل نمی ماند .

می گوید: شاید خلا رفتن به مدرسه باعث شد گرایش من به آموختن بسیار بیشتر شود. این بود که آموختن را خارج از مدرسه پی گرفتم. او خود را دانش آموزی تجربی می داند که هر لحظه در حال آموختن است او به کتاب خواندن علاقه ای خاص دارد در خانه که هست خواهرش او را همراهی می کند کتابی را که می خواهد برایش تهیه می کند و می خواند .

ماه پری در خود ذوقی برای نوشتن می یابد اولین بار مقاله ای برای جشنواره اسکان بشر تهیه می کند با پذیرش این مقاله ، این ذوق محملی می یابد تا خود را بیشتر نشان دهد . در جشنواره های دیگر کشوری و استانی شرکت می کند و به تألیف کتاب روی میآورد . می گوید :از سال 83 تاکنون 12 رمان نوشته ام که 4 تای آنها به چاپ رسیده است البته کتابهایم تنها در سطح استان توزیع می شوند رمانهای من داستانهای علمی، آموزشی و فرهنگی هستند.

امسال با رمان عاشقان بی نصیل که داستانی علمی است در جشنواره توانگران کارآفرین ایران در شیراز شرکت کردم و رتبه اول را در بخش دانشوران به دست آوردم . حضورم در بین دوستان نابینا که اغلب تحصیلات بالایی داشتند مرا بر آن داشت تا جایی برای ادامه تحصیل در زندگیم باز کنم و برای شروع چند هفته ای است آموختن خط بریل را آغاز کرده ام تصمیم دارم تابستان آینده در آزمون جامع مقطع راهنمایی شرکت کنم و درس خواندن را تا آنجا که توان دارم ادامه دهم . ماه پری اما مقامهای استانی متعددی را به دست آورده است که از آن جمله اند: سال 87، بانوی نام آور استان؛ سال 88 خادم نمونه فرهنگ عمومی منطقه درمیان؛ سال 88 رتبه اول جشنواره علی اکبر در بخش جوانان دارای توانمندیهای خاص، سال 89 نویسنده منتخب استان، سال 89 دختر نمونه استان .

او همچنین تسهیل گر بهزیستی است. و در شهر خود در اجرای طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه، به شناسایی، توانبخشی معلولان مشغول است در همین رابطه نیز در سال 91 بعنوان تسهیل گر نمونه استان انتخاب می شود .

او همچنین عضو مجمع ملی خبرگان که متشکل از نخبگان استان است که بعنوان تیم فکری به مسئولان استان در سیاستگذاریها یاری میرساند .

از دیگر فعالیتهای اجتماعی او معاونت فرهنگی بسیج پایگاه حضرت معصومه شهر طبس می باشد .

می گوید: خانواده ام در این سالها مرا بسیار همراهی کرده اند پدرم در واقع اسپانسر من بود. او کتابهایم را منتشر می کند .

او در مورد آخرین کتابش با غرور می گوید: کتاب آوای عشق و معجزه ژنتیک داستانی علمی است که ازدواجهای فامیلی را به چالش می اندازد. در این کتاب در قالب داستان و با به کار بردن احادیثی که ازدواج فامیلی را منع می کنند به زبان ساده نشان داده ام که ازدواج فامیلی چه خطراتی را به همراه دارد. دکتر شفقتی که از نام آورترین اساتید در زمینه ژنتیک است نیز این کتاب را یک نوآوری دانسته است. من فکر می کنم اگر این کتاب در همه کشور توزیع شود براحتی می تواند مردم را توجیه کند به سمت ازدواجهای فامیلی نروند .

او درباره ارتباطش با خالق می گوید: هرچند نابینایی به جسم من لطمه زد اما هرگز نتوانست ارتباط من را با خالقم کمرنگ کند. من هرگز نسبت به خواست و حکمت خدا عصیان نکردم و هر روز رشته های پیوند من و خدا محکم تر شده است .

ماه پری شمس، هرچند از امکاناتی که در اختیار بسیاری از نابیناهاست چیزی نمیداند با مرکز و کتابخانه های نابینایان هم آشنا نیست تا از این طریق کتابهایی را که دوست دارد در دسترسش باشد گوشی همراهش هم نرم افزار نابینایی ندارد اما با دوری از این همه، چنان خود را رشد داده که اگر او را شناسی باور نمی کنی تحصیلات عالی نداشته باشد. به او گفتم با اراده ای که در تو می بینم اگر آنچه ما داریم در دسترس تو بود چیزی بودی بسیار فراتر از این که هستی و گفت امیدوارم به همین زودیها به آن برسم .

منبع: ایران سپید

زینب هاشم زاده، نابینا



حفظ کل قرآن در ۳ سال نقطه عطف زندگی من است

گرچه چشم هایش را توان نگریستن نیست اما برای دیدن و لذت بردن از زیبایی‌ها یک قلب روشن و نورانی کافی است. می‌گوید و من مشتاقانه گوش فرا می‌دهم و می‌نویسم. هر کلمه اش حاکی از یک دنیا آرامش و متانت درونی است ... بانوی روشندل گنابادی در گفت‌وگو با خراسان رضوی، می‌گوید: در روستای «حاجی آباد» گناباد در یک خانواده مذهبی متولد شده و با معیشت حلال و پاک کشاورزی از دستان رنجور پدری زحمت کشش پرورش یافته‌ام . در ۳ سالگی به گفته والدینم بر اثر ابتلا به بیماری «آب سیاه» کاملاً نابینا شدم هرچند خودم چیزی بی‌سازدگی نی‌دارم. «زینب هاشم زاده» با بیان این که علاقه زیادی به درس و مدرسه داشته و تحصیلاتش را با ورود به مدرسه کودکان استثنایی در شهر گناباد آغاز کرده، چنین ادامه می‌دهد: ادامه تحصیل در مقطع راهنمایی و دبیرستان با توجه به این که در این مقاطع در گناباد مرکزی مخصوص افراد نابینا وجود نداشت، بسیار دشوار و طاقت فرسا بود. درس خواندن با وجود

موانعی از جمله نبود کتاب های درسی ویژه نابینایان و نداشتن معلمانی آشنا با شیوه های تدریس به نابینایان، مشکلاتی ایجاد کرده بود. این روشندل گنابادی که توفیق حفظ کل قرآن کریم در کارنامه زندگی اش را نقطه عطف می داند، می افزاید: پس از دریافت دیپلم بلافاصله در رشته روان شناسی عمومی دانشگاه فردوسی مشهد پذیرفته و در مدت ۳ سال موفق به دریافت مدرک کارشناسی شدم. همان سال در مقطع کارشناسی ارشد در رشته روان شناسی تربیتی دانشگاه فردوسی قبول شدم و با معدل 18.35 این مقطع را گذراندم. این کارشناس ارشد روان شناسی تربیتی درباره مشکلات خود می گوید: متأسفانه هنوز جامعه نتوانسته است با معلولیت جسمی افراد کنار بیاید و این مسئله به ویژه در شهرستان های کوچک بیشتر دست و پاگیر می شود و نگاه اغلب مردم به یک فرد معلول (مثلاً نابینا) نگاه متفاوت و ترحم بار و حتی در پاره ای مواقع همراه با تمسخر است. وی می افزاید: گاه برای رد شدن از یک خیابان در گناباد باید مدت زیادی منتظر بمانم تا شاید راننده ای ملاحظه کار پیدا شود و راه دیگر وسایل نقلیه را سد کند تا بتوانم عرض خیابان را طی کنم. در حالی که فکر می کنم در شهرهای بزرگ تر مثل مشهد این گونه نیست و رفت و آمد معلولان با هر نوع معلولیتی راحت تر انجام می شود. «هاشم زاده» با اشاره به مشکلات اشتغال معلولان ادامه می دهد: نگاه مسئولان و مدیران نیز در به کارگیری افراد نابینا جای بسی تأسف دارد زیرا برخی مسئولان نیز به جای اهمیت دادن به تخصص و شایسته سالاری به نقص خدادادی فرد نگاه می کنند و برای فردی مانند من با وجود داشتن تحصیلات تکمیلی و حفظ کل قرآن حتی در مراکز قرآنی نیز امنیت شغلی وجود ندارد.

متأسفانه ۳ درصد اختصاص سهمیه استخدام معلولان نیز فقط در اداره بهزیستی رعایت می شود که آن هم ویژه معلولان جسمی، حرکتی خفیف است و سایر معلولان همچنان با بی مهری مسئولان مواجه هستند. وی افزود: تاکنون به مراکز زیادی از جمله بهزیستی شهرستان برای

کار مراجعه کرده ام ولی با نگاه به معلولیتم چون فکر می کنند نمی توانم از عهده کاری برآیم، از پذیرفتن مسئولیت سراسر بار از من زنی زنده.

این روشندل گنابادی گفت: متأسفانه در ادارات و معابر شهرستان ها زمینه سازی لازم برای استفاده معلولان انجام نشده است و حتی در اداره بهزیستی گناباد هم که محل تردد بسیاری از معلولان است، این مشکل وجود دارد و در دسرهای زیادی ایجاد می کند. هرچند، مدتی است با راه اندازی آسانسور دسترسی به اتاق رئیس اداره برای معلولان ساده تر شده است.

از وی درباره دیگر موفقیت هایش پرسیدم. با لبخندی حاکی از رضایت گفت: بزرگ ترین موفقیتم در زندگی را لطف بیکران الهی در حفظ قرآن می دانم که با یاری خدا توانستم با وجود نابینایی و استفاده نکردن از قرآن ویژه نابینایان شروع به حفظ قرآن کنم و کل قرآن را با کمک مادرم با استفاده از نوارهای استادان مختلف طی مدت ۳ سال حفظ کردم. با توجه به عارضه نابینایی و این که این مسئله باعث احساس کمبودی در من شده بود، با عنایت خاص خالق بزرگ آفرینش به این سو سوق داده شدم و این خلاء را که احساس می کردم، به بهترین شکل ممکن با آیات روح بخش کتاب نور و روشنی پر کردم.

وی می افزاید: در مسابقات زیادی در شهرستان، استان و کشور تاکنون شرکت کرده ام و یک مقام دوم کشور در سال ۸۰ و چندین مقام اولی در استان و شهرستان هم کسب کرده ام.

وی ادامه داد: در این عرصه همیشه مهربانی های خدا را شاهد بودم که در فراز و نشیب و تلاطم سخت و دهشتبار زندگی مرا از قهقرای گمراهی و نومیدی و یأس رهاییده است.

این حافظ کل قرآن ادامه داد: هم اکنون در دانشگاه پیام نور گناباد به صورت ساعتی تدریس و همچنین با یک موسسه خصوصی قرآنی مشهد در پروژه «۸ بهشت قرآن و عترت» که ترکیبی از کار قرآنی و روان شناسی است همکاری می کنم.

وی در پایان می گوید: اگر الطاف بیکران خدا و دست مهربان و نوازشگر خانواده ام نبود، هیچ وقت نمی توانستم با این مشکل کنار بیایم و برای یک زندگی موفق و با عزت تلاش کنم. من همواره دست مهربان خانواده ام را به نشانه قدردانی بوسیده ام و سر بر آستان بندگی و

ربوبیت حضرت حق می‌سایم و از این که خدا نعمت بینایی را از من گرفته است هیچ گاه دل آزرده و رنجور و به درگاهش شاکی نیستم زیرا معتقدم که:

«خدا گر ببندد ز حکمت دری / گشاید به رحمت در دیگری»...

منبع: وب سایت موسسه رویای سفید نابینایان

علیرضا جلیلی،



ملی پوش تیم شنا جانبازان و معلولین است که در رقابت‌های قهرمانی کشور نیز موفق به کسب دو نشان طلا در رقابت‌های آزاد 50 و 100 متر شد. جلیلی، ورزشکار اهل همدان، 13 سال است که در رشته شنا فعالیت می‌کند و طی یکسال اخیر نیز به صورت فشرده، برای حضور در اردوهای تیم‌های ملی، به صورت شخصی تمرینات خود را دنبال کرده است. وی در خصوص فعالیتش در این رشته می‌گوید: از 13 سال پیش به رشته شنا علاقه‌مند شدم

و به تدریج مهارت‌هایم را در این رشته تقویت کردم و با اینکه از نظر پزشکی، کلاس من در زمره معلولیت‌های شدید (S2) قرار می‌گیرد، با این حال خیلی اوقات از افراد غیر معلول بهتر شناخته شده‌ام.

وی ادامه داد: علاقه من به آب خیلی زیاد است، آنقدر که وقتی شنا می‌کنم دیگر به هیچ چیز فکر نمی‌کنم و هیچ حسی ندارم. بهترین لحظات زندگی‌ام را در آب می‌گذرانم. یک سال گذشته را مدام در آب بوده‌ام و زندگی‌ام در شنا گذشته است. برای اینکه در ترکیب تیم ملی قرار بگیرم، خیلی تلاش کردم و در فواصل بین اردوها نیز هر روز تمرین می‌کنم. عضو تیم ملی افزود: تمرینات روزانه من مستلزم صرف هزینه‌های زیادی است که بدون حمایت خانواده و همراهی صمیمانه پدرم امکان‌پذیر نبود، با این حال هیچ وقت ناامید نشدم و چون به هدف بزرگی فکر می‌کنم، تمام این سختی‌ها را به جان خریدم. جلیلی تصریح کرد: ایران در رشته شنا تاکنون موفق به کسب مدال در بازی‌های المپیک پارالمپیک نشده است و من آرزو دارم اولین ایرانی مدال‌آور این رشته در این مسابقات مهم باشم و فکر می‌کنم این آرزو چندان دور از دسترس نباشد. وی در مورد خانواده‌اش گفت: خانواده من مهم‌ترین عامل موفقیت من بوده‌اند و اگر حمایت‌های آنها نبود، هرگز قادر به انجام تمرینات و پیشرفت در این رشته نبودم، ضمن اینکه از حمایت‌های فدراسیون، کمیته ملی پارالمپیک و آقایان اقبالی، نوروزی و دکتر ایزدی که با دلسوزی زیاد ما را همراهی می‌کنند، سپاسگزارم. علیرضا جلیلی، با انرژی و پشتکار زیاد تلاش می‌کند تا در بازی‌های پارالمپیک اینچئون، از مدال‌آوران کاروان کشورمان باشد و از اکنون نیز نگاهش به سکوی پیک برزیل است.

سید عبدالعلی حسینی

روحانی روشندل



۱۶ ساعت مطالعه دارم ، ۳ ساعت خواب!

* دوران کودکی و مجرای نابینایی
بنده متولد ۲۵ اسفند سال ۵۳ هستم. سه سال بیشتر نداشتم که از داشتن نعمت بینایی محروم شدم. ابوی ما باغ بسیار بزرگی داشت در همان ایام کودکی بر اثر حادثه ای که به علت بی توجهی یکی از فرزندان عمویم رخ داد. ماجرا برمی گردد به سال ۵۶ که در جریان آن تفنگ شکاری عمل کرد و با پرتاب شدن ساچمه های فشنگ در دوران طفولیت از چشم راست نابینا شدم. متأسفانه بینایی چشم چپم را هم بر اثر ندانم کاری دکترها در معالجه چشم راستم از دست دادم.

پدر و مادرم که خداوند رحمتشان کند، از جهت مذهبی انسان های معتقدی بودند. همه

تلاششان را کردند تا من دوباره بینایی ام را به دست آورم، اما نتیجه نداد و گویا تقدیر این بود که من به همین صورت به زندگی ام ادامه دهم. نمی دانم شاید این مسئله سبب شد که بنده در سال ۵۷ یعنی حدود ۴ سالگی در محافل قرآنی شرکت کنم.

* قرآن بهتـرین انیسـم بود
آن زمان امکانات برای حفظ قرآن مثل الان نبود و به زحمت می شد ضبط و نواری را تهیه کرد. به همین خاطر من در آغاز، کارم را با یک ضبط آغاز کردم و بسیار خوشبخت بودم که انوار الهی قرآن شامل حالم شد و به برکت قرآن و لطف اهل بیت(ع) انس با کلام الهی تسلی خاطر می یابم و خانواده ام گشت.
در خاندان ما که افراد ثروتمند کم نداشت، این مساله برایشان بسیار سخت بود که یک فرد نابینا در خانواده وجود داشته باشد، به همین خاطر برادران من تصمیم گرفتند که بنده را برای درمان به هر کجا که می شد ببرند، اما خب همان طور که عرض کردم در نهایت این تلاش ها فایده ای در بر نداشت.
بنده فرزند، ششم خانواده بودم. کار حفظ قرآن انگیزه و نشاط فراوانی به من تزریق کرد. آن زمان که شروع به حفظ قرآن نمودم کتاب هایی چون نصاب الصبیان، شرح امثله، تصریف، شرح تصریف و ... را همزمان با حفظ قرآن می خواندم، البته ادبیات عرب را نیز مطالعه می کردم.

* نقش قرآن در آمـوختن دروس حوزوی
عمومی داشتم که خدایش بیامرزد، ایشان خودش بسیار ثروتمند بود، لطفی که در حق من کرد این بود که به ابوی ما پیشنهاد داد بنده را در مدرسه علمیه ثبت نام کند. انصافا مادرم هم کمک زیادی به من کرد تا بتوانم با وضعیتی که پیدا کردم زندگی ام را اداره کنم. برنامه این بود که حقیر، دروس حوزوی را از صرف و نحو شروع کنم، اما چون با قرآن آشنا

بـودم آمـوختن ایـن دروس بـرایم آسـان بـود.
یادم می آید در سال ۵۹ در امتحانی شرکت کرده بودم. آن زمان حافظ قرآن کم تر از حالا بود. خیلی برای ممتحن عجیب بود که یک فرد نابینا توانسته است قرآن را حفظ کند.

* مرحوم آیات الله مرعشی تعجب کرده بود...!
سال ۶۴ توفیقی دست داد تا خدمت مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی(ره) برسم. جالب این که برای ایشان هم عجیب بود که من با این وضعیتم حافظ کل قرآن هستم. بنده از سال ۶۱ وارد مدرسه سلیمانیه مشهد شدم. واقعا خرسندم از این که چند سالی را در کنار بارگاه ثامن الحجج(ع) توفیق هم جواری داشتم. پس از آن به تهران رفتم. در سال ۷۳ ازدواج کردم و چون خانواده همسرم اهل قم بودند، پس از ازدواج در قم ساکن شدم.

* تلخی ها و شیرینی های زندگی یک روحانی روشنندل حقیقتش را بخواهید دوران نابینایی برای من توام با خاطرات تلخ و شیرین بسیاری بود. از سویی من حافظ و قاری قرآن بودم و مورد احترام، اما از سوی دیگر دوست نداشتم به برخی برنامه ها بروم و البته در دوران کودکی و نوجوانی، تضادی که بین بچه ها از حیث بینا بودن و نابینا بودن وجود دارد برآیم بسیار سخت بود. اوایل بسیار احساس غربت و تنهایی می کردم. از خدا می خواستم که در این وضعیت همراه و قرینی را به من بدهد و به لطف الهی با قرآن بیشتر مانوس شدم.

* ازدواجی که همه اش خیر و برکت بود
همسر بنده از سادات است، پدر ایشان هم از جمله مدرسان درس خارج حوزه به شمار می رفتند. یقین دارم که یکی از سعادت های بنده در زندگی ام همین ازدواج بوده است، چرا که همسرم کمک زیادی به من در طول زندگی کرد. داستان آشنایی بنده با ایشان هم به دوران

سکونت در مشهد برمی گردد، آقای که با پدر خانم من در ارتباط بود، زمینه آشنایی را فراهم کرد.

در سال ۶۵ که در تهران ساکن بودم هم حوزوی به شمار می رفتم و هم دانشگاهی چون علاوه بر تحصیل در حوزه در دانشکده علوم قرآنی مشغول به تحصیل بودم.

* کم خوابی و نظرم؛ رمز موفقیت من افراد نابینا به دلایلی کم خواب هستند، بنده هم از این قاعده مستثنی نیستم و به همین خاطر در شبانه روز حدود ۳ ساعت می خوابم. گذشته از کم خوابی یکی از رموز موفقیت انسان به نظر من، وجود نظم و برنامه ریزی در زندگی است. من شخصاً این طوری هستم که وقتی را برای هر کاری هدر نمی دهم. بعضاً حتی پیش می آید که تلفن ها را هم جواب نمی دهم، چون احساس می کنم که ممکن است وقتی را بگیرد؛ وقتی که لحظه به لحظه آن ارزشمند است؛ البته اگر قدر آن را بدانیم.

* ۲۶ هزار جلد کتاب را گویا سازی کرده ایم به لطف الهی و همت دوستان موفق شده ایم تاکنون بیش از ۲۶ هزار جلد کتاب را در موضوعات مختلف، گویا سازی کنیم. گوینده ها در این کار افراد مختلفی هستند و در بین آن ها خانم و آقا، حوزوی و دانشگاهی وجود دارد. آن چه مهم است این که ما به لطف الهی توانسته ایم برخی از کتب نایاب را گویا کنیم. بنده از ثروت پدری برای این کارها هزینه کرده ام؛ البته این را هم بگویم که زمانی هم به دلیل مسایلی با وجود فقر فراوان درس می خواندم و به لطف الهی توانستم در کارم موفق هم باشم. شاید برایتان جالب باشد هر ساعت گویاسازی یک کتاب به هزینه ای بین ۲۰ تا ۵۰ هزار تومان نیاز دارد.

به شخصه اعتقادم این است که هر کاری اگر از مسیر اصلی خود خارج شود و رویه ای صرفاً

تجاری پیدا کند، تاثیرات آن کاهش می یابد و لذا نگاه من در این کار تجاری نبوده است. ما بهترین کتاب های فقه و اصول را توانسته ایم گویاسازی کنیم که این کار نه تنها برای روشندان، بلکه برای افراد عادی نیز بسیار مفید و کاربردی است. خب قبلا خانواده من با طلبگی بنده و این گونه کارهای من مشکل داشتند، اما در حال حاضر به ویژه برادرانم که در کشورهای خارجی سرمایه گذاری های کلانی انجام می دهند به این مساله اذعان دارند که بنده بهترین و صحیح ترین راه را در زندگی برگزیده ام. نکته ای که در اینجا لازم می دانم خدمتان عرض کنم این است که با گویا سازی کتاب ها توانستم در وقت یادگیری ام صرفه جویی کرده و بدین وسیله بر سرعت مطالعه ام بیفزایم، اما متاسفانه کار گویا سازی هنوز در جامعه ما جا نیفتاده است. در حال حاضر در مقطع کارشناسی ارشد رشته فقه و معارف گرایش فلسفه در مجتمع آموزش عالی فقه قم مشغول تحصیل هستم و در حوزه هم درس خارج فقه می خوانم. به علت این که هر ۱۵ روز در سازمان بهزیستی خراسان رضوی و تهران برای نابینایان بریل نویسی را تدریس می کنم، متاسفانه فرصتی برای تدریس در حوزه پیدا نمی کنم. بریل نویسی و خواندن خط بریل واقعا دشوار است و طبعا دقت زیادی هم می خواهد. در تمام مراحل درسی همسر کتاب ها را برایم گویا می کند و حقا باید بگویم که بدون همکاری و لطف ایشان من نمی توانستم در زندگی و درس و کارهایی که داشته ام موفق باشم. در سیستم دانشگاهی و در آموزش و پرورش قانونی هست که برای یک فرد روشندان در تحصیل به ویژه امتحانات باید یک فردی به عنوان منشی وجود داشته باشد تا فرد بتواند امتحاناتش را بدهد، اما متاسفانه در حوزه این طور نیست. من جلد اول کفایه را امتحان داشتم. یادم هست که در ایام تحصیل استاد ما یک صفحه سخت از کتاب را برایم خواند و بعد به من گفت، معنا کن. خب برایم من خیلی سخت بود، اما به برکت قرآن من همیشه نمره خوبی می گرفتم.

* کیفیت یادگیری برایم مهم تر است تا...!
روش کاری من این است که بعد از مطالعه کتب به خط بریل، سعی می‌کنم اهم مطالب کتاب را حفظ کنم. چکیده اصلی را یاد می‌گیرم تا مطالب از دستم در نرود. در طول تحصیل همواره همتم بر این قرار گرفته که کمتر بخوابم، اما خوب بخوانم و خوب مطالب را بفهمم. بعضی وقت‌ها حقیقتاً تاسف می‌خورم از این که برخی طلاب با وجود سن و سال بالایی که دارند از لحاظ تحصیلی به جایی نرسیده‌اند. مهم‌تر از حفظ، فهم مطلب است و این که فرد بر درسی که می‌خواند مسلط باشد.

* یک درخواست دوسه‌تانه از مسئولان حوزه
درخواستی از مسئولان حوزه دارم و می‌خواهم این بزرگواران بیایند افراد مستعد در حوزه را شناسایی کرده و برای آن‌ها برنامه‌های ویژه‌ای ترتیب دهند به خصوص به افراد روشنفکری که خوش استعداد هم هستند توجه لازم را داشته باشند، من در مورد خودم حرف نمی‌زنم چرا که تکیه من همواره بر خدا و اهل بیت (ع) می‌باشد، بلکه سختم این است که باید جلوی ضایع شدن اساتیدها در حوزه گرفته شود.

* بریل نویسی یک دوره کامل قرآن با اعراب صحیحی از کارهایی که بنده به توفیق الهی انجام داده‌ام این است که دوره کامل قرآن را به خط بریل با تصحیح دقیق عربی انجام داده‌ام این کار البته قبلاً به صورت لاتینی انجام گرفته بود که متأسفانه علایم حروف هم در آن دقیق نبود.

متأسفانه ما در داخل کشور ابزار دقیق چاپ بریل را نداریم، ولی در کویت با یک شرکت کویتی به توافق رسیدیم، تا این دوره کامل قرآن را به هر میزانی که ما در ایران می‌خواستیم چاپ کنند و آن را به ایران بفرستند البته در قبال این کار حق امتیاز چاپ اثر را به هر میزان که می‌خواهند دارا می‌شوند.

همچنین مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی را توانستیم اعراب گذاری و ترجمه دقیق کنیم. یکی دیگر از کارها تفسیر قرآن از ابتدا تا سوره مبارکه طه به سبک بریل است که تا ۱۳ جلد آن آماده شده است. بنده این کار را با استفاده از تفاسیر متعارف و به طور مختصر انجام داده ام. برای دانشکده حقوق دانشگاه تهران هم دو جلد کتاب رجال و درایه که تالیف خودم است را و نیز _____ ژه روش _____ ن دلان ارایه _____ ه داده ام. ما حتی توانسته ایم با برخی از کتابخانه های کشورهای جهان در راستای گویاسازی کتاب ها، تبادل اطلاعات داشته باشیم، حتی چندی پیش نیز در این باره توافقنامه ای با کتابخانه ملی، امضا _____ ک _____ ردیم.

* تهیه _____ نرم افزارهایی برای روش _____ ندلان در حال آماده کردن نرم افزارهایی می باشم که هم برای افراد روشندل و هم برای افراد عادی قابل استفاده است و امیدوارم به زودی از طریق یکی از شرکت های معتبر ثبت رسمی شود. از جمله برنامه های دیگر بنده اشاره ای هم در آغاز به آن داشتم این بوده که کتاب های بینایی را درشت نمایی و گویا سازی کنم تا از طریق برنامه جاز خوانده شود و اگر این برنامه عمومی شود بدون شک برای بسیاری از افراد جامعه مفید و قابل استفاده خواهد بود و قدرت یادگیری آن ها را به مراتب افزایش می دهد. بخش عمده عمرم صرف درس و بحث و گویاسازی و بریل نویسی شده است. در حال حاضر هم مواد آماده و فیش برداری شده، فراوانی دارم و هر موقع که کارهای گویاسازی من به اتمام برسد کتاب ها را آماده عرضه می نمایم.

* فرهنگ گویاسازی کتب هنوز نهادینه نشده است در مورد گویا سازی کتب، دغدغه ای که همیشه برای من وجود داشته این بوده که متأسفانه این مهم هنوز در جامعه ما جا نیفتاده است و افراد بیشتر تکیه بر چشم دارند و حال آن که

گویاسازی و شنیدن مطالب باعث می شود آن ها بیشتر در ذهن مانده ،ضمن آن که دقت انسان در سـایه افزایش قـدرت حافظه ارتقا یابد.

* بـه لطف خـدا خـانواده خـوبی دارم الحمد الله همسر خوب و فداکار و فرزندان صالحی دارم. ۲ فرزند دارم یک دختر ۱۴ ساله و یک پسر ۹ ساله؛ پسرم به حفظ قرآن علاقه دارد و تاکنون هم توانسته ۲ جزء آن را حفظ کند. خدا را شکر از جهت اجتماعی و اقتصادی موقعیت مناسبی دارم و مهم تر از همه این که به لطف خودش محتاج کسی نمی باشم!



*اوقات فراغت چندانی ندارم اما ...
واقعیتش را بخواهید من به جهت کثرت اشتغالاتی که دارم و طرح هایی که به دنبال اجرای آن ها هستم، اوقات فراغت چندانی ندارم، اما با این حال یکی از مهم ترین کارهای بنده در ایام اوقات فراغت این است که ورزش می کنم، به ویژه از دستگاه تردمیل در منزل زیاد استفاده می کنم، قبلا به استخر هم می رفتم، اما الان به علت مشغله فراوان چندان فرصت این کار را پیدا نمی کنم.

همچنین به همراه خانواده در ایام مناسب غیر از تحصیل به مشهد و یا شهرهای دیگر و یا اطراف همسایگان قلم می نویسم و می روم.
سعی و تلاش من در کار تحقیق و پژوهش است. پس از نماز صبح روزی یک ساعت قرآن می خوانم و هر روز یک جزء را می خوانم.

*روزانه ۱۶ ساعت مطالعه می کنم
حدود ۸ ساعت در شبانه روز را فقط به مباحث علوم قرآنی اختصاص می دهم و البته با احتساب مطالعات جنبی که در رشته های تاریخی و جامعه شناسی و ... دارم در مجموع حدود ۱۶ ساعت را در یک روز کامل به امر مطالعه می پردازم.

*نظم در کار؛ تفاهم در زندگی
اعتقاد من این است که وقتی در زندگی نظم وجود داشته باشد، موفقیت انسان دوچندان می شود. در زندگی خانوادگی هم وجود تفاهم نقش کلیدی را ایفا می کند چرا که علاوه بر آن به زندگی آرامش خاصی می بخشد در کاهش توقعات طرفین هم بسیار موثر است. در روایات داریم اگر انسان بهره ای از علم و معنویت را برده باشد بسیاری از چیزها برای او در زندگی تنفر آور می شود، البته این بستگی دارد که انسان چگونه زندگی کند.

* حوزویان مطالعات جنبی خود را افزایش دهند یکی از مشکلاتی که بنده در مورد حوزویان و دانشگاہیان احساس می‌کنم این است که متأسفانه این‌ها از جهت مطالعات جنبی دچار ضعف هستند و از فرصت‌های به وجود آمده در زندگی خود کم‌تر استفاده می‌کنند. توصیه برادرانه ام به دانشجویان به خصوص طلاب عزیز این است که تا حد ممکن از خواب خود بزنند و بیشتر به قرآن توجه داشته باشند. ضمن آن که از طلاب می‌خواهم اطلاعات خود را با استفاده از رایانه به روز کرده و همواره با سواد اطلاعاتی کارهایشان را انجام دهند. آرزویم این است به برکت قرآن و عنایت خدا در زندگی ام بتوانم برنامه‌های علمی و تحقیقی و فکری را گسترش داده و حتی خارج از مرزهای ایران بتوانم تشویق افراد شوم.

* قم و حوزه را دوست دارم بنده به جهت رفت و آمدها و فعالیت‌هایی که داشته‌ام از برخی کشورها پیشنهاد اقامت داشته‌ام. خب برای بنده با توجه به این که اقوام زیادی هم در کشورهای اروپایی دارم، امکان سکونت در خیلی از کشورها وجود دارد، اما شخصا علاقه‌ای برای زندگی دایمی در خارج ندارم هر چند هر از گاهی به مسافرت می‌روم، اما علاقه‌ام به درس و بحث طلبگی است و این که قم به برکت وجود حضرت معصومه (س) و نیز بزرگان و مراجع تقلید برایم بسیار مطلوب و دوست‌داشتنی است. یادم هست در دوران بچگی کتاب الایام که زندگی نامه دکتر طه حسین بود را می‌خواندم.

باید بگوییم که این کتاب حقیقتاً در روح و روانم بسیار موثر بود، این که یک نابینا در طول زندگی چقدر تلاش کرده و با وجود همه مشکلاتی که داشته است چه کتاب‌هایی نوشته‌ایم برایم بسیار جالب و در عین حال الهام بخش بود.

نحوه تحصیل ایشان در الازهر مصر و بعد اروپا و کسب عالی‌ترین مدارج تحصیلی واقعاً برای هر فرد روش‌نندلی می‌تواند بسیار درس آموز باشد.

* زندگی علم‌سرمشقق من بوده و خواهد بود
ه جز دکتر طه حسین، افراد زیادی در زندگی عامل تشویق من بودند. زندگی علمای بزرگ برای من سرمشق بوده و به طور خاص باعث رشد و موفقیت بنده شده است. در زندگی علمای آن چه برایم جالب و درس آموز بوده این که این بزرگواران در کنار معنویت و تقوایی که داشته‌اند همواره با نظم و برنامه‌ریزی و پشتکار عمل می‌کرده‌اند. امیدواریم که ما هم این گونه باشیم و راه آن اب‌رار را بی‌یامیم. انشالله

منبع: وب‌سایت حوزه نیوز

مبین ابراهیم نژاد



موفقیت جوان کم بینای آذربایجانی در مقطع دکتری در رشته زمین شناسی
افراد با اراده و سختکوش همیشه سهم و حق خود را از زندگی گرفته و همیشه کامیاب و موفق خواهند بود. آقای مهندس مبین ابراهیم نژاد جوان پرتلاش و بااراده ای هستند که توانسته اند علی رغم محدودیت دید، در مقطع دکترای رشته زمین شناسی قبول شده و ثابت کنند که محدودیت نمی تواند محرومیت باشد.

این عضو فعال موسسه نابینایان بصیر متولد سال ۱۳۶۳ می باشند و مقاطع مختلف تحصیلی را با رتبه های عالی طی کرده اند و علاوه بر سوابق تحصیلی، دارای سوابق درخشان پژوهشی مانند مقالات چاپ شده متعدد در مجلات ISC، شرکت در همایش های گوناگون ملی و بین المللی و عضویت در مجامع مختلف علمی و تخصصی می باشند. سوابق حرفه ای و مهارت های

شغلی خاص از دیگر توانمندی های این جوان موفق است. هیئت مدیره موسسه نابینایان بصیر ضمن تبریک موفقیت آقای ابراهیم نژاد، عمری طولانی و بابرکت همراه با کامیابی ها و موفقیت ها برای ایشان خداوند متعال مسئلت می دارد در پایان با آوردن پاره ای از معالیت های پژوهشی و حرفه ای، امیدواریم بیش از پیش شاهد پیشرفت و موفقیت ایشان باشیم.

سوابق پژوهشی:

مقالات:

الف) مقالات چاپ شده در مجلات (ISC)

1) مطالعه روزن بران رده *Fusulinata* در نهشته های پرمین شمال ماکو (آذربایجان، ایران)، مجله یافته های نوین زمین شناسی کاربردی، دانشگاه بوعلی سینای همدان، ۹۲

ب) مقالات در دست داوری

1) Middle-Late Permian (Murgabian-Djulfian) foraminifers of the northern Maku area (western Azerbaijan, Iran), *Journal of Paleontologia Electronica*

2) چینه شناسی، میکروفاسیس و حساسیت مغناطیسی (MS) نهشته های کربناته پرمین در شمال ماکو، مجله رسوب شناسی کاربردی، دانشگاه بوعلی سینا.

۳) بیوستراتیگرافی نهشته های پرمین در شمال ماکو (آذربایجان، شمال غرب ایران)، مجله رخساره های رسوبی، دانشگاه فردوسی مشهد.

(ج) همایش های داخلی:

۱) بررسی ساختارهای عامل دگرریختی سازند هم ارز قم در منطقه ماکو - بازرگان و

محدوده سد ماکو و مخور، بیست و نهمین گردهمایی علوم زمین، بهمن ۸۹

۲) زمین شناسی نهشته های کواترنری در محدوده ورقه های ۱:۲۵۰۰۰ خاروانا و کبودگنبد،

بیست و نهمین گردهمایی علوم زمین، بهمن ۸۹

۳) معرفی سنگ آهک های بلروفون دار متعلق به پرمین در منطقه ماکو، سی امین گردهمایی

علوم زمین، اسفند ۹۰

۴) کنودونت ها، فلس ماهی پیدا شده در واحدهای سنگی دونین بالائی منطقه ماکو، مقطع

ایلانقره، سی امین گردهمایی علوم زمین، اسفند ۹۰

۵) تهیه نقشه زمین شناسی در مقیاس ۱:۲۵۰۰۰ با ذکر مثال عملی از تهیه نقشه های ماکو

(۱) و ماکو (۲) با مقیاس مذکور، سی امین گردهمایی علوم زمین، اسفند ۹۰

۶) مروری بر واحدهای پالئوزوئیک و وجود افقهای کنگلومرایی در پایه سازند لالون در گستره

ورقه ۱:۱۰۰۰۰۰ علی حاجی، شمال ماکو- روستای خرز، سی امین گردهمایی علوم زمین،

اسفند ۹۰

۷) زمین شناسی بازالت های ماکو در گستره نقشه ۱:۲۵۰۰۰ ماکو (۱) و (۲)، سی امین

گردهمایی علوم زمین، اسفند ۹۰

۸) شناسائی میکروفسیلها و محیط رسوبی نهشته های کرتاسه (زیرین - بالائی) در گستره

ورقه ۱:۱۰۰۰۰۰ رضی، نویافته های صحرائی، سی امین گردهمایی علوم زمین، اسفند ۹۰

۹) مقایسه گونه فسیلی (Teleostei: *Atherina atropatiensis* n. sp.

Atherinidae) در لایه های ماهی دار تبریز با گونه های عهد حاضر، پنجمین همایش تخصصی

زمین شناسی، آب-ان ۹۰

۱۰) شناسائی میکروفسیل‌های نهشته های کرتاسه (زیرین - بالائی) در گستره ورقه ۱:۱۰۰۰۰۰

رضی نویافته های صحرائی، نخستین کنگره تخصصی رسوب شناسی و چینه شناسی ایران،

اسفند ۹۰

۱۱) مطالعه ماهی های متعلق به لایه های ماهی دار تبریز، ششمین همایش انجمن دیرینه

شناسی ای-ان، اردیبهشت ۹۱

۱۲) مطالعه فرامینی فرهای نهشته های پرمین میانی در منطقه ماکو، ششمین همایش انجمن

دیرینه شناسی ای-ان، اردیبهشت ۹۱

۱۳) مطالعه براکیوپوئدهای لایه های جلفا (پرمین فوقانی) در کوه الی باشی، غرب جلفا،

شانزدهمین همایش انجمن زمین شناسی ای-ان، ۹۱

۱۴) گسترش نهشته های الیگو - میوسن هم ارز سازند قم در منطقه ماکو - سیه چشمه، سی و

یکمین گردهم آیی علوم زمین، ۹۱

۱۵) چینه شناسی نهشته های الیگو - میوسن در برش دهشیر بالا (جنوب غرب زنجان)، سی و

یکمین گردهم آیی علوم زمین، ۹۱

۱۶) تهیه نقشه زمین شناسی در مقیاس ۱:۲۵۰۰۰ بر پایه کارهائی صحرائی و آزمایشگاهی و

با مثال عملی از تهیه نقشه های ماکو (۱) و ماکو (۲) و خاروانا، کبودگنبد، سی و یکمین

گردهم آیی علوم زمین، ۹۱

۱۷) تفکیک و توصیف نهشته ها و مخاطرات کواترنری در تهیه نقشه های زمین شناسی

۱:۲۵۰۰۰ با ذکر مثال عملی از نقشه های ماکو (۱)، ماکو (۲)، خاروانا و کبودگنبد، سی و

یکمین گردهم آیی علوم زمین، ۹۱

سوابق حرفه ای:

- همکار در تهیه نقشه زمین شناسی ۱:۲۵۰۰۰ ماکو (۱)، سازمان زمین شناسی و اکتشافات معدنی مرکز تبریز، ۱۳۸۹ ز.
- همکار در تهیه نقشه زمین شناسی ۱:۲۵۰۰۰ ماکو (۲)، سازمان زمین شناسی و اکتشافات معدنی مرکز تبریز، ۱۳۹۰ ز.
- مسئول فنی در معادن شن و ماسه

عضویت در مجامع علمی و تخصصی:
 = باشگاه پژوهشگران جوان

- نظام مهندسی معدن

- انجمن زمین شناسی ایران

- انجمن دیرینه شناسی ایران

مهارت های شغلی:
 - GIS - Surfer - Office - Mapsource -
 Adobe Illustrator - Google Earth- UTM_Conversions- GPS
 -تهیه نقشه های زمین شناسی در مقیاس های مختلف
 - پی جویی ، زمین شناسی و اکتشاف انواع سنگ های ساختمانی و مواد معدنی

www.bassir.ir

حمید اکبری جوکار

موافقت گفتگویمان را با یک معرفی مختصر شروع کنیم؟

بله؛ من حمید اکبری جوکار هستم. سال 1354 در تهران متولد شدم و فرزند چهارم خانواده‌ام هستم.

از کی دچار معلولیت شدید؟

یک ساله بودم که بعد از یک تب شدید دچار معلولیت فلج اطفال شدم.

تا چه مقطعی درس خواندید؟

تا کارشناسی ارشد علوم سیاسی. این را هم بگویم که من از سن 19 سالگی برای تامین مخارج تحصیل مشغول به کارهای مختلفی از جمله حسابداری، کتاب‌فروشی و نجاری شدم و در نهایت به مربیگری روی آوردم. البته پدرم مشکل مالی نداشت اما برای اینکه بتوانم اعتماد به نفس داشته باشم و روی پای خودم بایستم، در یک مقطع زمانی در این شغل‌ها مشغول به کار شدم. در واقع، این پدرم بود که باعث شد معلولیت را نوعی سکوی پرتاب قلمداد کنم و با پشتکار فراوان به یک آدم موفق تبدیل بشوم.

هیچ وقت در راه رسیدن به این موفقیت‌ها ناامید نشدید؟

چرا؛ بارها ناامید شدم اما توکل به خدا و حمایت‌های خانواده‌ام این ناامیدی را از بین برد. در طول سال‌ها که با بلوغ‌ام همراه بود، با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم کردم و هر وقت خودم را با سایر هم‌سن‌وسال‌هایم مقایسه می‌کردم، ناراحت می‌شدم اما به مرور زمان تصمیم گرفتم که تفاوت چندانی با افراد سالم نداشته باشم؛ هرچند که می‌دانستم این تصمیم نیاز به تلاش بسیار زیادی دارد. در نهایت، با تمرین و ممارست توانستم کارهایی را انجام بدهم که بسیاری از افراد غیر معلول هم آنها را به سختی انجام می‌دهند. شاید اگر حمایت خانواده‌ام فقط جنبه مالی داشت، من به این همه موفقیت نمی‌رسیدم. مسوولیتی که پدرم از سنین نوجوانی بردوش من گذاشت، باعث تقویت اعتماد به نفسم شد و در واقع، شکست ناامیدی‌هایم را مـدیون پـدرم هسـتم .

شما متاهل هستید یا مجرد؟

متاهلم. سال 1384 ازدواج کردم و همسرم هم مدرک کارشناسی ارشد مدیریت و تکنولوژی آموزشی دارنـد و مدرس دانشـگاه هسـتند .

معلولیت شما روی ازدواج‌تان تاثیری نداشته؟

خوشبختانه خداوند، همسر بسیار خوبی را سر راه من قرار داد. البته خانواده همسرم به شدت مخالف این ازدواج بودند و خانواده خودم هم فاصله فرهنگی را دلیل اصلی مخالفت‌شان با ازدواج ما عنوان می‌کردند. بالاخره با سختی‌های بسیار و برخلاف میل خانواده‌ها با هم ازدواج کردیم و من بسیار از زندگی مشترک‌ام راضی هستم. از طرفی معلولیت من باعث شد همسرم به من افتخار کند؛ چراکه در طول زندگی به او ثابت کردم که عاشقانه دوستش دارم و برای

سرپا ننگه داشتن این زندگی مشترک از هیچ تلاشی دریغ نکردم و نخواهم کرد .

چه شد که به رشته ورزشی بدنسازی روی آوردید؟

به دلیل بر خورداری از فیزیک مناسب برای این رشته ورزشی و با توجه به تشویق‌های پدرم، در سال 73 با وجود مشکلات و مشغله‌های فراوان در کنار کار و تحصیل شروع به تمرین در رشته بدنسازی کردم و یاد گرفتم که با اراده و عزم راسخ می‌توان بر مشکلات پیروز شد و به نشاط و سرزندگی دست یافت. پس از 7 سال تمرین و ممارست مداوم در سال 1380 به‌عنوان مربی بدنسازی و وزن‌برداری مشغول به فعالیت شدم .

از موفقیت‌های ورزشی‌تان بگویید .

من سال 1379 به مقام قهرمانی در کشور دست یافتم و یک سال بعد، در سال 1380، در مسابقات آسیایی، اول شدم. در چند تورنمنت بین‌المللی نیز شرکت کردم و موفق به کسب مقام اول شدم .

چه عواملی را در موفقیت خودتان موثر می‌دانید؟

توکل به خدا، تلاش بی‌وقفه و تمرینات مداوم. من معتقدم با نشان دادن توانمندی‌ها می‌توان این باور را در اطرافیان ایجاد کرد که خواستن، توانستن است و همین که آنها به تلاش و پشتکار من ایمان آوردند، حمایت و تشویق‌هایشان نیز آغاز شد. همین مساله باعث شد به روحیه مضاعفی دست پیدا کنم .

استقبال معاونان از باشگاه‌های بدنسازی چطور است؟

با توجه به مناسب‌سازی دستگاه‌های بدنسازی و وزنه‌برداری ویژه جانبازان و معلولان، استقبال این افراد از این باشگاه‌ها در حال افزایش است و می‌توان با تمرینات ویژه و کاردرمانی به وسیله این دستگاه‌ها، توانایی این افراد را بالا برد.

در حال حاضر، در چند باشگاه ورزشی مشغول به فعالیت‌اید؟ آیا مربیگری افراد غیرمعلول را نیز به عهده دارید؟

من در حال حاضر در 3 باشگاه مشغول به فعالیت‌ام و از این 3 باشگاه، 2 باشگاه مختص افراد غیرمعلول است.

آموزش دادن به افراد معلول و غیرمعلول برای‌تان متفاوت است؟ واقعیت این است که با توجه به مطالعات علمی و تجربیات مفیدی که طی سال‌ها ورزش کسب کرده‌ام، توانسته‌ام ارتباط خوبی از نظر اخلاقی و کاری با شاگردانم برقرار کنم و راهنمای خوبی برای آنها باشم. با اینکه افراد دارای معلولیت شرایط ویژه‌ای در تمرینات دارند اما از نظر من، آموزش و تمرین دادن به این‌گونه افراد با افراد غیرمعلول هیچ تفاوتی ندارد.

به‌نظر شما زندگی پرتحرک چه تفاوتی با زندگی کم‌تحرک دارد؟ رخوت و سستی، عامل بروز انواع بیماری‌های روحی و جسمی است؛ در حالی که تحرک و ورزش به عنوان عاملی برای جلوگیری از بیماری‌ها محسوب می‌شود. اینکه انسان از 2 بُعد جسم و روح تشکیل شده و اینکه ورزش موجب تعالی انسان می‌شود، بر هیچ کس پوشیده نیست.

چه توصیه‌ای به معلولانی دارید که در خانه ماندن را بر فعالیت و تحرک ترجیح می‌دهند؟ من از آنها یک سوال دارم: تاکنون از بی‌تحرکی و رخوت چه چیز مثبتی عایدتان شده؟ زندگی تشکیل شده است از سختی و آسایش و این تلاش و پشتکار است که به زندگی معنی و مفهوم

می‌بخشد. هیچ‌گاه برای شروع دیر نیست. همه معلولان باید ابتدا توانایی‌های خود را بشناسند و با توکل به خدا اولین قدم را بردارند. البته برای شروع هر کاری باید تلاش کرد و پیروزی دور از دسترس نیست.

به‌عنوان نماینده‌ای از جامعه معلولان، چه انتظاری از مسوولان دارید؟
انتظار دارم که امکانات ورزشی معلولان را گسترش بدهند و در تمام مناطق کشور با ایجاد باشگاه‌های مناسب‌سازی‌شده، معلولان را به ورزش کردن تشویق کنند. معلولی که مشکل ایاب و ذهاب و اشتغال و مسکن دارد، به سختی می‌تواند ورزش کند و حتی ورزش کردن برایش امری محال می‌شود. معلولان اگر حمایت شوند، قطعاً به نتایج درخشانی دست پیدا می‌کنند؛ کما اینکه در مسابقات پارالمپیک 2008 معلولان کشورمان انواع مدال‌های رنگارنگ را کسب کردند و موج شادی و نشاط را برای جامعه ورزشی و عموم مردم ایران به ارمغان آوردند.

حرف آخر

من سال‌ها پیش از طریق یکی از دوستانم با انجمن باور آشنا شدم و دیدم که در این انجمن، شرایطی برای معلولان فراهم می‌شود که آگاهانه فکر، تلاش و زندگی کنند و به این باور برسند که حتی معلولیت می‌تواند انگیزه‌ای برای موفقیت در زندگی محسوب شود. من از دوستان معلولم می‌خواهم که خودشان و توانایی‌های ذاتی و اکتسابی‌شان را باور کنند. همیشه مثبت فکر کنند و توکل‌شان به خدا باشد و از زندگی معلولان موفق، درس بگیرند و تلاش کنند. معلولیت، ناتوانی نیست؛ بلکه عاملی است برای تلاش بیشتر و انگیزه‌ای است برای موفقیت‌های بزرگ‌تر. شاید اگر من، خودم، دچار معلولیت نبودم، این قدر اراده نداشتم و مثل یک انسان معمولی زندگی می‌کردم و به موفقیت‌های روزمره در زندگی دلخوش بودم. اما معلولیت باعث شد بیشتر زحمات بکشم و از جامعه، لقب «موفق» را بگیرم.

منبع: سلامت

هنگامه صابری

نابینایی

از همان کودکی پرشور بود و حقوق را پیش از آنکه در **هاروارد** بخواند و به دنبال فلسفه ی حقوق بشردوستانه باشد، در مدرسه استثنایی و در مواجهه با کسانی که دوستان نابینایش را آزار می دادند به شکل عملی دنبال می کرد، هر چند که در خلال مصاحبه تاکید می کند که خاطره آن سال ها و برخورد فیزیکی با دوستان دارای کم توانی ذهنی اش بعد از اینهمه سال از یادش نرفته است و می خواهد درباره حقوق این افراد و بی توجهی آزارنده نسبت به این گروه کاری انجام دهد. **نابینایی** برای هنگامه صابری توجیهی برای سکون و بی تحرکی نبود، تلاش کرد و در همه عرصه ها یکتایی خویش را اثبات کرد، شاگرد ممتاز در مدارس استثنایی و رتبه ی سوم کنکور سراسری، نگارش کتاب در کارشناسی ارشد، بورس کانادا و یکسال بعد گرفتن پذیرش از هاروارد و تحصیل در این دانشگاه تا مرحله ی فوق دکترا. چندی پیش برای تعطیلات به ایران آمد و این امر بهانه ای شد تا از او درباره فعالیت هایش پرسیم، صمیمانه پاسخ می گوید و بی تکلف. که به گفته ی خودش وقتی شما در بهترین نقطه ای که می بایست قرار بگیرید، می ایستید این جایگاه چنان تواضعی به شما می دهد که نیازی به اثبات خود پیدا نمی کنید، گویی قرار گرفتن در جایگاه دانشجوی فوق دکتری حقوق از هاروارد برای او به همین معناست.

• لطفا خودتان را معرفی کنید و درباره دلایل **نابینایی** خود توضیح دهید.

من **هنگامه صابری** هستم، متولد 1355 از تهران. دلیل **معلولیت من RP** است که ریشه در ژنتیک و مشکل شبکیه دارد و مادرزادی است. در این نوع نابینایی تا دو سالگی میزانی از دید وجود دارد و پس از آن کودک نابینا می شود. با توجه به اینکه پیش از دو سالگی را به یاد نمی آورم، میزان دیدم به همین شکل بوده است.

• وقتی با فرد موفقی در موقعیت شما (به عنوان دانشجوی فوق دکتری هاروارد) روبرو می شوم، این تصور را دارم که بایستی شرایط ویژه ای در کودکی برایتان فراهم شده باشد، آیا این شرایط برای شما وجود داشت و از امکانات خاصی به لحاظ آموزشی برخوردار بودید؟

تعریف موفقیت، تعریف سختی است. موفقیت یک تعریف شخصی دارد و یک تعریف استاندارد که یک جامعه در یک زمان مشخص آن را پذیرفته است. من اگر بخواهم موفقیت را با آن استانداردها بسنجم و نه با معیارهایی که فرد هر روزه خود را با آن می سنجد، خب من یک راه تحصیلی خاصی را رفتم و کارهای اجتماعی که بعد انجام دادم بر اساس آن موقعیت تحصیلی خاص بود. درباره استعداد هم باید بگویم که من آنقدرها به این مقوله اعتقادی ندارم و تلاش شخص را موثرتر می دانم. خانواده ی من تفرشی هستند، شهری که اهالی آن تصور فرهنگی بودن را از خودشان دارند ولی از نظر من این ارتباطی به این مسئله ندارد که چون از آن شهر خاص آمده ام پس فرهنگی هستم، گاه هم این تصویری است که مردم آن شهر نسبت به خودشان دارند. تنها می توانم بگویم که در خانه ی ما خوب درس خواندن و دانش آموز موفق بودن اهمیت داشت. درباره شرایط فرهنگی و آموزشی نیز باید بگویم که امکانات آموزشی برای بچه های زیر سن مدرسه در زمان ما بسیار محدود بود، برای کودکان نابینا این مسئله شدیدتر می شد و نوارهای قصه تنها چیزی بود که ما در اختیار داشتیم، الان وضعیت آموزشی در بچه های زیر سن مدرسه بهتر شده اما در مورد نابینایان این بهبود تا چه میزان است؟ من اطلاع چندانی ندارم. حداقل می توان گفت که امکان آشنایی با کتاب برای کودکان نابینا از زمان کودکی من بیشتر شده است.

• آیا پیش از ورود به دبستان در جمع‌هایی حضور داشتید که در آن کودکانی با وضعیت شما باشند و ارتباط با کودکان غیر معلول برای شما چگونه بود؟

خیر اما من و برادرم مشکل مشترکی به لحاظ بینایی داشتیم و بزرگ شدن با یک بچه نابینای دیگر تجربه‌ای بود که من داشتم و همین امر باعث می‌شد که مسئله معلولیت چیزی نباشد که ذهن مرا در کودکی به خود مشغول کند یا تصور خاصی از آن داشته باشم. البته باید اضافه کنم که صحبت من به این معنا نیست که مقوله معلولیت جایی در زندگی و ذهن من نداشت. چون در خانواده‌ی من مثل خانواده‌های دیگر تلاش بر این بود که راه درمانی پیدا شود، برای آن‌ها پذیرفته شده نبود که نابینایی من و برادرم درمان‌ناپذیر است و خب طبیعی است زمانی که بحث درمان پیش می‌آید یک احساسی هم در من به وجود می‌آید؛ از طرف دیگر من در کودکی خیلی فعال بودم و این به ارتباط گیری من با همسالانم کمک می‌کرد هر چند که آن‌ها معلولیت نداشته باشند، تا پیش از مدرسه ارتباط من با بچه‌های غیر معلول خیلی بیشتر از کودکان معلول بود و آن هم به یک دلیل ساده که ما بچه‌ی معلولی در نزدیکی خود نداشتیم، حداقل تا زمانی که مدرسه نرفتیم.

• ورود به مدرسه ورود به یک مرحله جدید از زندگی و اجتماع است، این تجربه برای شما چگونه بود؟

زمانی که من به مدرسه رفتم هنوز مدرسه‌ها مختلط بودند، من و برادرم هر دو در مدرسه نابینایان شیخ محمد خیابانی در کوی 13 آبان جهشی درس می‌خواندیم، در این مدرسه بخشی از فضا مختص به معلولان ذهنی بود، تا اینکه مدارس دخترانه و پسرانه از هم جدا شدند و مدرسه دخترانه به پاسداران منتقل شد، در آن زمان خانواده من در صدد ساخت خانه بودند تا با تغییر مدرسه که در سال 61 اتفاق افتاد، خانه‌ی ما نزدیک مدرسه باشد، به این لحاظ می‌توانم بگویم که برنامه ریزی برای راحت به مدرسه رفتن من و برادرم در برنامه پدر

و مادر من بوده است، در مدرسه من و بردارم از بقیه قوی تر بودیم و توانستیم رتبه های اول را در کلاس های خود کسب کنیم.

• مختلط بودن مدرسه افراد نابینا و افراد دارای ناتوانی ذهنی مشکلی پیش نمی آورد؟
اگر در این نوع مدارس نظارت درست باشد مشکلی پیش نمی آید اما اتفاقی که در مدرسه ما افتاد چیزی از جنس تنش بود. اسم مدرسه ما را مدرسه عقب مانده ها گذاشته بودند و این بار منفی برای ما هم داشت و این برای ما ناراحت کننده بود. علاوه بر آن یکی از تنش هایی که بین بچه ها به وجود می آمد آزاری بود که از سوی کودکان ناتوان ذهنی نسبت به بچه های نابینا صورت می گرفت، مثلا اینکه آنها بچه های نابینا را هل می دادند یا مانعی بر سر راه شان می گذاشتند. در مواجهه با این آزارها نسبت به خودم و دوستان نابینایانم من سعی می کردم از روش های خشن در مقابل کودکان ناتوان ذهنی استفاده کنم و این به واسطه نوعی حس برتری بود که در من وجود داشت. رفتار آن روز من در برابر این کودکان موجب شد که امروز هم من نسبت به افراد دارای معلولیت ذهنی حساسیت داشته باشم و این تصور که دیگران نسبت به این افراد احساس برتری دارند هنوز مرا اذیت می کند، البته ذکر این نکته در اینجا شاید جالب باشد که در کشورهای نظیر آمریکا و کشورهای اروپایی امروزه اولویت حمایت از افراد دارای معلولیت، روی افراد ناتوان ذهنی قرار گرفته است و بیشترین کارهای حقوقی و حمایتی روی این قشر انجام می شود.

• چه زمانی وارد مدرسه عادی شدید و چه دلیلی باعث شد این انتخاب را داشته باشید؟
من دوره راهنمایی و سال اول دبیرستان را هم در مدرسه نابینایان بودم و از سال دوم دبیرستان بود که وارد مدرسه عادی شدم. ماجرای رفتن من به مدرسه عادی به این ترتیب بود که اواسط مهر ماه رسیده بود و هنوز مسئله سرویس تردد برای ما حل نشده بود. یکی از بچه های مدرسه سرویس نداشت و این مسئله موجب شده بود که نتواند به مدرسه بیاید.

معلم آن زمان ما خانم همتی در کلاس با ما درباره فواید رفتن به مدرسه عادی و زمینه هایی که برای وارد شدن به فضای اجتماعی برای ما ایجاد می کرد، صحبت کرد. من هنوز از آن روز خاطره روشنی دارم. من در مدرسه نابینایان با کمترین تلاش نمره های عالی می گرفتم، او به من گفت که اگر مدرسه عادی بروم ناچارم تلاش بیشتری کنم و من تصمیم گرفتم که این تغییر را تجربه کنم. رفتن به مدرسه عادی برای من شوک ایجاد می کرد، مادر من نگران فعالیت بچه های مدرسه عادی بود و به همین خاطر برای رفتن من به مدرسه عادی مقاومت می کرد. من دو روز به مدرسه نرفتم و مادرم به ناچار به مدرسه عادی رفت و مرا در آنجا ثبت نام کرد و پس از آن من در مدرسه عادی پذیرفته شدم. مدرسه ای که من وارد آن شدم، مدرسه شهید ایرج رستمی در شهرک اکباتان بود که از شهر جدا بود. در ابتدای ورود من هیچ تصویری از پذیرفته شدن از سوی بچه های دیگر نداشتم، تصویری که برای من شبیه رفتن از ایران بود، اما من خیلی زود جای خودم را پیدا کردم، در واقع جنبه ناآرامی من که از کودکی همراهم بود وجه مشترک من و بچه های کلاس شد. می توانم بگویم که سال های دبیرستان شادترین دوره های زندگی من بود، کلاس ما خیلی در مدرسه مطرح بود و همین کار مرا راحت تر می کرد هر چند که سال آخر به خاطر کنکور خیلی محدودتر بودم و این به واسطه فشار زیاد اجتماعی کسب رتبه دو برادرم در کنکور سراسری بود، این رتبه روی من حتی از سمت خودم هم فشار ایجاد می کرد تا اینکه رتبه های کنکور آمد و من توانستم رتبه سوم را به دست آورم. این رتبه در تاریخ مدرسه شهید ایرج رستمی بی نظیر بود اما من در مصاحبه های خود در آن زمان اسمی از آن مدرسه نمی بردم چون فکر می کردم که آن ها نقشی در این موفقیت نداشتند و این در واقع یک حس انتقام بود نسبت به برخی سخت گیری هایی که به ما اعمال می شد. اما الان با گذشت این همه سال، خاطره خوشی از آن سال ها دارم. برخی از معلم ها خیلی خوب بودند مثلا معلم ادبیات ما یا مدیران خانم محبی که سعی می کرد با وجود تنش های زیادی داشتیم، زن همراهی باشد. من فکر می کنم یکی از بهترین تصمیم های من رفتن به مدرسه عادی بود و به این امر باور جدی دارم، رفتن به مدرسه عادی

فضا را برای ورود من به دنیای بزرگتر باز کرد و به همین خاطر وقتی وارد دانشگاه شدم فضا برای من غیرطبیعی نبود.

در چند سالگی وارد دانشگاه شدید و چه رشته ای را انتخاب کردید؟ چرا؟
من از 16 سالگی وارد دانشگاه شدم، با وجود اینکه به علوم سیاسی، زبان شناسی و زبان و ادبیات فارسی علاقه مند بودم و بیشتر گرایشم روی علوم سیاسی بود، فشار رتبه کنکور من را به سمت دانشکده حقوق هل داد. در واقع من از ابتدای ورود به دانشگاه نمی دانستم که می خواهم حقوق بخوانم یا نه، بنابراین وقتی که وارد دانشکده حقوق شدم تا دو یا سه ماه نمی دانستم که چه می خواهم؟ این شاید برای خاطر شیوه تدریس در این دانشکده بود که درس ها اغلب دور از واقع بود و بیشتر حالت تئوری داشت هر چند که در آن دوران، ما بهترین اساتید را داشتیم، اما تئوری از واقعیت بسیار دور بود و من نمی دانستم چه چیزهایی به هم ربط دارند. در ترم های بعدی به واسطه درس های جدید فضا بهتر شد علاوه بر آن نمره های ترم اول این گنجی اولیه مرا تا حد زیادی کاهش داد؛ آن نمره ها تایید خارجی من بود، درست است که تایید خارجی لزوما شک های داخلی را حل نمی کند اما فکر می کنم در سن های کمتر ما همه به این تایید خارجی بیشتر نیاز داریم. با وجود این تایید خارجی و درس های سال بعد این افت و خیز در دوران کارشناسی برای من وجود داشت و درباره اینکه چه کار می خواهم بکنم به شکل مفرضی فکر می کردم، به شکلی که حتی در سال سوم تصمیم به تغییر رشته تحصیلی گرفتم.

• دوره کارشناسی ارشد را در دانشگاه تهران ادامه دادید، چه موضوعی را برای رساله کارشناسی ارشد خود انتخاب کردید؟ چه مشکلاتی برای نگارش آن داشتید؟
موضوع رساله ی من حقوق بشردوستانه با تاکید بر تعهدات کشور ثالث برای تشویق کشورهای درگیر جنگ در ضمانت اجرای رعایت حقوق بشردوستانه بود که بعدها به همین عنوان به صورت کتاب از سوی وزارت خارجه چاپ شد. تحصیلات من در کارشناسی ارشد

سه سال طول کشید، عمدتاً دانشجویان رساله خود را در ترم چهار و پنج تمام می کردند و من شاید یک ترم بیشتر از متوسط دانشگاه درسم طول کشید و این به موضوع رساله من برمی گشت. شما اگر فهرست کتاب شناسی پایان نامه مرا نگاه کنید، بیشتر منابع مراجعه شده انگلیسی است، در آن زمان منابع فارسی در حد کفایت نبود، به این مشکل عدم وجود منابع الکترونیکی و اینترنتی را اضافه کنید. برای نگارش پایان نامه باید متن های انگلیسی از سوی دیگران خوانده می شد و من آن ها را گوش می دادم و بر مبنای آن پایان نامه ام را می نوشتم. در آن زمان درک مطلب انگلیسی من خوب بود اما نه انگلیسی حرف می زدم و نه می خواندم. افرادی هم که منابع را می خواندند، با لهجه های مختلف حرف می زدند و همه این ها وقت زیادی از من گرفت؛ کار نوشتن پایان نامه شاید بیش از سه یا چهار ماه طول نکشید. اما مرحله مطالعه و تحقیق طولانی بود.

• چطور کتاب را چاپ کردید؟

استاد راهنمای من دکتر جمشید ممتاز بودند، ایشان یکی از افراد نامدار حقوق بین الملل در ایران هستند و در دنیا هم شناخته شده اند، توصیه ایشان بود که این کتاب چاپ شود و آن را با وزارت خارجه مطرح کردند.

• چه دلایلی موجب شد که شما تصمیم به مهاجرت بگیرید؟ آیا آمریکا و دانشگاه هاروارد تنها گزینه ای بود که به آن فکر می کردید؟

من مستقیم به آمریکا نرفتم. تصمیم من برای مهاجرت و رفتن به دنیای غرب هم فرار از چیزی در ایران و میل به دیدن یک چیز عجیب و خیلی خاصی در آن جا نبود. اتفاقاً در سالی که من برای ادامه تحصیل از ایران رفتم هم نسل های من بسیار نسبت به شرایط و اوضاع فرهنگی امیدوار بودند و حتی من حس می کردم با رفتن ام یک مرحله تاریخی را از دست می دهم، از آن طرف غرب برای من جاذبه خاصی نداشت چون من بیش از آن که آرمان گرا و ایدئال گرا باشم، واقع گرا بودم و اطلاعی نداشتم که قرار است در آن جا با چه مسائلی روبرو

شوم. محرک اصلی من در مهاجرت دو توجیه بود، یک میل به تجربه جدید و از طرف دیگر میل به اثبات خودم و توانایی هایم و اینکه می توانم یک سری از کارها را انجام دهم و این لزوماً نه فقط برای خودم بلکه برای اطرافیان هم بود. درباره خودم می توانم بگویم که انگیزه دوم شاید به شکل قوی تری در من وجود داشت، یکی از چیزهایی که من را خیلی ناراحت می کند این است که کسی به هوش فرد دیگری توهین کند و در آن زمان این حس را داشتم که نسبت به خودم و دیگر افراد مشابه من چنین نگاهی وجود دارد، در جهت مقابله با این نگاه من مهاجرت کردم. البته این ها انگیزه های آن زمان به شکلی است که الان یادم می آید و ممکن است موارد دیگری هم باشد.

• آیا افراد دیگری هم بودند که مشابه شما، موفق به گرفتن بورسیه تحصیلی شده باشند؟
در رشته حقوق در آن زمان من و یک خانم و آقای دیگر از دانشگاه تهران بودیم که برای تحصیل به خارج از کشور رفتیم. البته آن خانم به واسطه شرایط مالی خیلی راحت توانست به آمریکا برود، من کانادا رفتم چون تنها جایی بود که به آنجا درخواست پذیرش داده بودم.
• چند سال در کانادا بودید و چه دلایلی باعث شد که شما اقدام مجدد برای پذیرش از هاروارد را داشته باشید؟

من دو سال در کانادا و در دانشگاه مک گیل بودم. در سال دوم می دانستم که نمی خواهم در مک گیل بمانم چون نمی خواستم تمام سرمایه گذاری من روی یک دانشگاه باشد. از طرف دیگر تفاوت دانشگاه های کانادا و ایران آنقدر زیاد نبود، برای همین من در سال دوم ضمن گرفتن پذیرش مک گیل تلاش کردم از دانشگاه دیگری نیز پذیرش بگیرم و برای دانشگاه هاروارد و ییل و یک دانشگاه دیگر اقدام کردم، از ییل پذیرش نگرفتم اما توانستم از هاروارد برای فوق لیسانس پذیرش بگیرم.

• در هاروارد درس ها به چه شکلی ارائه می شود؟

در دانشکده حقوق در آمریکا تنها درس های سال اول اجباری است و کلیه واحدها در سال های بعد اختیاری است، در نتیجه این کار به دانشجو این امکان را می دهد که علایق خود را دنبال کند.

• آیا چنین شیوه ای موجب پراکنده خوانی نمی شود؟

چون درس های سال اول اجباری است، فرد می تواند سلیقه خود در یک موضوع را بشناسد و آن را دنبال کند.

• درس خواندن در دانشگاهی نظیر هاروارد که در میان دانشگاه های جهان به ویژه در علوم انسانی برترین دانشگاه دنیاست برای شما چه احساسی را ایجاد می کرد؟

این دانشگاه اعتماد به نفس فرد را در ابتدا به شکل کلی می شکنند اما پس از خروج از آن فرد به یک خود جدید دست پیدا می کند که در پی اثبات کردن چیزی نیست و بنابراین در دام رقابت ها و پشت پا زدن های مسخره نمی افتد. البته این تجربه شخصی من و کسانی است که به من نزدیک بودند. در هاروارد آن قدر فشار زیاد است که فرصتی برای مغرور شدن باقی نمی ماند و پس از رها شدن از این فشار فرد فکر می کند ضرورتی برای اثبات ندارد و این کمک می کند تا اعتماد به نفس فرد تقویت شود.

• چه دلیلی موجب شد بعد از دوره فوق لیسانس تصمیم بگیرید برای دکتری در هاروارد بمانید؟

بعد از طی دوره فوق لیسانس دوباره باید پذیرش می گرفتم که این امر در دکتری دشوارتر است برای اینکه تعداد افرادی که برای این دوره می توانند پذیرش بگیرند بسیار محدود است و رقابت سنگین تر و فشرده تر می شود. بنابراین من غیر از هاروارد از دانشگاه دیگری نیز پذیرش گرفتم تا در صورت قبول نشدن در هاروارد جای دیگری داشته باشم تا اینکه بالاخره توانستم در سال 2003 دوره دکتری خود را در هاروارد آغاز کنم.

• شما در خارج از کشور گرایش حقوق بین الملل را دنبال کردید یا اینکه در آنجا گرایش دیگری را انتخاب کردید؟

من در مک گیل به نوعی کار ایران را ادامه دادم اما به شکل تئوریک تر، یعنی مسئله قانونی بودن مشروعیت و تفاوت آنها در حقوق بشردوستانه. در هاروارد من بحث کاملا فلسفی تئوری های مشروعیت را دنبال کردم که به نوعی می توان گفت در ارتباط با آن هاست هرچند به شکل مستقیم و سراسر نیست.

• برای تز دکتری شما چه موضوعی را انتخاب کردید؟
من تز خود را در حوزه تاریخ و فلسفه ی حقوق انتخاب کردم که درباره تاثیر فلسفه عمل گرای روی تاریخ تحول حقوق بین الملل در آمریکا بود.

• شما در بدو ورود به کانادا یا آمریکا به واسطه وضعیت خاص خود مشکلی نداشتید؟ تفاوتی را بین دانشگاه های آمریکایی یا کانادایی به لحاظ امکانات کمک آموزشی یا مسئله مناسب سازی احساس نکردید؟

من جدا از مسائلی که به واسطه نابینایی با آن مواجه بودم، توان استفاده از امکانات موجود در آنجا را نیز نداشتم. مثلا در استفاده از کامپیوتر، من هیچ تجربه ای نداشتم و با مشکلات عمده ای در این رابطه به واسطه عدم توانایی مالی در رفتن به کلاس های خصوصی مواجه شدم، بنابراین در کانادا و مک گیل دو ماه طول کشید تا من به تنهایی شیوه استفاده از کامپیوتر را یاد بگیرم و در این مدت نتوانستم از سایت دانشگاه نیز استفاده کنم. در آن زمان من حتی تایپ کردن را بلد نبودم و این تکلیف شب های من بود که پس از آماده کردن درس های دانشگاه تایپ کردن را تمرین کنم. بنابراین بحث فقط امکانات نیست، چگونگی استفاده از امکانات هم اهمیت دارد. از نظر مناسب سازی هم به همین شکل است. اگر بخواهم مسئله را از زوایه ورود به یک کشور دیگر پاسخ دهم باید بگویم که در کانادا من مشکل خاصی نداشتم، اما زمانی که من آمریکا رفتم دنیای من کاملا عوض و فضا بسیار جدی تر شد. در هاروارد دانشکده ها

آنقدر بزرگ است که از فضای کلی دانشگاه مستقل شده اند. من خیلی خوش شانس بودم که در شرایط خوبی وارد هاروارد شدم؛ یعنی هم پذیرش گرفتم و هم بورس کامل چون بورس کامل در هاروارد بسیار محدود است.

• چه شد که بورس کامل به شما تعلق گرفت؟ مقالات یا کتاب های چاپ شده زیادی داشتید یا دلیل دیگری داشت؟

من جز کتابی که در تهران چاپ کردم کتاب دیگری نداشتم ولی در پذیرش علاوه بر سابقه کار در ایران و کانادا، نمره ها اهمیت دارد و من رزومه خوبی در این زمینه داشتم.

• آیا شما علاوه بر تحصیل در هاروارد، در دانشگاه های آمریکا تدریس هم کرده اید؟
بله من تا کنون در دانشگاه های تنسی و بوستون تدریس حقوق بین الملل و حقوق معلولیت را برعهده داشته ام، واحد حقوق معلولیت در هاروارد در سال 2001 با دو بخش حقوق معلولیت آمریکایی و حقوق بین المللی معلولیت ارائه شد و من آن ها را گذرانده بودم.
• در حال حاضر و با توجه به اتمام دوره دکتری، علاوه بر تدریس به چه کاری مشغول هستید؟

هم اکنون در حال گذراندن یک دوره ی یکساله ی پست دکتری در هاروارد هستم.

• آیا شما به واسطه یک زن نابینای جهان سومی در جامعه ی کانادا یا آمریکا مشکلی نداشتید؟

وقتی که من به کانادا رفتم به دفتر معلولیت دانشگاه مراجعه کردم ، مسئول این دفتر خانمی بودند که بسیار به من لطف داشتند و یکی از مشوقین در آن جا بودند، اما با وجود این شرایط و ارادتی که به ایشان دارم زمانی که من به آن دفتر معرفی شدم، من و یک آقای نابینا از اریتره همراه هم بودیم. در اولین مواجهه با ما این خانم به معاونت تخصصی تکمیلی تماس گرفتند و گفتند که این خانم وضع بهتری دارد حداقل می داند شهر چیست و این از نظر من

خیلی خوشایند نبود. البته بعدها تصویری که نسبت به من داشت از سوی آن خانم عوض شد. در هاروارد تجربه من خیلی محدود بود چون زمان آن قدر فشرده است که محیط دانشگاه را هم نمی شناسید اما در عین حال تجربه بین المللی تر است و تعداد افراد خارجی بسیار زیاد است. می توانم بگویم که به هر حال تفاوت میان اروپایی و غیراروپایی هست اما معمولا آنقدر فضاها و رای ملیت است که این تفاوت احساس نمی شود.

• در فضای شهری چطور؟ در آنجا مشکلی نداشتید؟

در آمریکا این مسئله از ایالت به ایالت متفاوت است. در شمال و غرب این قدر تفاوت ها حس نمی شود و من در آن جا خیلی حس خارجی بودن نداشتم. اما در زندگی روزمره در هر تعطیلاتی که اتفاق می افتاد این مسئله برای من نمایان می شد. به شکلی که فضای قبل از عید ایران بعد از تمام این سال ها هنوز در خاطر من مانده است.

• شما تجربه 11 سال زندگی در خارج از کشور را داشتید، از نظر شما مشکل زنان دارای معلولیت در جامعه ای نظیر آمریکا در مقایسه با ایران چیست؟

من احساس می کنم وضعیت معلولین را زن یا مرد نسبت به وضعیت معلولین در جامعه ی دیگر نباید سنجید، بلکه باید وضعیت معلولین را با وضعیت افراد غیرمعلول در همان جامعه سنجید. در مورد وضعیت زنان دارای معلولیت نیز به همین ترتیب است. به هیچ وجه نمی توان ادعا کرد که وضعیت زنان معلول مشابه زنان غیرمعلول در آن جاست و دلیلش هم کمبود مقررات قانونی نیست. ساختارهای قانونی در آمریکا در دهه هفتاد خیلی سریع و خوب پیش رفته است. اما در مورد مسئله ای نظیر تبعیض نژادی یا جنسیتی ابتدا فرهنگ رفع تبعیض شکل گرفته و پس از آن قانون آن ایجاد شده است. در مورد مسئله معلولین یک حرکت مدنی قوی در دهه 60 به خاطر مسئله ویتنام و بر مبنای میل به اصلاح و تغییر شکل گرفت که این در دهه 70 به یکسری سیستم حقوقی حمایتی از معلولان در آمریکا تبدیل شد بدون اینکه فرهنگ پذیرش معلولین در این جامعه جا افتاده باشد.

• یک بخشی از این مسئله به خاطر مسئله جنگ نبوده، یعنی یک تعداد زیادی سرباز در جنگ ویتنام حضور داشتند که به واسطه حوادث دچار معلولیت می شوند و جامعه در پی راهکاری برای جذب آنان در جامعه بوده است؟

بله این مسئله تاثیر زیادی در شکل گیری این قانون داشت هرچند که جامعه نگاه مثبتی درباره بسیاری از افرادی که از جنگ ویتنام برگشته بودند، نداشت و نگاه منفی را می توان به عنوان عکس العملی از سوی کسانی که این جنگ را تایید نمی کردند تلقی کرد. توجه به افراد دارای معلولیت پس از جنگ جهانی دوم و خسارات ناشی از آن نیز ایجاد شد و بر مبنای آن در دهه ی 50 و 60 دیدگاه های رفاهی شکل گرفتند و حالا شما این را به روحیه حرکت های مدنی دهه 70 اضافه کنید و سپس آن را به نیاز پس از جنگ پیوند بزنید. به این ترتیب بود که ساختار حقوقی در زمینه حمایت از افراد معلول در این سال ها جلو رفت و در سال 2003 به جهت تکمیل آن اصلاحیه ای برای آن تصویب شد. می توان گفت در قالب عملی شاید این قوانین دستاویز مناسبی برای دستیابی به حقوق افراد دارای معلولیت باشد.

• یعنی شما معتقدید تا فرهنگ سازی صورت نگیرد، قوانین کارایی ندارند؟

توجه داشته باشید که یکسری از نابرابری ها نتیجه تعصبات هستند، پست مدرن ها که نقدهای زیادی به لیبرال ها وارد می کنند از جمله پیش برندگان این مباحث هستند. به نظر من هر چند راه حقوقی کامل ترین راه نیست اما در شرایط کنونی با وجود خطراتی که دارد، بهترین راه است و تا زمانی که دستاویز بهتری پیدا نکردیم باید این راه را پیگیری کنیم. در گروه هایی که من کار کردم تخصص نسبت به معلولیت بسیار کم بود. زمانی که پول خرج می شود، مناسب سازی انجام می شود اما پاسخگوی نیازهای افراد معلول نیست، دلیل این است که تصور نسبت به معلولین در آمریکا به اندازه ایران می تواند غلط باشد. مثلا تصور این است که اگر فرد معلول می خواهد از در رد شود، اگر اندازه در را تغییر دهیم برای هر فرد معلولی می تواند کارگشا باشد، اما صرف تغییر اندازه در نمی تواند به نیازهای تک تک افراد معلول جواب دهد. یک راه حل جهت دستیابی به حقوق افراد دارای معلولیت این است که راه تبعیض

مثبت را پیش بگیریم یعنی حقوقی بیش از افراد دیگر برای افراد دارای معلولیت به واسطه شرایط خاص آنها قائل شویم؛ راه دیگر این است که مسیر طولانی تر فرهنگ سازی را در پیش بگیریم تا افراد خودشان نتیجه نابرابری ها را در زندگی شخصی خود دیده و آن را درک کنند و این می تواند در بهبود شرایط افراد دارای معلولیت بسیار موثر باشد.

• وضعیت زنان را در ایران امروز چگونه می بینید؟

به نظر من زنان در طول این سال ها به پیشرفت های قابل توجهی دست یافته اند و تعداد زنان مستقل در ایران به نسبت گذشته بسیار بیشتر شده است، اما همچنان بسیاری از این زنان برای انجام کارهای خود نیاز به حمایت یک مرد را احساس و از نداشتن آن احساس ناراحتی می کنند، من با کمک گرفتن مخالف نیستم، اما اینکه توانایی انجام یک کاری را داشته باشید بعد کمک بگیرید به نظر من درست نیست و این به شکل اپیدمیک در زنان مستقل و حتی گاه زنان روشنفکر ما وجود دارد هر چند که می توانم بگویم اگر شما به تجربه زن اروپایی یا آمریکایی نگاه کنید، می بینید این اعتماد به نفس یک منشا حقوقی هم دارد، یعنی آنها سال ها تلاش کردند تا به حقوق خود دست پیدا کنند. گرچه همین الان هم درآمد زنان در آمریکا از مردان کمتر است.

• نظریه هایی هم در سال های اخیر و بویژه از سوی پست مدرن ها وجود دارد مبنی بر اینکه نظریه ها و حقوق مطرح شده بیشتر مرتبط با زنان طبقه متوسط است. نظر شما در اینباره چیست؟

در آمریکا اختلاف بین زن و مرد سفید زیاد نیست اما بین زن سفید و سیاه شما یک تفاوتی را مشاهده می کنید، پس شما با برابر کردن زنان در یک درجه ای، مسئله نژادی را کنار گذاشته اید یا برعکس. ممکن است که این مسئله موجب پیچیدگی حقوقی شود اما محل بحث بیشتری هم دارد، جدا از این بحث ها تلاش ما بیشتر این بوده که حداقلی از برابری را به شکل قانونی آن داشته باشیم. حرف من این است که باید هرازگاهی یک قدم به عقب برگشت و به پشت سر نگاه کرد تا مطمئن شویم چیزی که می خواهیم چیست؟ اصرار من بر این است که در کنار

حرکت های مرتبط با حقوق زنان، نقش فرهنگ‌سازی را نباید نادیده بگیریم و این ربطی به ساختار سیاسی ندارد.

آیا قصد بازگشت به ایران را ندارید؟

خیلی مطمئن نیستم، من مشکلی برای بازگشت به ایران ندارم، بیشتر بستگی به شرایط ایران دارد که آیا فرصتی برای تدریس برای من در دانشگاهی نظیر دانشگاه تهران فراهم شود یا نه. با توجه به مشکلات حقوقی افراد دارای معلولیت، راهکارهای دستیابی به حقوق افراد معلول در ایران از نظر شما چیست؟

من فکر می‌کنم ابتدا باید تفکیکی میان راهکارهای حقوقی و فرهنگی قائل شد. در بحث حقوق افراد معلول من روی راهکارهای فرهنگی تکیه می‌کنم، به نظر من سازمان‌های غیردولتی در حرکت‌های مدنی می‌توانند بسیار موثر باشند و وجود چنین سازمان‌هایی در ایران جای امیدواری دارد هر چند که انسجام میان آنها دشوار است. البته نباید فکر کنیم که این مسئله تنها در ایران وجود دارد؛ در آمریکا هم چنین مشکلاتی هست و این به نبود یک سیستم واحد بازمی‌گردد. در آمریکا گروه‌های مختلف با دیدگاه‌های گوناگون در زمینه حقوق افراد معلول وجود دارند، گروه‌هایی که دیدگاه پزشکی دارند و گروه‌هایی که با دید فرهنگی به این مسئله نگاه می‌کنند. تصور من این است که گروه‌هایی که دیدگاه‌های پزشکی دارند حس قییم‌مآبی دارند به این معنا که غیرمعلولان، قییم‌معلولان هستند و این دید را شما در آمریکا در میان مددکاران اجتماعی یا در کلاس‌های جهت‌یابی به وضوح می‌توانید ببینید

<http://www.idp.ir/find.php?item=1.94.3235.fa>

عبد الله تنباکویی نجفی

مبتکر معلول

راشیتیس مزمن

اختراع عبد الله تنباکویی نجفی که یکی از کارکنان معلول فروشگاه‌های رفاه است اردیبهشت امسال (1389) در سی و هشتمین دوره مسابقات و نمایشگاه بین‌المللی اختراعات و تکنولوژی‌های جدید سال 2010 ژنو مدال طلا، دیپلم افتخار و جایزه ویژه نمایشگاه را برای کشوری نامعلوم برده است.

عبد الله تنباکویی نجفی، دانشجوی معلول مخترع مرکز آموزش علمی کاربردی امام خمینی (ره) کرج با ارائه طرح چرخ خرید ویژه معلولان در سی و هشتمین دوره مسابقات و نمایشگاه بین‌المللی اختراعات و تکنولوژی‌های نو که در شهر ژنو کشور سوئیس و در محل برگزاری نمایشگاه‌های بین‌المللی این شهر با حضور بیش از ۱۰۰۰ مخترع برتر از چهار کشور جهان زیر نظر دولت فدرال سوئیس و با حمایت سازمان مالکیت فکری جهان و فدراسیون بین‌المللی مخترعین و با حضور کشورهای هم‌چون روسیه، رومانی، تایوان و مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی سایر کشورها برگزار شد، توانست مدال طلای بخش مسابقات طراحی تجهیزات معلولان را دریافت کند. او همچنین توانست مدال ویژه نمایشگاه را از کشور روسیه دریافت کند. از ویژگی‌های این چرخ آن است که دارای صفحه توازن بوده و موجب می‌شود کف چرخ خرید همیشه در دسترس فرد معلول قرار داشته باشد و با گذاردن هر 10 کیلوگرم کالا ارتفاع آن به سمت کف سبد پایین آمده و هنگام تخلیه به صورت معکوس بالا رود و دارای پیچ تثبیت به ویلچر است.

عبدالله تنباکویی نجفی مخترع چرخ خرید ویژه جانبازان و معلولان که از پرسنل خوش ذوق و

پرتلاش فروشگاه شهرری و از ناتوانان جسمی است، با انگیزه ایجاد امکانات رفاهی برای معلولان جسمی و رفع یکی از مشکلات آنان که خرید از فروشگاه‌های زنجیره‌ای است اقدام به ساخت چرخ خرید ویژه این گروه از افراد جامعه کرد تا قادر باشند از این پس بدون وابستگی به اطرافیان در فروشگاه‌های زنجیره‌ای گردش کرده و کالاهای انتخاب شده خود را بر روی چرخ خرید که در قسمت پشت ویلچر نصب می‌شود، قرار داده و چرخ خرید خود را با هر وزنی به راحتی تا جلوی صندوق حمل کنند. از ویژگی‌های این چرخ آن است که با گذاردن هر 10 کیلوگرم کالا بر روی صفحه توازن، ارتفاع آن 10 سانتیمتر به سمت کف سبد پایین آمده و هنگام تخلیه نیز صفحه به صورت معکوس به سمت بالا می‌رود، همچنین دارای فنر استحکام و اهرم‌های ثابت، متحرک و پیچ تنظیم و تثبیت به ویلچر است و دارای صفحه‌ی توازن است که موجب می‌شود کف چرخ خرید همیشه در دسترس مشتری قرار داشته باشد و برای معلولانی که از کوتاه قدی رنج می‌برند تعبیه شده است. نجفی این اختراع خود را که در سازمان اختراعات کشور مورخ 88/4/2 با شماره 59730 به ثبت رسیده، با همکاری نصرت مرادی از دیگر پرسنل فروشگاه شهرری انجام داده است. لازم به ذکر است، سی و هشتمین دوره مسابقات و نمایشگاه بین‌المللی اختراعات و تکنولوژی‌های ژنو از اول تا پنجم اردیبهشت ماه جاری در کشور سوئیس با حضور 45 کشور جهان برگزار شد و 1000 اختراع در معرض دید عموم و قضاوت داوران بین‌المللی قرار گرفت.

او از بی‌توجهی به اختراع خویش از سوی سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی گله می‌کند. دستیابی به حقوق انسانی معلولان و رفع نیازهای آنان کمترین چیزی است که معلولان بدان نیاز دارند و تنباکویی نجفی نیز در مصاحبه با خبرنگار سایت معلولان ایران بر آن تاکید دارد. آنچه می‌خوانید متن این مصاحبه است که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسیده است.

- لطفاً خود را بیشتر معرفی کنید و از سوابق خود بگویید.

عبدالله تنباکویی نجفی هستم، در سال 1345 متولد شده‌ام و هم‌اکنون متأهل و دارای دو

فرزند هستم. در دوره دبیرستان و از سال 63 رشته کشاورزی را انتخاب کردم اما چون در آن زمان بخشنامه‌ای با عنوان سلامت فیزیکی صادر شد قادر به ادامه تحصیل نبودم تا اینکه پس از 20 سال ترک تحصیل، هم اکنون رشته گیاه پزشکی را در مقطع کاردانی دنبال می‌کنم.

درباره معلولیت خود توضیح دهید.

من مبتلا به نوعی راشیتیس مزمن هستم، این بیماری به واسطه کمبود کلسیم در استخوان‌ها ایجاد می‌شود به طوری که هسته کلسیم در درون استخوان وجود ندارد و فرد ناچار به استفاده از سندلی چرخ‌دار می‌شود.

شما در مسابقات بین‌المللی اختراعات 2010 ژنو که بیش از 50 کشور در آن شرکت داشتند موفق به کسب رتبه برتر شده‌اید، این مسابقات به چه ترتیبی برگزار می‌شود و دلیل هیأت داوران برای انتخاب اختراع شما چه بود؟

این مسابقات در ژنو برگزار می‌شود و من در آن اختراع خود که یک سندلی چرخ‌دار مجهز به چرخ خرید بود را ارائه کردم، قابلیت کاربرد و کارایی آن باعث شد که از سوی هیأت داوران به عنوان اختراع برتر انتخاب شود.

دلایل شما برای ساخت این نمونه سندلی چرخ‌دار چه بود؟

من در فروشگاه رفاه شهرری مسئولیت کنترل نامحسوس فروشگاه را برعهده دارم و قاعدتاً مشکلات افراد معلول یا زنان باردار و سایر افرادی که دچار مشکل برای خرید هستند را مشاهده می‌کنم، ضمن اینکه به واسطه معلولیت خود نیز قادر به درک این مشکلات هستم. این امر بهانه‌ای بود که من به فکر ساخت یک سبد خرید برای سندلی‌های چرخ‌دار بیفتم. چه مدت زمانی را برای ساخت این اختراع صرف کردید؟

از زمان جرقه این فکر در ذهن من تا ساخت آن حدود سه ماه طول کشید و من با کمک یکی از همکاران تاسیساتی فروشگاه به نام نصرت مرادی توانستم این سندلی چرخ‌دار را بسازم و آماده استفاده کنم. این اختراع در تاریخ 2 تیر 88 پس از تست‌های مختلف به ثبت رسید و

سپس در رسانه‌های مختلف انعکاس پیدا کرد و در نهایت نیز از طرف فدراسیون مخترعین سوئیس به بنده اطلاع دادند که می‌توانم در نمایشگاه اختراعات این کشور شرکت کنم. - امتیاز اختراع شما نسبت به ویلچرهای معمولی در چیست؟ دستگاه اختراعی من شبیه چرخ‌های خرید فروشگاه‌ها و دارای یک صفحه توازن است که چهار فنر آن را هدایت می‌کند. از امتیازات این چرخ است که کف چرخ همواره در دسترس معلولان قرار دارد و آنها می‌توانند به راحتی کالاهای خود را در آن قرار دهند. - قیمت تمام شده ویلچرهای مجهز به سبد خرید نسبت به ویلچرهای معمولی تا چه میزان است؟

این ویلچرها حدود 40 تا 50 هزار تومان نسبت به ویلچرهای معمولی گران‌تر هستند. - تاکنون حمایتی از سوی سازمان‌های دولتی یا غیردولتی دریافت کرده‌اید؟ خیر با وجود اینکه این اختراع قابلیت زیادی برای تسهیل مشکلات معلولان دارد اما تاکنون هیچ سازمان دولتی یا غیردولتی برای تولید و ساخت آن با من تماس نگرفته است.

منبع:

سایت معلولان ایران به نقل از روزنامه اطلاعات چهارشنبه 26 خرداد 1389

www.iraneconomist.com

www.refah.ir

www.iranscap.com

سید محسن حسینی

ما عجیب نیستیم

سید محسن حسینی طاها با لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه علامه طباطبایی، بیش از 6 سال است که روزنامه‌نگاری می‌کند. محسن 26 ساله و درگیر معلولیت از نوع cp، طاها را به عنوان تخلص شعری، از قرآن کریم برگزیده است.

سید محسن حسینی طاها، نویسنده معلول و پرانرژی مطالب مربوط به معلولان در روزنامه همشهری است. این بار او در جایگاه مصاحبه‌شونده است.

• از محسن به عنوان یک انسان، چه تعریفی داری؟
- من همیشه انسان را عدد صفر محور اعداد می‌دانم، یعنی جمع همه خوبی‌ها و بدی‌ها. محسن هم از این قاعده مستثنی نیست. به قول مولانا: در خلائق روح‌های پاک هست / روح‌های تیره
گلنک _____ اک هست

• معلولیت چه جایگاهی در زندگی‌ات داشته؟ تأثیرش چیست؟
- از یک طرف معلولیت با زندگی ما عجین است و حتی یک لحظه، انکارش نمی‌توان کرد. اما از طرفی من و تو، مثل همه افراد، مراحل طبیعی زیستن را تجربه کرده‌ایم. تحصیل، کار، فقر و غنا، شادی و ماتم، روابط عاطفی و... تأثیر معلولیت آن است که از ما یک مبارز و چریک ساخته که باید برای لحظه‌لحظه زندگی‌مان مبارزه کنیم.

• یعنی فکر می‌کنی زندگی برای یک معلول، میدان جنگ است؟
- شاید این حرف ناراحت کننده باشد، اما پایان جنگ ما پایان زندگی مان است. بگذریم از این که این ویژگی می‌تواند در زندگی هر انسانی باشد.

• تا حالا به ذهنت رسیده که یک معلول را چه به کار کردن در نشریات معتبری مثل همشهری، اطلاع‌ات و ...
- خب اگر این طور باشد، یک معلول را چه به ریاضی کاربردی خواندن و مطلب نوشتن؟! زندگی من و تو یک هنجارشکنی است.

• یعنی کار کردن یا درس خواندن برای یک معلول را هنجارشکنی می‌دانی؟
- از نگاه خیلی‌ها، بله. و متأسفم که در جامعه ما حقوق انسانی یک معلول در مواقعی هنجارشکنی تلقی می‌شود. هنجار یک جامعه را اکثریت تعریف می‌کنند نه اقلیت. من و تو خیلی چیزها را نمی‌پسندیم، ولی هست، چون بخش‌هایی از جامعه می‌خواهد که باشد. اگر کمی منصفانه‌تر حرف بزنیم، باید بگوییم برای جامعه عجیب است. ما باید این عجیب بودن را از بین ببریم. تجربه شخصی من در کارم این را اثبات کرد که مهم اثر است نه نویسنده. به فرمایش علی (ع): «نگاه کن که چه گفت، نگاه نکن چه کسی گفت.» البته دشوار بود، وقتی بدون پارتی و حتی هماهنگی قبلی وارد ساختمان روزنامه اطلاعات شدم و گفتم: «من می‌خوام بنویسم!» خیلی سخت بود. بقیه روزنامه‌ها نیز وقتی کارم را دیدند، فرصت نداشتند به ظاهرم نگاه کنند. خانواده‌ام هم یک حامی و مشوق همیشگی بود. پدرم مرا از وجود صفحه معلولین اطلاعات باخبر کرد و پیشنهاد داد که در این حوزه بنویسم.

• به عنوان یک روزنامه نگار، بزرگترین مسئله پیش روی معلولان ایران را چه می‌دانی؟

- نگرش جامعه و متأسفانه گاهی نگرش خودشان به خود. همچنین معتقدم ما به عنوان فرهنگ‌ساز، جدی گام بر نمی‌داریم. معلولان ما به حداقل‌ها قانع‌اند و این بزرگترین مشکل است. آنها هنوز به خوبی از قانون جامع حمایت از حقوق معلولان مطلع نیستند. هرچند محدودیت عملکرد دارند، اما در برخی اوقات هم تعلل می‌کنند. مثلاً همین که مؤسسه‌ای باشد و به اردو ببردشان، کافی است. گاهی آگاه نیستند و یا امید ندارند. بیاید کمی درون‌بینی کنیم و ببینیم در خود جامعه معلولان چه می‌گذرد و آیا واقعاً کاری که می‌کنیم، کافی است؟

• این نگاه به خود، در کل جامعه ایرانی کمرنگ است. آیا می‌توان انتظار داشت که یک قشر به‌تنهایی، این دور بسته را بشکند؟
- نه، ولی می‌خواهم بگویم همه چیز تقصیر جامعه بیرونی نیست. سازمان‌های غیردولتی ما روی خوشی هم نشان نمی‌دهند و حتی گاهی متولیان امور معلولان بسته فکر می‌کنند.

• یک سؤال تکراری و کلیشه‌ای... چه باید کرد؟
- باید از خودمان شروع کنیم. باید به یک معلول حقوقش را بشناسانیم. حق آموختنی است. الآن خیلی‌ها فکر می‌کنند تحصیل در مدرسه عادی برای معلولان یک کار لوکس و تجملی می‌باشد، در حالی که این حق است.
• و فکر می‌کنی شرایط و زیرساخت‌هایش در ایران فراهم است؟
- شرایط و زیرساخت‌ها وقتی فراهم می‌شود که اعلام نیاز همگانی باشد، نه این که در طی سال 5 معلول در مدرسه عادی ثبت‌نام کنند.
• در پایان بزرگترین آرزوی شما را می‌گوی؟
- بزرگترین آرزوی من مفید بودن است.

منبع: روزنامه همشهری چهارشنبه 10 مرداد 1386

سوسن نخجوان

برای همه مردم می نویسم

"وقتی در خوابگاه دانشجویی زندگی می کردم، برای شستن لباس‌هایم به زیر زمین می رفتم و بعد لباس‌ها را در طشت می ریختم و **با کمک دو عصا** تمام طبقات را بالا می آمدم". این خاطره‌ای از زندگی دانشجویی سوسن نخجوان است؛ یکی از افرادی که در فرهنگ ما "معلول" نامیده می‌شود.

نخجوان همچون بسیاری از معلولان ایرانی، سالهای تحصیلش را با سختی پشت سر گذاشته و اکنون با انتشار چند رمان و مجموعه داستان، خود را به عنوان یک نویسنده به جامعه شناسانده است.

با او درباره معلولیت، ادبیات و مشکلات معلولان ایرانی به گفت و گویی انجام شده است که میخوانید:

- لطفا خودتان را معرفی کنید.

من سوسن نخجوان هستم، متولد اردیبهشت یکی از سالها! در شهرستان بناب استان آذربایجان شرقی متولد شدم. فارغ التحصیل دانشگاه علوم پزشکی تهران در مقطع کارشناسی رشته مدارک پزشکی هستم.

- دوست دارم بدانم راه رفتن با دو عصا چه احساسی دارد؟

بچه که بودم و تقریباً در دوران نوجوانی، از اینکه مجبور بودم با عصا راه بروم، خجالت می کشیدم ولی از وقتی که بزرگ شدم و از لحاظ فکری رشد کرده‌ام، وقتی با عصا راه می‌روم، حس غرور به من دست می‌دهد؛ مغرور می‌شوم از اینکه با وجود مشکلات ناشی از داشتن دو عصا، می‌توانم با روحیه عالی و زندگی شاد، حتی بهتر از دخترهای دیگر زندگی کنم.

- نگاه مردم برایت چقدر مهم است؟

الان باور نمی‌کنید که دیگر اصلاً برایم مهم نیست! وقتی نگاهم می‌کنند، با لبخند من شرمند می‌شوند.

- البته من فکر می‌کنم خودت با حضور مکررت در جامعه، نگاه دیگران را عادی کرده‌ای، اینطور نیست؟

صد در صد. اگر در جامعه نبودم، حتماً مردم چنین دیدگاهی نداشتند. وقتی با دوستانم هستم، آنها هیچ وقت احساس نمی‌کنند که من معلولم؛ مرا مثل خودشان می‌دانند. وقتی من می‌توانم چهار سال در خوابگاه زندگی کنم و همه کارهایم را خودم انجام دهم، فکر نمی‌کنید نام "معلول" برای من و کسانی مثل من جایز نباشد؟!

- از ابتدای تحصیلاتت بگو؟

آن روزها وقتی می دیدم که مدرسه‌ها باز شده و ب-----چه‌های هم سن من به مدرسه می روند، از مادرم پرسیدم پس من کی به مدرسه می‌روم؟ مادرم گفت: تو نمی‌توانی راه بروی، بنابراین تـــــــو را در مدرسه ثـــــــبت نـــــــام نکـــــــردیم.

- بعد چه شد؟

تمام غصه‌های بچگانه در وجودم شعله‌ور شد. از دفترهای خاله‌ام چند کاغذ کندم و با نخ و سوزن بهم دوختم تا دفتر درست کنم و آنطوری تا حدودی غصه‌هایم کم شود. هرروز کیفی را که یک نایلکس بیشتر نبود، برمی‌داشتم و با همان دفتر، کنار بچه‌ها تا سر کوجه می‌رفتم و ناراحت برمی‌گشتم. یک روز به دختر همسایه‌مان -رقیه قلی زاده- اصرار کردم مرا به مدرسه ببرد. او هم مرا به مدرسه برد و مدیرمدرسه خانم طیبه پیروزی، بدون اجازه والدینم مرا در مدرسه ثبت نام کرد. باورتان نمی‌شود که من سه روز مخفیانه با لباس خانه به مدرسه رفتم!

روز چهارم چون به جای لیوان، استکان شیشه ای برده بودم، زنگ تفریح که شد، بچه‌ها هلم دادند و استکان شکست و خرده شیشه اش در دست چپم رفت. مدیر و بابای مدرسه مرا به دکتر بردند تا بخیه بزنند. از آن روز مادرم فهمید. البته پدرم آن زمان در قید حیات نبود. بنابراین مادرم برایم لباس و کیف و دیگر وسایل را خرید و رفتم مدرسه.

- رابطه بچه‌ها با شما چطور بود؟

بچه‌ها بخصوص آنهایی که از خانواده‌های مرفهی بودند، مرا مسخره می‌کردند و حتی بعضی‌ها حالت چندش آوری به خود می‌گرفتند اما چون به سختی توانسته بودم به مدرسه بروم، برایم

مهم نبود. دلم می‌رفت ولی به روی خودم نمی‌آوردم.

- شده بود که از شدت فشار، به فکر ترک تحصیل بیفتی؟

به مرور که بر اثر پیاده روی بین خانه و مدرسه خسته می‌شدم و مادرم هم نمی‌توانست برایم سرویس بگیرد، سال دوم ابتدایی می‌خواستم نروم که آن موقع هم مادرم نگذاشت. از بس توی برفها لیز خورده و زمین افتاده بودم، از برف بدم می‌آمد. الان هم برف حس خوبی دارد ولی من بدم می‌آید!

- چه شد همان مادری که اول فکر می‌کرد دخترش به خاطر پای معلولش نمی‌تواند درس بخواند، سالهای بعد باور کند که دخترش می‌تواند در یک شهر دور و بزرگ مثل تهران، ادامه تحصیل بدهد؟

وقتی مادرم سر کار می‌رفت و برمی‌گشت و می‌دید من درس‌هایم را خوان-----ده‌ام، از داداش‌هایم مراقبت کرده‌ام، خانه را تمیز و مرتب کرده و مثل یک دختر بزرگ همه کارها را انجام داده‌ام، باورش شد که من فقط ظاهرم مثل دیگران نیست و با وجود سن کم، قادر به انجام خیسام کارهایم هستم.

- حالا که به پشت سرت نگاه می‌کنی و آن سالها را می‌بینی، چه حسی داری؟

از خودم می‌پرسم: آیا واقعاً این تو بودی که از این همه سختی، بدون صدمه بیرون آمدی؟!

منظورم صدمه روحی است.

- از کی شروع به نوشتن کردی؟

از بچگی جسته و گریخته می‌نوشتم ولی از سال 1381 بود که به این فکر افتادم رمانی را که چند سال روی‌ش کار کرده بودم، چاپ کنم.

این اثر که همان رمان "بی پناه" است، در سال 81 چاپ شد. بعد از آن بود که با مطالعه زیاد در این زمینه، وقت بیشتری گذاشتم و الان معتاد به کتاب خوانی‌ام! در تدارک چاپ رمان دومم به نام "عشق و روح" هستم.

- در آثار می‌خواهی چه چیزی را به مردم جامعه بگویی؟
حقیقت را که خیلی‌ها با نگاهی گذرا آن را نمی‌بینند یا به نوعی سطحی‌نگر هستند.

- فکر می‌کنی رسالت یک معلول در دنیای ادبیات چیست؟
انعکاس مشکلات و برخوردهای نامناسب مردم، جامعه. ولی من وقتی می‌نویسم، برای همه جامعه می‌نویسم. باید نوشته‌هایم برای تمامی افراد جامعه باشد تا همه از خواندن آن لذت ببرند.

- در سبک شناسی ادبی بحثی داریم که می‌گوید نویسنده بالاخره از پشت اثرش پیدا می‌شود.
تو چقدر سعی کرده‌ای در آثار ظهور کنی، به عنوان یک معلول؟

در بالا هم گفتم، بستگی به مهارت خواننده دارد. شاید اگر کتاب "عشق و روح" را بخوانند، بتوانند حدس بزنند که نویسنده معلول است ولی خیلی به سختی معلوم می‌شود، مگر آن که

خواننده _____ ده _____ را بشناسد.

- این پنهان شدن خوب است یا بد؟
چون به همه مردم علاقه دارم، دوست دارم برای تمامی مردم بنویسم. اگر تنها به خودم فکر کنم که نشان داده شوم، نوشته‌هایم محدود می‌شود. البته اگر می‌خواستم پنهان بمانم، الان با شما مصاحبه نمی‌کردم.
- شنیده‌ام که از مشکلات معلولان و به‌خصوص از نبود روحیه کار گروهی بین این افراد دل‌پری داری. خودت بیشتر بگو؟

وقتی در یک شهرستان زندگی می‌کنی، فعالیت بیشتر در جامعه حتی در یک NGO کوچک، بسیار سخت‌تر می‌شود.
فعالیت بین افراد معلول هم مشکلات خودش را دارد. فرهنگ برخورد بچه‌ها و مسئولان درد آور است. وقتی به اتفاق یکی از دوستان معلول، خدمت سرپرست بهزیستی تبریز رفته بودم و در مورد تأسیس یک سازمان غیردولتی با آنها صحبت می‌کردم، در جواب گفتند وقتی انجمن معلولان وجود دارد، چرا می‌خواهید NGO بزنید و این یعنی اتمام همه حرف‌ها و ایده‌هایی که می‌خواستیم در شهرستان پیاده کنیم. حتی قبول بعضی ایده‌های بسیار پیش‌پا افتاده هم برای افراد شهرستانی سخت است و باورش‌شان نمی‌شود که می‌توانند انجام دهند.

- علت چیست؟ چرا یک معلول در کار گروهی ضعیف است؟

علت آن، عدم شناخت بچه‌ها از تمامی مسائلی است که در شهرهای بزرگ دیده می‌شود چون فرد معلول روحیه ظریفی دارد و برخورد مسئولان هم به گونه دیگری است. وقتی در یک کار گروهی شخص سالم پافشاری می‌کند، شاید تحسین‌برانگیز هم باشد ولی در مورد معلول قضیه

معکوس است؛ برخودها کاملاً اشتباه است.

چ - ه بایکد کرد؟

اول باید فرهنگ برخورد با یک معلول را در جامعه اصلاح کنیم. فرهنگ کارگروهی معلولان

هم خود به خود درست می‌شود. مردم هم شاید حق داشته باشند.

همه ما و معلولانی که موفق هستند، باید به آرامی در جامعه به پیشبرد کارها پردازیم تا به

تدریج به مسئولان بقبولانیم که: ما می‌توانیم. این انرژی می‌برد، ولی می‌شود.

- فکر نمی‌کنی این حرکت تا به بالا برسد، خیلی زمان می‌برد؟

مهم زمان نیست؛ مهم پیروزی در کار است. اینطور نیست؟

ه - ه دف بدیات در زندگی چیست؟

اینکه همچنان به نوشتن ادامه بدهم و همینطور به تحصیل در مقاطع فوق لیسانس و دکترا

پردازم.

- دوست دارم جمله یا بیت شعری از تو بشنوم.

به پا خیزم هر آن دم که زنند بر خاک

به دست گیرم دل رنجور خود بر لب برم آن بر لب برم آن دم

کنم بوسه به زخم شکسته دل

بگویم می‌برم هر جا روم حتی اگر باشی بی‌بال و بی‌یار

تنهاترین موجود بی‌مقدار

www.iranwomen.org

امیر رضایی

شرح زندگی مخترعی معلول که با 3 اختراع بر سکوی افتخار ایستاد



امیر رضایی در مرداد ماه ۱۳۶۵ چشم به جهان گشود در لحظه تولد به علت دیر به دنیا آمدن و کمبود اکسیژن به بیماری cerebral palsy آتوئید مخفف آن C.P یعنی فلج مغزی دچار شد.

پس از مراجعه به پزشکان متعدد و کمیسیون پزشکی نتیجه بر آن شد که فقط با انجام دادن هفته ای سه روز فیزیوتراپی، کار درمانی و گفتار درمانی بهبودی نسبی حاصل می شود. در بیماری C.P فقط جسم تحت تاثیر است و مغز سالم است اما متأسفانه قسمتی از مغز که باید فرمان به دست ها و پاها صادر کند خوب عمل نمی کند. بعد از مراجعه به چندین بیمارستان، بهترین بیمارستان را که همان مرکز طبی کودکان امام خمینی واقع در بلوار

کشاورز است را انتخاب کردند و به آنجا رفتند تا توصیه های پزشکان را جامع عمل بپوشانند. وی آنقدر در وضع بدی بود که هنگامی که روی زمین دراز می کشید سرش را نمی توانست تکان دهد و در واقع قادر به انجام دادن هیچ کاری نبود، شدت معلولیت وی بسیار زیاد بود. شدت معلولیت وی شدید و بین ۵۰٪ تا ۹۵٪ تشخیص داده شد. او توانست در ۹ سالگی راه برود که باعث تعجب تمام پزشکان شد زیرا در معلولیت C.P شدید به ندرت امکان راه رفتن وجود دارد. به علت کمبود مدارس استثنایی او در ۹ سالگی به مدرسه راه یافت (فرق مدرسه استثنایی با مدرسه عادی در تعداد دانش آموزان بود و اینکه یک فرد به عنوان کمک معلم به دانش آموزان کمک می کرد اما کتاب های آن ها و همچنین امتحانات آن ها هیچ فرقی با مدارس عادی نداشت).

در تابستان ۸۳ با مرکز نیکوکاری رعد آشنا شد در آنجا کلاس های انگلیسی و تایپ را فراگرفت و توانست مدرک فنی حرفه ای آن را دریافت کند در تابستان سال بعد در همان مرکز به کلاس های کامپیوتر رفت و توانست مدرک فنی حرفه ای آن را هم دریافت کند. در سال ۸۵ دیپلم گرفت در تابستان همان سال به فکر نیازهای جسمی خود افتاد که نمی توانست با دست های خود به تنهایی غذا بخورد، پس به فکر ساخت وسیله ای افتاد که بطور اتوماتیک بتواند به او غذا بدهد و شروع به ساخت آن کرد. اطرافیانش به او گفتند که وسیله ای که ساخته است را با اداره ثبت اختراع در میان بگذارد و او هم به سفارش اطرافیان گوش کرد و پس از سپری شدن ۲۰ روز جواب اداره ثبت آمد و اختراع او به ثبت رسید.

این موضوع او را بسیار خوشحال کرد و انگیزه ی او را بیشتر کرد برای اختراع بعدی پس از ۲ ماه شمع الکترونیکی را برای معلول های که مشکل گفتار داشتند را اختراع کرد و به ثبت رساند، پس از ۶ ماه اختراع بزرگ او که همان قفل هوشمند بود را به ثبت رساند. پیش دانشگاهی را به مدرسه عادی رفت و سپس وارد دانشگاه شد او هم اکنون دانشجوی

رشته مدیریت دولتی در دانشگاه آزاد است .

توانایی های مخترع معول امیر رضایی

1. دانشجو(مدیریت دولتی) ، دارنده ی ثبت اختراع، دارنده ی مقامهای برتر کشوری،

عضو جامعه مخترعین و مبتکرین ایران

۲. پژوهش و تحقیق در مورد قانون جاذبه ی انسان و رسیدن به نتایج مثبت

۳. پژوهش و تحقیق در مورد آثار هاله های انرژی انسان بروی انسان و اجسام و رسیدن به

نتایج مثبت

۴. آشنایی کامل به کامپیوتر

۵. آشنایی کامل به انرژی درمانی

۶. آشنایی با روانشناسی

۷. آشنایی کامل به روش های موفقیت به روز دنیا

۸. برگزاری کلاسهای موفقیت

۹. برگزاری کلاسهای پژوهشی و تحقیقاتی

۱۰. بیش از صد طرح اختراعی در دست ساخت

عناوین کسب شده ی مخترع معلول امیر رضایی
عناوین کسب شده ی مخترع معلول امیر رضایی از سال 85 به بعد ...
سه اختراعی که ثبت شده است:
شمع الکترونیکی به شماره ثبت: (37511)
قاشق الکترونیکی به شماره ثبت: (36966)

قفل هوشمند به شماره ثبت: (39072)

شش مقام برتر کشوری:

- 1) معلول برگزیده کشور در سال 1385
- 2) شرکت در نمایشگاه بین المللی هفته پژوهش و فناوری ایران و نفر اول کشور در سال 1385
- 3) شرکت در جشنواره ملی توانیم و نفر برتر کشور در سال 1386
- 4) شرکت در جشنواره مهر آفرین و رتبه برتر کشور و دریافت تندیس جشنواره در سال 1387
- 5) شرکت در نخستین جشنواره ملی جوان ایرانی با توانایی خاص و رتبه نخست کشور در محور خلاقیت و دریافت تندیس جشنواره در سال 1389
- 6) شرکت در نخستین جشنواره ملی جوان ایرانی با توانایی خاص برگزیده ی برگزیده رتبه سوم کشور و دریافت تندیس جشنواره در سال 1389

شرکت در جشنواره تجلیل از نخبگان دانشگاه آزاد اسلامی به عنوان پژوهشگر نمونه شناخته شده ام و دریافت تندیس جشنواره در سال 1388

در معرفی کار آفرین خلاق و نوآور به عنوان مخترع فرزانه شناخته شده ام و دریافت تندیس همایش در سال 1387
لوحهای تقدیر

1. لوح تقدیر از طرف رئیس جمهور جناب آقای دکتر احمدی نژاد در سال 1389

2. لوح تقدیر از طرف وزیر رفاه و تأمین اجتماعی جناب آقای عبدالرضا مصری در سال 1387

3. لوح تقدیر از طرف معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان ملی جوانان جناب آقای بذریاش در سال 1389

4. لوح تقدیر از طرف جناب آقای دکتر فقیه رئیس سازمان بهزیستی کشور در سال 1385 و 1387

5. لوح تقدیر از طرف جناب آقای دکتر گذشتی رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی در سال 1388

6. لوح تقدیر از طرف جناب آقای احمد نوریان رئیس سازمان فرهنگی ، هنری شهرداری در سال 1386

7. لوح تقدیر از طرف جناب آقای اکبر بختیاری مدیر فرهنگی هنری مناطق 21 و 22 و رئیس فرهنگسرای تهران در سال 1389

8. لوح تقدیر از طرف جناب آقای احمد محمود زاده مدیر کل دفتر آموزش و پرورش فنی حرفه ای و دبیر جشنواره جوان خوارزمی در سال 1386

9. لوح تقدیر از طرف فرمانده منطقه مقاومت بسیج تهران بزرگ سرتیپ دوم پاسدار سید

محمد حجاج آقامیر در سال 1386

10. لوح تقدیر از طرف جناب آقای یزدانی رئیس سازمان آموزش و پرورش شهر تهران در

سال 1386

11. لوح تقدیر از طرف جناب آقای غفوریان مدیر آموزش و پرورش استثنائی شهر تهران در

سال 1386 و 1385

12. لوح تقدیر از طرف جناب آقای دکتر بهرام بهرامسیری معاون کار آفرینی و اشتغال در

سال 1387

13. لوح تقدیر از طرف جناب آقای دکتر فاطمی دبیر ستاد هفته پژوهش و فناوری در سال

1385

14. لوح تقدیر از طرف دبیر هیئت داوران جناب آقای دکتر مسعود اسد پور در سال 1387

15. لوح تقدیر از طرف شهردار محترم منطقه 21 جناب آقای سید محمد موسوی در

سال 1387

16. لوح تقدیر از طرف شهردار محترم منطقه 9 جناب آقای علیرضا سرگل زهی در

سال 1386

17. لوح تقدیر از طرف جناب آقای بنیادی مدیر آموزش و پرورش منطقه 8 در سال 1386

18. لوح تقدیر از طرف جناب آقای محبوب مدیر آموزش و پرورش منطقه 9 در سال 1385 و

1386

19. لوح تقدیر از طرف جناب آقای سید موسوی رئیس هیئت مدیره کانون معلولین توانا در

سال 1389

20. لوح تقدیر از طرف جناب آقای علی سلطانزاده مدیر عامل مؤسسه نیکوکاری رعد الغدیر

در سال 1387

21. لوح تقدیر از طرف جناب آقای مقدم شاد مدیر عامل انجمن باور در سال 1389

22. لوح تقدیر از طرف جناب آقای ناظمی رئیس مجتمع آموزشی پرویز حاجی بابایی در سال

1386

عضو جامعه مخترعین و مبتکرین ایران ، عضو بسیج دانشجویی ، عضو هلال احمر، دارنده گواهی نام_____ فنی حرفه ای ک_____امپوتر. در پی انتشار خبر انتخاب شایسته امیر رضایی یکی از توان یابان کارآمخته موسسه نیکوکاری رعد الغدیر بعنوان نخستین جوان برتر اولین جشنواره ملی جوان ایرانی در طی مراسمی که بهمین منظور در سالن اجتماعات خانه مشق محله صاحب الزمان برگزار شد از موفقیت های ایشان تقدیر شد.

در این مراسم امیر رضایی رمز موفقیت خود را توکل به خدا و بهره مندی از قانون جاذبه دانست. ضمناً او از الطاف پدر و مادر خود که زحمات بی شائبه ای را جهت نیل به اهداف عالیّه نموده اند تقدیر و تشکر می نماید. رضایی که ضمن حضور در برنامه با سخنرانی زیبای خود جمع را تحت تاثیر قرار داده بود ضمن ابراز رضایت از معلولیت خود که آن را هدیه ای قابل سپاس از طرف خداوند دانست گفت: موفقیت برای من آن عاملی می باشد که بر اثر آن من هرروز و هر لحظه به یاد داشته ها و خدای خویش می افتم و در سایه تقرب به خداوند و توکل به او به آنچه می خواهم می رسم.

رضایی در مصاحبه با خبرنگار رعد الغدیر گفت: در برنامه اختتامیه جشنواره ملی جوان ایرانی که در 26 تیرماه در سالن همایشهای برج میلاد برگزار شد، در حوزه جوان با توانمندیهای خاص در زمینه خلاقیت بابت اختراع شمع الکتریکی موفق به کسب مقام اول شدم(شمع الکتریکی وسیله ایست که کاربرد پزشکی داشته و در جهت کمک به معلولینی می باشد که دارای لکنت زبان هستند). در این برنامه که با حضور مسئولین دولتی و کشوری همراه بود اینجانب موفق به کسب لوح تقدیر و تندیس ویژه جشنواره و 7 عدد سکه تمام بهار آزادی گردیدم.

وی در ادامه با شغفی وصف ناشدنی می گوید در این مراسم دو هدیه ارزشمند بسیار معنوی نیز شامل حال من گردید که بسیار باعث خرسندی من شد. وی چنین توضیح داد: در این

برنامه از طرف آقای دکتر اسفندیاری (ریاست سازمان بهزیستی کشور) یک سفر زیارتی کربلا به همراه خانواده و از طرف آقای رحیمی (معاون اول رئیس جمهور) نیز یک سفر زیارتی حج دریافت نمودم که کمال تشکر را از این بزرگواران دارم. امیر رضایی همچنین موفق به کسب مقام سوم برگزیده برگزیده ها در جشنواره ملی جوان ایرانی گردید که لوح سپاسی به همین منظور از دستان رئیس جمهور دریافت نمود. امیر رضایی توان یابی است که با وجود معلولیت شدید و مشکلات بسیار زیاد فعل خواستن را به درستی صرف نموده است. وی علت اختراعات خود را کمک به درمان توان یابانی با معلولیت CP همچون خود می داند.

منبع:

sm2020.dorblog.ir
raad-alghadir.com
<http://1159.vcp.ir/>

کلی لیم

پزشک کودکان: زنی که 2 پا و یک دست ندارد
خبرگزاری فارس: زنی که 2 پا و یک دست خود را در کودکی از دست داده بود به عنوان
پزشک کودکان فارغ التحصیل شد.

به گزارش خبرگزاری فارس و به نقل از فاکس نیوز خانم کلی لیم که در 8 سالگی به خاطر مننژیت باکتریایی 2 پا و یک دست خود را از دست داده بود، روز جمعه از دانشگاه پزشکی دانشگاه UCLA آمریکا فارغ التحصیل شد.

این خانم 28 ساله که متولد میشیگان آمریکاست بدون استفاده از دست مصنوعی کارهای پزشکی خود را مانند تزریق آمپول یا گرفتن خون را انجام می‌دهد. خانم لیم گفت: داشتن تجربه یک فرد معلول و ناتوان و مشکلات زجرآوری که این وضعیت نه تنها برای من بلکه برای خانواده و اقوام من نیز در پی داشت باعث شد تا دیدگاهی پیدا کنم که هیچ کس دیگری نمی‌تواند آن را درک کند.

لیم که در حومه دیترویت و توسط یک مادر کور بزرگ شد سال‌های زیادی را در اثر شوک سمی ناشی از مننژیت روی صندلی چرخدار پشت سر گذاشت و اخیراً پس از بازگشت به میشیگان پرونده پزشکی کودکی خود را مرور کرد که طبق نظر پزشکان 85 درصد احتمال مرگ در اثر مننژیت را داشته است.

وی 5 ماه پس از قطع اعضایش به یک مدرسه عادی رفت و در حالی که از بچگی راست دست بود نوشتن با دست چپ که 3 بند انگشت آن را نیز از دست داده بود را آموخت. وی می‌گوید: من از عجز متنفرم. ناتوانی و عجز یکی از چیزهایی است که در وجود من به شدت کم‌رنگ است.

او هم اکنون به کمک یک پای مصنوعی راه می‌رود و تنها زمانی می‌ایستد و می‌نشیند که پاهای پوسیده او را اذیت می‌کند. اساتید و همکلاسان خانم لیم می‌گویند او آنقدر آرامش دارد که باعث می‌شود تمامی بیماران و پزشکان ناتوانی جسمی او را فراموش کنند. با این که خیلی زود همه متوجه می‌شوند لیم فاقد یک دست است اما پس از 5 دقیقه، آرامش، مهارت و حذاقت او موجب می‌شوند تا همه به ارزش واقعی او پی ببرند. او تحصیلاتش را در مرکز پزشکی UCLA بر محور آلرژی‌های کودکان و بیماری‌های عفونی ادامه می‌دهد.

منبع:

farsnews.com
www.siterooz.com/jalebha
www.shamdani.com

سرگذشتی شگفت انگیز از یک پسر با اراده!

"Dayton"

دیتون "Dayton" پسر یازده ساله ای هست که تصاویر زیر گویای وضعیت جسمی او و همینطور روحیه و اراده ای است که او را به زندگی امیدوار کرده. دیتون وقتی 11 ماهه بود بر اثر بیماری و عفونتی که بدنش را تهدید می کرد هر دو دست و پاهایش را از دست داد! اما حالا که سالها از این اتفاق گذشته و زندگی برایش معنای تازه ای پیدا کرده، برای او فقدان اندام معنایی ندارد و با نیروی اراده ای که دارد سعی دارد تا آن چیزهایی که دیگران آنرا نقص عضو می دانند، جبران کند. پدر و مادرش می گویند او همیشه بدنبال چیزهای جدیدی هست که بتواند تجربه کند و از روحیه ای خستگی ناپذیر برخوردارست. او به ورزش های مختلفی از جمله : کشتی و اسکیت روی یخ علاقه دارد و بیشتر در حد رقابت با افراد عادی مسابقاتی را انجام داده که توانسته موفقیت هایی هم کسب کند ...

آشنائی با شخصیتی موفق

مهندس نصرالله رضایی

پیشکسوت آموزش رایانه به نابینایان

مهندس نصرالله رضایی در سال 1330 در اصفهان متولد گردید. ایشان در سال 1349 دیپلم خود را در رشته ریاضی از دبیرستان سعدی اصفهان دریافت نمود. در همان سال در دانشگاه صنعتی شریف در رشته مهندسی مکانیک پذیرفته شد؛ ولی به دلیل علاقه وافر به ریاضیات و رایانه و همچنین بروز مشکلاتی در بینایی خود، در سال 1350 تغییر رشته داده و در دانشکده ریاضی و علوم کامپیوتر دانشگاه صنعتی شریف ادامه تحصیل داد. او پس از فارغ التحصیل شدن از این رشته و گذراندن دروسی از فوق لیسانس کامپیوتر در سال 1354 در آموزش و پرورش شهرستان اردستان اصفهان به کار مشغول شد و یک سال بعد به آموزش و پرورش اصفهان منتقل گردید. اولین کتاب خود را به نام زبان آموزشی (MINA) (Mini Assembler) در بهمن ماه سال 1354 به رشته ی تحریر در آورد. این کتاب تا سال 1357 در دانشگاه صنعتی شریف تدریس می شد و پس از آن با تغییراتی تجدید چاپ و در موسسه عالی بانکداری تدریس گردید.

دومین کتاب این نابینای موفق در سال 1368 با عنوان شناخت کامپیوتر و کمودور 64 توسط مرکز تحقیقات معلمان استان اصفهان منتشر گردید. او اولین کلاسهای آموزشی رایانه برای معلمان اصفهان را در مرکز تحقیقات معلمان این شهر در سال 1368 برقرار نمود. بارها از ایشان شنیده شده که همواره در اندیشه آموزش رایانه به نابینایان بوده اند و در این راه در سال 1373 در مجتمع آموزشی ابابصیر وابسته به آموزش و پرورش استثنائی مشغول به تدریس رایانه گردید.

دانش آموزان نابینا از آموزش رایانه استقبال شدیدی نمودند بطوری که تعدادی از آنها در رشته کامپیوتر در هنرستان مشغول به تحصیل شدند و حتی پس از فراغت از دوره هنرستان از اولین دانش آموزان نابینائی بودند که در رشته کامپیوتر به دانشگاه راه یافتند و خوشبختانه پس از فراغت از تحصیل مشغول به کار شدند و به این راه برای ادامه تحصیل نابینیان در رشته کامپیوتر در دانشگاه هموار گردید؛ بنابراین تعداد بیشتری از نابینیان به این رشته گرایش پیدا کردند.

مهندس رضایی در سال 1378 نرم افزار صفحه خوان JAWS (job Access With Speech) را از اینترنت Download نموده و کتاب مبانی کامپیوتر و خودآموز JAWS را براساس این صفحه خوان تهیه و در اختیار نابینیان قرار داد. ایشان همچنین زبان ویژه کامپیوتر و آموزشهای ICDL را با همکاری خانه ریاضیات اصفهان و بنیاد دانش و هنر تهیه نموده و در اختیار نابینیان کل کشور قرار داده است.

مهندس رضایی در سال 1384 کتاب خودآموز Windows xp پیشرفته برای نابینیان، در سال 1386 خودآموز اینترنت برای نابینیان و در سال 1387 خودآموز Excel برای نابینیان را منتشر کرده اند.

مباحث هر سه این کتابها توسط مؤلف نابینای آنها، نصرالله رضایی، به صورت عملی ارائه شده است. عبارات انگلیسی که همراه صحبتها می شنوید، خروجی برنامه صفحه خوان JAWS است، که نوشته ها را به گفتار تبدیل می کند و از این راه تمام تعاملاتی که بینایان به کمک بینایی با سیستم دارند، برای نابینیان به صورت صوتی عنوان می شود. لازم به ذکر است در تهیه کتب فوق دکتر محسن صدیقی مشکنانی عضو هیأت علمی دانشگاه صنعتی اصفهان با ایشان همکاری نموده اند.

مهندس رضایی انجمنی به نام انجمن علمی فرهنگی موج نور را با همکاری سازمان ها، افراد مرتبط با نابینایان و اساتید دانشگاه اصفهان و دانشگاه صنعتی اصفهان در محل خانه ریاضیات اصفهان تشکیل داده که هدف از آن سازماندهی آموزش رایانه و علوم به نابینایان در سراسر کشور می باشد.

ایشان کلاسهای متعددی برای آموزش رایانه به نابینایان در شهرهای اصفهان، تهران، مشهد، تبریز و... برقرار نموده که در این کلاسها با استفاده از رایانه عادی و صفحه خوان JAWS به صورت عملی و تئوری، رایانه در سطوح مختلف به نابینایان تدریس می گردد. مهندس رضایی هم اکنون نیز مشغول تدریس در کلاسهای آموزش رایانه به نابینایان در خانه ریاضیات اصفهان و مجتمع نابینایان بهزیستی اصفهان می باشد. همچنین ایشان در سمینارهای متعدد داخلی و خارجی و بین المللی شرکت که به عنوان نمونه می توان به سمینارهای زیر اشاره کرد:

E-Learning : خرداد 82 در تهران
ICT For the blind : خرداد 82 در ژاپن
و چندین سمینار دیگر.

منبع:

www.iranrp.ir
sadighim.ir
www.mnsi.ir

ارغوان حمسی

اولین نابینای فارغ التحصیل هنرستان موسیقی

گفتگو با یک نابینای موفق

خودت را کاملاً معرفی کن.

ارغوان حمسی هستم، 17 سال دارم و از سال 1384 سنتور می‌زنم. قبلاً کیبورد و گیتار می‌زدم. بعد به هنرستان موسیقی رفتم و با مشکل و دوندگی زیاد توانستم در آنجا ثبت‌نام کنم. تصمیم داشتم پیانو بزنم اما به من اجازه ندادند و من هم سنتور را انتخاب کردم.

سنتورساز لمسی نیست، از این بابت مشکلی نداری؟

نه خیلی به سنتور علاقه دارم و به خاطر همین هم توانستم به خوبی پیشرفت کنم. استادم خانم افتاده و خانواده‌ام مرا بسیار کمک و حمایت کردند.

گویا شما اولین نابینای فارغ‌التحصیل هنرستان موسیقی هستی، این مطلب صحت دارد؟

بله من تنها نابینای هنرستان موسیقی بودم. برای دانش‌آموزان آنجا خیلی عجیب بودم، اما خوشبختانه رفتار آنها با من خوب بود و به من کمک می‌کردند.

برای آینده‌ات چه تصمیمی داری؟

می‌خواهم به دانشگاه بروم، اما چون کتاب‌ها بریل نیست نمی‌توانم کنکور سراسری بدهم. موسیقی را با یاری خدا ادامه می‌دهم تا به آخرین درجات آن برسم.

منبع: مهرنو به نقل از سایت www.1pars.com

دکتر فاطمه میر فتاح

نگاهی به فعالیت‌های بانوی دردآشنای معلولان و جانبازان قطع نخاع به گزارش خبرنگار ایثار و شهادت باشگاه خبری فارس «توانا»، فاطمه میرفتاح، چهره آشنای معلولان و جانبازان نخاعی، در سال 1325 در تهران متولد شد. وی بعد از گذراندن دوران کودکی، وارد مدرسه ابتدایی ته‌مین و سپس در دبیرستان طبری مشغول تحصیل شد و رشته اصلی ورزشی او بسکتبال بود و همین علاقه باعث شد با وجود مخالفت خانواده در انتخاب رشته دانشگاهی، در رشته تربیت بدنی تحصیلات خود را ادامه داد. میرفتاح در سال 1347 ازدواج کرد و تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل به آمریکا برود و در تگزاس موفق شد مدرک کارشناسی ارشد و دکتری خود را در رشته تربیت بدنی دریافت کند.

وی در سال 1357 در آمریکا بر اثر سانحه رانندگی، دچار معلولیت و آسیب دیدگی نخاعی شد؛ در سال 1359 هنگامی که تنها فرزندش «آرش» سه سال بیشتر نداشت در یک مرکز توانبخشی در آلمان تحت درمان قرار گرفت که بی‌نتیجه بود و همین مسئله موجب شد تا در سال 63 همسرش او و پسرش آرش را تنها بگذارد اما این بانوی سخت‌کوش و مقاوم با این که در اوج جوانی بود و از وضعیت دشوار جسمی رنج می‌برد، نه تنها خود را نباخت و منزوی نشد بلکه با همت شیر زنانه خود، علاوه بر تربیت فرزندش با حفظ روحیه بالا به خود و هزاران معلول قطع نخاع کمک کرد و بنیانگذار اقدامات مؤثری برای کاهش آلام مصدومان نخاعی شد.

میرفتاح بعد از مدتی وارد دانشگاه تربیت معلم شد و در رشته تربیت بدنی به تدریس پرداخت. این موضوع برای بسیاری شگفت‌انگیز بود چرا که تدریس آن هم در رشته تربیت بدنی با صندلی چرخ‌دار تا آن زمان محقق نشده بود.

در راستای تحقق بخشیدن به خواسته قانونی و بر حق معلولین و حمایت همه جانبه از آنان باید مجموعه‌ای پدید می‌آمد که بتوان این حقوق فراموش شده را احیا کند لذا در همین زمان فاطمه میر فتاح به تأسیس یک سازمان مردم نهاد در امور معلولین آسیب دیده نخاعی همت گماشت و توانست به کمک شمار دیگری از فعالان در امور معلولین در سال 1379 «انجمن معلولان ضایعات نخاعی استان تهران» را تأسیس کند.

میر فتاح در زمان جنگ تحمیلی نیز با حضور در بیمارستان‌ها و آسایشگاه‌های جانبازان بر بالین جانبازانی که به تازگی از ناحیه نخاع، مصدوم شده بودند حاضر شد و با آموزش‌ها و اظهار نظرهای خود برای تسریع در درمان جانبازان و رسیدن آنان به آمادگی حضور مجدد در جامعه تلاش کرد.

ارائه طرح‌ها و پیشنهادهای تئوری و عملی در زمینه ورزش‌های معلولین موجب شد که امور ورزشی معلولان و جانبازان به صورت نظام‌مند تدوین و ترغیب شود و با پیگیری‌های سرسختانه او ورزش معلولین به عنوان یک واحد درسی در رشته تربیت بدنی در همه مراکز آموزشی تصویب شد.

همکاری مستمر با فدراسیون ورزش‌های جانبازان معلولان و کمیته ملی پارالمپیک، برگزاری همایش‌ها و سمینارهای مختلف به منظور ارائه راهکارهای جدید و ثمربخش در اداره امور معلولان، پایه‌گذاری ورزش بانوان معلول، ایجاد گروه تحقیق و انتشار ده‌ها کتاب، مجله و هفته نامه و کمک به حضور زنان ورزشکار معلول در پارالمپیک از جمله مهمترین اقدامات این بانوی سخت‌کوش است.

میر فتاح با شدت گرفتن معلولیت جسمی و مشکلات کلیوی مجبور به ترک ایران شد و به علت از دست دادن کلیه‌های خود به ناچار دیالیز را آغاز کرد. این امر به مدت 6 سال به طول انجامید و حاصلی جز درد و رنج برای او نداشت و بالاخره بانوی امیدواری‌ها بعد از 64 سال زندگی با عزت و افتخار آمیز 22 خرداد 1389 دارفانی را وداع گفت.

آنروز جرایبش نوشتند:

فاطمه میرفتاح، بنیانگذار انجمن ضایعات نخاعی تهران که با وجود معلولیت شدید، نخاعی لحظه‌ای از کمک به هم نوعان خود غافل نبود، پس از سال‌ها نارسایی کلیه به دیار باقی شتافت.

دکتر کمالی در وبلاگ خود می‌نویسد:
"یکی دیگر از یاران و همراهان عزیزمان تنه‌ایمان می‌گذارد... سالهای دوری است که افتخار آشنائیش را داشته‌ام... انسانی والا، بزرگواری و ارزشمند که معلولیت نه تنها از او نکاست بلکه او را به اوج برد... بسیاری از جانبازان و دوستان دارای ضایعه نخاعی او را می‌شناسند و برگشت خود به زندگی را مدیون او هستند... ورزش معلولان در ایران اگر به چند نفر بدهکار باشد یکی از آنان دکتر میرفتاح است... پایه‌گذار انجمن ضایعات نخاعی، دوست توانبخشی در ایران و معلمی همیشگی برای همه ما بود... هیچگاه ناامیدی را در چهره اش ندیدم. علی‌رغم سختی‌های زیادی که می‌کشید اما استوارتر از قبل برافش ادامه می‌داد. دست از نوشتن نمی‌کشید، ترجمه و تالیف کتاب در حیطه ورزش معلولان و موضوعات اجتماعی معلولان را در دستور کارش قرار داده بود... اعتلای وضعیت معلولان در ایران دغدغه همیشگی او بود و لحظه‌ای از آن غافل نمی‌شد. حتی زمانی که بیماری و نیاز به دیالیز او را به دیار غربت کشید، ارتباط دائمی با دوستان همراهش در ایران داشت. مسایل را پیگیری می‌نمود و از همانجا هم سعی در بهبود شرایط بچه‌ها در ایران داشت... بی‌شک همه ما یک یاور بزرگ و یکی از دوستان معلول خود را از دست داده‌ایم..."

<http://www.farsnews.com>

www.mkamali.com/weblog

بیژن شفیعی

بیژن شفیعی که مبتلا به آسیب نخاعیست، دارای مدرک کارشناسی ارشد در رشته آسیب شناسی گفتار و زبان است؛ ایشان در حال حاضر عضو هیأت علمی دانشکده توانبخشی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان و معاون پژوهشی این دانشکده می باشند. از جمله آثار علمی وی می توان به 6 مقاله علمی-پژوهشی و 8 کتاب با عناوین:

- اختلال بیش فعالی و بی توجهی

- اختلالات یادگیری

- لکنت: راهنمای تشخیص، ارزیابی و درمان

- آسیب شناسی گفتار و زبان

- تند گویی (کلاترینگ)

- اختلال ناروانی در گفتار کودکان

- توانبخشی کاشت حلزون در کودکان

- لکنت و ناروانی طبیعی در گفتار کودکان

و نیز 9 طرح پژوهشی اشرافه کرد.
کسب عنوان پژوهشگر برتر دانشکده علوم توانبخشی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان در سال 1387 و پژوهشگر نمونه دانشکده علوم توانبخشی در سال 1383، کسب رتبه اول مقاله ارائه شده در اولین، هفتمین و هشتمین کنگره گفتار درمانی ایران (به ترتیب در سالهای 1372، 1383 و 1385)، کسب رتبه اول دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد گفتار درمانی (1375) و رتبه اول دانشجویی در رشته گفتار درمانی در مقطع فوق دیپلم (1367) و شناخته شدن کتاب ایشان به عنوان کتاب سال دانشگاه علوم پزشکی اصفهان (1382) از جمله افتخارات ایشان می باشد.

اقتباس از سایت: <http://mui.ofis.ir>

مهران ستاری

توکُل، شـناخت و ورزش تنهـا راه رهـایی از ویلچـر اسـت.

"مهران ستاری" متولد سال 67 است و همراه خانواده اش در محله یافت آباد سکونت دارد. معلولیت مهران مادرزادی است اما این موضوع نتوانسته خدشه ای در انگیزه پولادین او برای شکست مشـت کلات زنـدگی وارد کنـد.

سال ها گذشتند و مهران که صندلی چرخدار به جزئی جدانشدنی از زندگی او تبدیل شده بود به دوران تحصیل رسید. وی در این باره گفت: "تحصیل و کسب علم و دانش برایم یک رویا بود. با اعتماد به نفسی که خانواده ام آن را تقویت کردند وارد مدرسه شدم و با شور و اشتیاق ویژه درس خواندم و زنگ ورزش برای اینکه از دیگران عقب نمانم در رشته تنیس روی میز فعالیت کـردم.

شادمان با بیان این مطلب که بعد از گذشت مدت زمانی به این رشته ورزشی علاقه مند شده و در خانه همراه خواهرش فاطمه هر روز به تمرین تنیس روی میز می پرداخته گفت: "برای پیشرفت در این رشته ورزشی از هیچ مربی ای بهره مند نشدم زیرا در محله یافت آباد ورزشگاهی که رشته تنیس روی میز را آموزش دهد وجود نداشت پس به ناچار با تماشای برنامه های ورزشی، cd و مطالعه کتاب های ورزش درباره تنیس روی میز و تمرین در این رشته ورزشی مهمـارت پیـدا کـردم.

در دوران راهنمایی و دبیرستان که عضو تیم ورزشی مدرسه در محله یافت آباد بودم، در مسابقات بین مناطق آموزش و پرورش شرکت می کردم و با تشویق های مدیر مدرسه و معلمان توانستم مقام های اول این مسابقات را به دست آورم." مهران در ادامه گفت: "یک روز متوجه شدم افرادی از سوی کمیته ورزش تنیس استان تهران به عنوان مهمان به مدرسه ما آمده اند تا ضمن بررسی وضعیت ورزش، نفراتی را برای عضویت در تیم های ورزشی

انتخاب کنند. خوشبختانه من برای حضور در مسابقات کشوری به عنوان عضو تیم تنیس روی میز استان تهران برگزیده و معرفی شدم.

برای اولین بار قرار بود در یک میدان بزرگ یعنی مسابقات کشوری با حضور قهرمانان توان یاب سایر شهرها و شهرستان های کشور شرکت کنم. به خودم گفتم بهترین زمان است که استعداد و توانمندی هایم را نشان دهم و به تمریناتم اضافه کردم و خواهر بزرگم همراه و مشوق اصلی ام بود. توان یاب قهرمان منطقه با بیان این مطلب گفت: " با آمادگی کامل و تمرینات اساسی در مسابقات کشوری سال 85 که در سالن ورزشی دانشگاه تهران برگزار شد شرکت کردم. قبل از مسابقه به تمرینات سایر ورزشکاران توجه کردم و متوجه شدم می توانم بهتر از آنها در مقابل حریف واکنش نشان دهم."

مهران در 18 سالگی اولین مدال طلا را به دست آورد. وزنم به برداری انتخاب شد!

پس از حضور در مسابقات کشوری با اطلاعاتی که به دست آوردم متوجه شدم با امکانات محدود کشور در زمینه رشته ورزشی تنیس روی میز نمی توان به مسابقات جهانی امید داشت و سال هاست ایران در این رشته ورزشی در جهان مقامی به دست نیآورده در نتیجه به فکر اضافه کردن یک رشته ورزشی دیگر به تمریناتم افتادم."

شادمان با بیان این مطلب افزود: " با حضور در باشگاه های منطقه و صحبت با مربیان درباره رشته های ورزشی، آنها با توجه به شناختی که از وضعیت جسمانی ام به دست آورند 2 رشته ورزشی به نام های پرتاب دیسک و وزنه برداری را پیشنهاد کردند و من وزنه برداری را انتخاب کردم. " وی افزود: " تمرینات و اصول تغذیه ای ویژه توسط رضا دلیلی، مربی وزنه برداری، به من داده شد و من بر طبق آنها عمل کردم."

وی با شور و علاقه ای فراوان در رشته وزنه برداری فعالیت کرد و توانست بعد از گذشت یک

سال و نیم در مسابقات وزنه برداری استان تهران (سال 86 و 87) به مقام اول دست یابد و آخرین رکورد وزنه برداری معلولان را ارتقا دهد. قهرمان رشته وزنه برداری معلولان استان تهران با امید و انگیزه ای وصف ناشدنی گفت: "با توان و ظرفیتی که دارم به طور حتم می توانم در مسابقات آسیایی مقام بیاورم و برای رسیدن به این هدف با برنامه ریزی تمرین می کنم."

دوست دارم کمک خرج خانواده شوم.

وی علاوه بر پرداختن به امور ورزشی به علم آموزی توجهی ویژه دارد و با شرکت در دوره های آموزشی موسسه رعد الغدیر یافت آباد در رشته های کامپیوتر و صنایع دستی توانایی یافته است. مهران در این باره گفت: "متأسفانه با وجود کسب مهارت های کافی در زمینه کامپیوتر و صنایع دستی هیچ ارگان یا سازمانی تمایلی به جذب من ندارد. زمانی که برای کار سراغشان می روم بی رحمانه به معلولیتم نگاه می کنند و دست رد به سینه ام می زنند در صورتی که اگر اجازه دهند یک مدت آزمایشی برایشان کار کنم، متوجه اشتباهشان خواهند شد و به توانایی هایم پی خواهند برد." وی ادامه داد: "23 ساله ام و دوست دارم کمک خرج خانواده ام باشم چون آنها تاکنون زحمت زیادی برایم کشیده اند و حالا وقت استراحتشان است."

ورزشکار معلول محله یافت آباد به مشکلات شهری معلولان اشاره کرد و گفت: "مترو شهر تهران طوری طراحی شده که امکان استفاده از آن برای معلولان میسر نیست. اتوبوس های شهری برای معلولان قابل استفاده نیستند. وظیفه من در خانه، خرید مایحتاج ضروری و روزانه است و مجبور می شوم گاهی از خودپردازهای سطح منطقه پول بگیرم، همیشه با مشکل مواجه می شوم زیرا عابر بانک ها طوری احداث شده اند که افراد معلول و ویلچرنشین نمی توانند از

آنها استفاده کنند آسفالت ناهموار معابر مسدود شدن مسیر پیاده رو با زنجیر، و نبود رمپ در مکان های عمومی و درمانگاه بر مشکلات مامی افزایش دهد."

کارنامه درخشان ورزشی توان یاب قهرمان منطقه:

1- مقام های اول و دوم رشته تنیس روی میز آموزشگاه های تهران و کشوری در سال های 75 تا 79

2-مقام اول کشوری رشته تنیس روی میز در دانشگاه تهران سال 85

3-مقام اول استانی رشته وزنه برداری در سال های 86 و 87

4-مقام اول کشوری مسابقات ویلچررانی سال 87

منبع: روزنامه همشهری محله منطقه 18 /یکشنبه: 1 دی ماه 1387

ترانه میلادی

دنیای استثنایی من

ترانه میلادی از 8 سالگی در اثر بیماری راشیتیزم دچار معلولیت شد؛ معلولیت شدیدی که می‌توانست او را از یک زندگی اجتماعی معمولی محروم کند اما او با باورها و پشتکارش نه تنها از این امتیاز محروم نشد؛ بلکه راهی یافت برای گذر از سختی‌ها و دستیابی به امتیازهای دیگر و الگو شدن برای دیگرانی که ناامیدی پشت پنجره نگاهشان لانه کرده....

در بهمن 1387 در مراسم تجلیل از نخبگان انقلاب سی ساله ایران به همت شهرداری تهران بزرگ و فرهنگسرای مدرسه، ترانه میلادی از اعضا هیات موسس و امنای انجمن باور به عنوان نخبه فرهنگی معرفی شده و به دلیل تالیفات و دستاوردهای متعدد در زمینه کار فرهنگی و هنری، تندیس کلید طلایی شهر توسط معاون اجتماعی شهردار تهران جناب آقای نوریان و جناب آقای پیرهادی به ایشان اعطا شد.

او این روزها کتابی با نام «دنیای استثنایی من» چاپ کرده، به این بهانه با او مصاحبه ای انجام شده که خوانی آن را در ادامه خواهیم دید.

-ایده نگارش کتاب «دنیای استثنایی من» از کجا به ذهن‌تان رسید؟

فرهنگ‌سازی یکی از حوزه‌های اصلی فعالیت انجمن باور است و تولید محتوای رسانه‌ای و محصولات فرهنگی متناسب با نیازهای جامعه هم برای ما همیشه در اولویت بوده است. همه

به این امر اذعان دارند که برای فرهنگ‌سازی بهینه مناسب‌ترین زمان سنین کودکی است؛ چرا که کودکان برخلاف ما با ذهنیتی باز، پذیرای یادگیری مفاهیم انسانی و اجتماعی هستند. شاید ما علاوه بر همیار پلیس به شهرداران و دولت‌مردان و سیاست‌گذاران کوچک هم نیاز داریم تا به ما یادآوری کنند کمربندهای ایمنی را در اتومبیل ببندیم، آشغال روی زمین نریزیم، در کنار پله‌ها سطح شیب‌دار بگذاریم، پارک و شهربازی و مدرسه را مناسب‌سازی کنیم، قانونی که می‌نویسیم اجرا کنیم، روی علامت پارک معلولان پارک نکنیم و به حقوق شهروندان دیگر احترام بگذاریم.

شما شخصیت اصلی داستان‌تان را که پسر بچه‌ای به اسم نیماست، خیلی واقعی تصویر کرده‌اید. شناخت‌تان از دنیای استثنایی کودکان دارای معلولیت از کجا نشأت گرفته؟

خب، من خودم با دنیای استثنایی و زیبای کودکان معلول آشنا هستم و دوست دارم کودکان دیگر هم با این دنیا آشنا بشوند. این ذهنیت‌های اشتباه و باورهای غلط ما بزرگ‌ترهاست که بین دنیای یک کودک با کودک دیگر خط می‌کشد. رفتار شایسته با دیگرانی که با ما متفاوت هستند را از کودکی باید به فرزندانمان آموزش بدهیم. واقعیت این است که والدین کودکان معلول از نگاه‌های دلسوزانه و متعجبانه دیگران و عدم درک و همیاری با آنها در مراقبت و نگهداری از کودک معلول‌شان دچار آسیب‌های زیادی می‌شوند.

- رعایت حقوق کودکان دچار معلولیت در جامعه از جمله نکاتی است که در این کتاب داستانی به طور غیرمستقیم به آن زیاد اشاره کرده‌اید. چرا؟

در کتاب «کنوانسیون بین‌المللی حقوق افراد دارای معلولیت به زبان کودکان» در همان ماده 1 کنوانسیون گفته شده است که: «کودکان دارای معلولیت همان حقوق و آزادی‌هایی را دارند که

همه کودکان باید از آنها بهره‌مند شوند. وقتی کودکی در دیدن، یادگرفتن، راه رفتن یا شنیدن دچار مشکل می‌شود یا با موانعی روبه‌رو می‌شود که کودکان دیگر، آن مشکل‌ها را ندارند؛ حقوق برابر، برای کودکان دارای معلولیت باید رعایت شود و ما باید رفتاری خوب و شایسته با این کودکان داشته باشیم.» و ماده 8 همان کنوانسیون می‌گوید: «این اشتباه است که به کودکان دارای معلولیت، عنوان یا لقب خاصی بدهیم و با آنها رفتار نامناسب داشته باشیم. کودکان دارای معلولیت می‌توانند کارهای عالی انجام دهند و مردم باید این را بدانند و آگاه شوند.» در راستای ارتقای فرهنگ جامعه و آموزش کودکان، برای برقراری ارتباط شایسته با دیگر افراد جامعه، در کتاب «دنیای استثنایی من» سعی شده تا دشواری‌ها و تلاش‌های کودکان معلول برای همسازی با جامعه به تصویر کشیده شود و به طور غیرمستقیم به دغدغه‌ها و مشکل‌های آنها اشاره شده است.

- با توجه به طرحی که انتخاب کرده‌اید، مخاطبان اصلی این اثر را چه کسانی می‌دانید؟

مخاطب واقعی این کتاب، کودکانی‌اند که معلولیت ندارند و والدینی که علاقه‌مند هستند با دنیای استثنایی کودکان بیشتر آشنا شوند و مربیان و آموزگاران که تمایل دارند راه برقراری ارتباط صحیح با کودکان دارای ویژگی‌های خاص را بیاموزند. کتاب «دنیای استثنایی من» با داستانی ساده و قابل فهم و همچنین تصویرسازی جذاب و سرگرم‌کننده برای کودکان که توسط خانم الهام شعبانی اجرا شده، هدیه انجمن باور است به قهرمانان کوچکی که از معلولیت رنج می‌برند.

منبع:

www.salamatiran.com/NSite/FullStory

www.idp.ir

آرش رزقی

آرش رزقی بارز در سال 1349 در تهران بدنیا آمد. او از کودکی نقاشی می کرد، اما نقاشی کردن را بطور جدی و زیر نظر استاد از 18 سالگی شروع کرد. هنگامی که 22 سال داشت دچار حادثه ای شد که منجر به ضایعه نخاعی از قسمت گردنش گردید و از آن ناحیه تمام بدنش از تحرک افتاد. اما با یاری خدا و تلاش خود توانست تا حد زیادی از توانائی دستانش را بازگرداند و دوباره نقاشی کند و این کار را از همان ماههای اول بعد از حادثه انجام داد. رفته رفته موفق به بازیابی مهارت‌های خود شد و بدون اینکه پیرو سبک یا تکنیک خاصی باشد، بسته به موضوع از هر سبک و تکنیکی که میتواند برای نقاشی کردن استفاده کرد. تا اینکه دو سال بعد از حادثه اولین گروه از نقاشیهایش را به معرض نمایش عمومی گذاشت، درحالیکه از همان زمان تدریس نقاشی را نیز بصورت جدی در برنامه کار خود قرار داد. در 24 سالگی با مرجان حافظی ازدواج کرد. علاوه بر عشق و علاقه که بین آن دو وجود داشت همواره در این فکر بودند که بتوانند زوج هنری موفق باشند. وی درحال حاضر با کمکها و تشویقهای همسرش توانسته از نظر جسمی به پیشرفتهای چشمگیری دست یابد و با افزایش توانائیهایش به همراه همسر خود در مسائل اقتصادی کاملاً مستقل باشند. او طی این سالها نمایشگاههای انفرادی و گروهی بسیاری داشته است و با فعالیت بسیار خود توانسته مقام اول ایلیمپیک نقاشی ایران و مقام هشتم ایلیمپیک نقاشی جهان در دهلی نو را نیز کسب نماید.

احسن احمدی

می‌پذیرم که معلولیم، اما باید تلاش کنیم تا به جایی که می‌خواهیم برسیم گلم از خیالم برو نمی‌خوام باشی تو کنارم / گلم واسه اینکه نخواست بشی مال من روزگارم احسن احمدی در روز 21 آذرماه 1368 در روستای خانقاه به دنیا آمده و فرزند چهارم خانواده است و پنج برادر دارد. از نظر جسمی در راه رفتن و تکلم معلولیت دارد. خود او می‌گوید: احسن کسی است که اینگونه به دنیا آمده که می‌بینید، به این وضع که می‌بینید. من وقتی به دنیا آمدم دستانم بسته بود و با کمک پدرم باز شدند. به گفته‌ی خانواده‌ام در اطراف من چهار بالش قرار دادند تا ستون من باشند و بتوانم بنشینم و من اینگونه بزرگ شدم؛ شکر خدا از لحاظ ذهنی اما هیچ مشکلی ندارم. برادری داشتم که از خودم کوچکتر بود، او به مدرسه می‌رفت، با کمک او تا کلاس چهارم ابتدایی را خواندم. اما به دلیل اینکه درس خواندن من مشکل آفرین بود ادامه ندادم. از سال 1383 شعر می‌نویسم و خدا را شکر که با انجمنی در تهران آشنا شدم که می‌گوید: فرصت‌های برابر در جامعه‌ای برای همه؛ حدود سه الی چهار سال است که با آنان همکاری می‌کنم. یکی از کارمندان انجمن باور به من گفت: توانایی و پشتکار خوبی داری، درس‌ات را بخوان و من الان دوباره شروع کرده‌ام به درس خواندن و اگر خدا کمک کند می‌خواهم در رشته مورد علاقه‌ام ادامه تحصیل دهم. او می‌گوید توانسته‌ام پنج قطعه از اشعارهایم را در شبکه‌های ماهواره‌ای PDF و M I TV در برنامه (شعر شما صدای شما) به پخش برسانم؛ امسال هم با کمک دوست عزیزم آقای مصطفی ویس مرادی و بلاگی راطراحی و راه اندازی کردم. او در وبلاک خود به آدرس ahsan68.blogfa.com می‌گوید: "من باورم براین است که هر انسانی در هر شرایطی حق زندگی دارد، ... ما اگر چه جسماً معلول هستیم اما از لحاظ ذهنی هیچ مشکلی نداریم، معلولین بسیاری هستند که در سخت‌ترین شرایط به والاترین مقام‌ها و جایگاه‌ها رسیده‌اند. نباید بگویند: «نمی‌شود». می‌پذیرم که معلولیم،

اما باید تلاش کنیم تا به جایی که می‌خواهیم برسیم. روی سخن من با معلولینی است که در خانه نشسته‌اند و غصه می‌خورند و دیدگاه‌شان منفی است، بیاید شما هم از یک جایی شروع کنید، آرزو کنید و برای آرزوهایتان تلاش کنید!" احسن مادرش را می‌ستاید، او دوست دارد در آینده کارگردان شود و می‌گوید: «مطمئنم که کارگردان خوبی خواهم شد.» احسن زندگی‌اش را با همه داشته و نداشته‌هایش تعریف کرده و اکنون می‌خواهد برای راهی که در پیش گرفته است یک ویلچر برقی داشته باشد تا بتواند خودش به صورت مستقل رفت و آمد کند و درس‌اش را ادامه دهد. او از اداره بهزیستی می‌خواهد هم برایش یک ویلچر برقی تهیه کند و هم با اعضای انجمن باور در تهران نشست‌هایی با معلولان شهرستان برگزار کند. پایان سخنان احسن قدردانی از معلم دوست‌داشتنی‌اش بانو «فرزانه کردستانی» است که او را در درس‌هایش یاری رسانده است.

نمونه‌ای از شعرهای احسن احمدی را می‌خوانید:

گلم با اینکه دونستی عاشقم شدی آرزوی محالم
گلم چرا همش تو باهامی
گلم همیشه جلو چشمی
گلم تو که بهم دل ندادی
گلم پس چرا باهامی تو غم و شادی
گلم از خیالم برو نمی‌خوام باشی تو کنارم
گلم واسه اینکه نخواست بشی مال من روزگارم
گلم حالا که تو بهم گفتی نمی‌مونی چرا تو خیالم موندی؟
گلم با عشق پاکت منو مثل شمع دور خودت سوزوندی
گلم بعضی وقتها که میای به یادم

گلم به خودم میام؛ شیرینم رفته و من هنوز فرهادم
گلم وقتی که نموندی پای دلم، شدی آرزوی محالم
گلم پس ازت می‌خوام دیگه نباشی تو خیالم
گلم می‌خواستم داشته باشمت، نه تنهام بگذاری
گلم بهت گفتم عاشقم، گفتم دوستم نداری
گلم خوب تو که نخواستیم، مثل من نبودی دیونه
گلم اما نمیدونم چرا این دل داره پای تومی‌مونه
گلم شاید هنوز نشده باورش نیستی کنارش
گلم هنوزم منتظره باز تو بیای و باشی یارش
گلم تو دیگه نمیای پیشم، من که میدونم
گلم موندم چه جوری اینو باور کنه دل دیونم
گلم اگه بری از خیالم مثل اون لحظه رفتی از کنارم
گلم اون وقت دل منم باورش میشه نیستی مال من، تو این روزگارم
گلم دیگه نمیشینه با خیالت با یادت دیونه شدن
گلم اون وقت باورش میشه بر نمی‌گردد دل من
گلم اینم میدونم سخته بی تو و خیالت سر کردن
گلم چه عاشق‌هایی مثل من اینجور پر از دردن
گلم شاید اون عاشقا بتونن یک گل دیگه رو جای گلشون بگذارن
گلم من نمی‌تونم نباشی؛ آخه هیچ گلایی بوی گلمو ندارن
گلم با اینکه دونستی عاشقم شدی آرزوی محالم
گلم اما بازم موندی و نرفتی بیرون تو از خیالم

منصور برجیان

منصور برجیان که از ناحیه دو پا فلج است در سال 1325 در اصفهان متولد شد و تحصیلات خود را در رشته مکانیک به پایان رساند. در سال 1354 در اثر سانحه اتومبیل از دو پا فلج شد. وی در سال 1357 به همت جمعی دیگر از معلولان «جامعه معلولان ایران» را تاسیس کرد در سال 1359 به سمت ریاست فدراسیون ورزشهای معلولان ایران منصوب شد و ورزش معلولان و جانبازان را پایه‌گذاری کرد.

وی اکنون به رشته خود - مکانیک - روی آورده و چندین واحد تولیدی و خدماتی در زمینه ساخته و وسایل توانبخشی و کمک پزشکی را طراحی و راه‌اندازی کرده است. وی کتابهای «مجموعه قوانین و مقررات بین‌المللی ورزشهای معلولان جسمی» و «قوانین و مقررات بین‌المللی والیبال نشسته معلولان» و «نوابغ و مشاهیر معلول جهان» را تألیف کرده است.

کتاب «نوابغ و مشاهیر معلول جهان» به معرفی افرادی می‌پردازد که با وجود نقص جسمانی آثاری خلق کرده‌اند یا ابداعاتی نموده‌اند که دیگران با جسمی سالم از انجام آن کار عاجز بوده‌اند.

وی در مورد فلسفه تألیف کتاب «نوابغ و مشاهیر معلول جهان» می‌گوید: بعضی از افراد به علت نداشتن درک درست و جهان بینی صحیح و فقر فرهنگی، معلولیت را به عجز و ناتوانی تعبیر کرده و معلولان را کمتر مورد توجه قرار داده‌اند.

در این کتاب بر این موضوع که در خلق آثار بدیع و بی‌بدیل، این مغز و روان است که خلاق و سازنده است نه اعضای فیزیکی انسان تأکید شده است.

برجیان در کتاب «نوابغ و مشاهیر معلول جهان» به زندگی نوابغی چون هلن کلر، ابراهیم خان زند، آلبرت اینشتین، لودویک بتهوون، سارا برنارد، نورعلی برومند، غلامحسین بنان، خورخه

لوئیس بورخس، مارسل پروست، لویی بریل، جوزف پولیتزر، ادگار دگا، میگوئل دو سروانتس ساودرا، رودکی، فرانکلین دلانو روزولت، نجفقلی سرشار قراچه داغی، حسین طه، جان فورد، محمد قاضی، فوانسیسکو گویا و هومر می‌پردازد.

www.sababook.com

رضا مداحی زاده

دانشجوی موفقی که از نعمت دو دست بی بهره است.

مادر یعنی تمام زندگی

مادرم می‌گفت: خردادماه 1363 شب جمعه وقتی به دنیا آمدم تا یک هفته مادر بزرگم موضوع معلولیتم را به او نگفته بود، تا زمانی که حالش خوب شد و شرایط لازم را پیدا کرد. وقتی که مادرم قنناق مرا باز کرد، نگاهش به دستانم خیره شد. او ساعت‌ها فقط مرا نگاه می‌کرد. خدا می‌داند در آن لحظات چه بر او گذشت. ای کاش زبان داشتم تا به او بگویم: «مادر، غمگین نباش که زندگی از آن من است و خداوند به من حق زندگی داده است، شاد باش که شادی از آن انسان‌هاست.» به او می‌گفتم: مادرم! اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی، چه فرقی میان نقش دیوار و میان آدمیت... ولی همان بهتر که نمی‌توانستم حرف بزنم. چرا که او مادر بود... و خدا چون نمی‌توانست همه جا با من باشد، مادر را آفرید. او تمام بود، تمام عشق،

تمام زندگی که حتی به اشک‌هایش اجازه نداد تا ببارد. در آغوشم کشید و در جواب همسایگان و اقوام که می‌گفتند: او را به سازمان بهزیستی بسپار... گفت: او فرزند من است. مادر دارد و پدر... حق زندگی دارد. به او می‌آموزم که چگونه از زندگی خود لذت ببرد. به او خواهم آموخت که عشق چیست؟ خدا کیست؟ و تقدیر چگونه رقم می‌خورد. او مرا در آغوش گرفت و از خانه بیرون رفت و ساعت‌ها از وی خبری نبود. هیچکس نمی‌داند او کجا رفت. شاید با چشمانی اشکبار در خیابان‌های شهر، خود را خالی می‌کرد یا شاید در گوشه‌ای از امامزاده مشغول شکرگزاری به درگاه خدا بود.

دوران کودکی

من هم مانند همه بچه‌ها مشغول بازی و تفریح بودم. نگهداشتن تعادل در هنگام بالا و پائین رفتن پله‌ها، خیلی برایم مشکل بود، اما تسلیم نمی‌شدم و با این وضعیت، بازی فوتبال را از دست نمی‌دادم. حتما فکر می‌کنید تا به حال صدها بار زمین خورده‌ام در حالی که اصلاً به یاد ندارم که چنین اتفاقی برایم افتاده باشد. از همان دوران بود که جسمم را پذیرفتم و آموختم که چگونه از پاهایم استفاده کنم. در واقع واقعیت زندگی را درک کردم.

مدرسه

پذیرفتن من برای تحصیل غیرممکن بود و معلم‌ها نمی‌توانستند قبول کنند که دانش‌آموزی با شرایط جسمی من، بتواند خواندن و نوشتن را با هم یاد بگیرد، ولی با اعتماد به نفس و پشتکار مادر و پدرم قرار شد یک سال آزمایشی تحصیل کنم و در صورت موفقیت ادامه تحصیل

ده

روزهای اول برایم سخت بود و نگهداشتن مداد و نوشتن با پاهایم مرا آزار می داد.

پس از اینکه، سال اول را با موفقیت پشت سر گذاشتم، مدیران مدرسه و معلمان خیلی برایم زحمت کشیدند که از همه آنها تشکر می کنم و امروز است که درک می کنم چرا امام خمینی (ره) گفت: «معلمی شغل انبیاست.»

حمایت سازمان بهزیستی

از سال 1372، زمانی که در سال پنجم ابتدایی تحصیل می کردم سازمان بهزیستی، کمک هزینه تحصیلی را به خانواده ام پرداخت می کرد. ولی این هزینه آنقدر کم بود که به هیچ عنوان نمی توانست به عنوان کمک هزینه محسوب شود.

ازدواج

وقتی که از رضا پرسیدم تا به حال به فکر ازدواج افتادی یا نه؟ لبخندی زد و سکوت اختیار کرد، ولی پس از دقایقی، سکوت را شکست و گفت: من برای اینکه بتوانم زندگی شاد، زیبا و موفق همراه با همسرم داشته باشم باید آنقدر ارزش ها و قابلیت های خود را بالا می بردم که ضعف جسمانی ام هیچ زمان به چشم نیاید.

در حال حاضر پس از قبولی در کنکور سراسری سال 84، دانشجوی رشته معارف قرآنی هستم و حالا هم خود را برای آزمون کارشناسی ارشد آماده می کنم. ان شاء... اهداف مهمی را برای خود برنامه ریزی کرده ام.

دل مشغولی‌ها

مداحی: از سنین کودکی به خاطر علاقه زیاد به اهل بیت، در هیئت مذهبی، قرآن می‌خواندم و طی سال‌های بعد، مداحی را فراگرفتم تا جایی که بچه‌های هیئت، مرا «شیخ رضا» صدا می‌زدند.

تکواندو: شاید فکر کنید با توجه به وضعیت جسمی‌ام، نباید به ورزشهای رزمی می‌اندیشیدم ولی سخت در اشتباهید، چرا که چندی ورزش تکواندو را آموختم ولی به علت ادامه تحصیل مجبور شدم، دو روز مانده به مسابقات آن را کنار بگذارم.

آشپزی: شاید باورتان نشود که من آشپزی هم می‌کنم. البته فقط نیمرو، تمام رو و... بلام تا به حال یکبار هم نسوخته و چیزی را هم نشکستم. در این کار فقط باید تمرکز داشته باشی.

چوپانی: مثل اینکه فکر می‌کنید من از فضا آمدم. نه، اینطور نیست، منم مثل همه آدم‌ها هر کاری که بتوانم انجام می‌دهم. یک مدت هم چوپانی می‌کردم آن هم با ده‌ها گوسفند سمج و لجباز.

اگر معلول نبودم: کشاورزی می‌کردم، خیلی علاقه دارم و صد درصد هم رشته تحصیلی‌ام را کشاورزی انتخاب می‌کردم.

خبرنگار: سید هادی کسای زاده

منبع: www.iranavana.com

جسیکا کاکس

خلبان بدون دست

یکی از فلاسفه می گوید: «افراد موفق کارهای متفاوت انجام نمی دهند، آنها کارها را به شیوه‌ای متفاوت انجام می دهند.» این جمله دقیقا در مورد «جسیکا کاکس» صدق می کند. این دختر بیست و پنج ساله دست ندارد ولی موفق شد نخستین خلبانی شود که با استفاده از پاهایش هواپیمه را با پرواز درم می آورد.

این دختر با اینکه از بدو تولد بدون دست به دنیا آمده اما کارهایی انجام می دهد که شاید برخی از ما نتوانیم. دختری بدون دست ولی با قابلیت‌هایی بی نظیر. پزشکان هنوز نمی دانند که چرا جسیکا بدون دست به دنیا آمد. سونوگرافی و سایر آزمایشات و تستها نیز نتوانست علت این اتفاق نادر مادرزادی را مشخص نماید. به هر حال از ابتدای تولد، این پاهای جسیکا بودند که نقش دست را برای وی ایفا میکردند. مدرسه، تحصیل در دانشگاه آریزونا، رقص، ژیمناستیک، شنا، تکواندو، رانندگی و پرواز با هواپیما... همه در برابر اراده جسیکا به زانو در آمدند. او فارغ التحصیل رشته روانشناسی است و می تواند تنها با کمک پاهایش مثل هر انسان معمولی دیگری بنویسد، از کامپیوتر استفاده کند، به کارهای روزانه اش برسد و با تلفن صحبت کند. این دختر آمریکایی، ورزشکار و صاحب کمر بند سیاه کاراته می باشد. جسیکا بدون هیچ مشکلی و به طور کامل رانندگی میکند و سرعت تایپ وی نیز، 25 کلمه در دقیقه میباشد. لنزهایش را خودش درون چشمهایش میگذارد و موهایش را نیز خودش شانه میکند و در یک کلام جسیکای بی دست با پاهایش گاهی کارهایی میکند که افراد سالم نیز به زور آنرا انجام میدهند...

جسیکا کاکس بدون دست متولد شد، ولی با کمک پاهایش توانست بر فراز دنیا به پرواز درآید.

جسیکا معتقد است با ترکیب خلاقیت، استقامت و پشتکار و بی‌باکی هیچ کاری غیرممکن نخواهد بود. کاکس ثابت کرده که با یک قلب بااراده هیچ چیزی غیرممکن نیست.

هوآپیمایی که جسیکا با آن پرواز می‌کند «ارکوپ» نام دارد و یکی از معدود هوآپیماهایی است که بدون پدال طراحی شده است. مدت دوره آموزش خلبانی شش ماه است ولی جسیکا به دلیل شرایط خاص خود در مدت سه سال این دوره را گذراند. او 89 ساعت پرواز را در کارنامه خلبانی خود دارد.

پاریش تراوویک 42 ساله، معلم خلبانی جسیکا کاکس، در فرودگاه سن مانوئل به خبرگزاری شینهوا اعلام کرد: این دختر خلبان خوبی است. او مانند صخره محکم و استوار است و از این که به عنوان معلم به او آموزش پرواز دادم، خوشحالم. او با پاهایش به راحتی پرواز می‌کند و از عهده کنترل هوآپیما به راحتی برمی‌آید.

www.hamshahrionline.ir/news

www.hesabdari.ir/news

www.shirazia.com

دخترکان ترکمن و نگاه کنجکاوانه به هنرنمایی هنرمندان توانجوی ایران

عشق آباد

- هر روز شمار زیادی از دخترکان ترکمن به همراه والدین خود از نمایشگاه آثار هنرمندان توانجوی ایران که در رایزنی فرهنگی کشورمان در ترکمنستان در حالی برگزار است با نحوه خلق آثار هنری شش هنرمند همسن و سال خود آشنا می شوند .

آن ها با خیره شدن به " لیللا " هنرمند توانجوی ایرانی که نقاشی را به بهترین وجه به جای دست با پا ترسیم می کند، از اراده و توانمندی این دختر ایرانی که سن و سالی از خودشان بیشتر ندارد، مبهور و متحیر مانده اند .

نگاه این دخترکان ترکمن ، تنها به پاهای لیللاست ،

چرا که دست های این دختر ایرانی به طور کامل فلج است .

کودکان ترکمنی که از چند ماه قبل با حضور در کلاس های آموزش زبان فارسی رایزنی برخی از اشعار فارسی نظیر " بوی جوی مولیان آید همی ، یاد یار مهربان آید همی " را فرا گرفته اند، این بار شاهد هنرنمایی دختران توانجوی ایران هستند که در نگاه اول به وضعیت جسمانی آنان بسیاری از تفکرات و ناتوانی های خود را به بن بست می برد . دختران معلول و هنرمند ایرانی در این نمایشگاه همه کار را انجام می دهند، نقاشی می کنند، سنتور می نوازند، سوزن دوزی می کنند و حتی طراحی و کار رایانه ای انجام می دهند . این ها برای دختران ترکمن به ویژه دخترکانی که در کشورشان تنها رقص و آواز جایگاه اصلی در رشته های هنری و فرهنگی را دارد، بسیار تعجب برانگیز است .

یک دختر ترکمن گفت که فرزندان معلول هدیه الهی هستند و اگر بارور شوند چه تاثیری در سایرین می گذارند

"مرجان مرآوا" افزود: هنرنمایی دختران توانجوی ایران واقعا بی نظیر است و من به همراه خواهر کوچکم هر روز چندین ساعت از نزدیک شاهد نحوه هنرنمایی این هنرمندان هستیم او گفت: به طور قطع پشتکار این هنرمندان و حمایت والدین آنها سبب رشد و شکوفایی استعدادهای این هنرمندان شده است

یک دانشجوی ترکمن نیز گفت که دیدن آثار هنری زنان و دختران توانجوی ایران سبب تقویت روحیه خودباوری در اشخاص می شود .

"اوغل ساریوا" افزود که آثار هنری این افراد بدلیل اشتراکات فرهنگی و تاریخی برای ترکمن ها بسیار جذاب است

این دختر ترکمن گفت که در همه جوامع به ویژه ترکمن ها در باره زنان معلول این تلقی وجود دارد که آنان به عنوان افرادی ناتوان قادر به انجام وظایف یک فرد غیرمعلول ندارند

او افزود: این گونه تلقی و هزینه های گزاف نگهداری از معلولان سبب شده تا این گونه افراد حداقل در ترکمنستان در سخت ترین شرایط زندگی کنند .

این درحالیست که با مشاهده دختران توانجوی ایرانی که از هر لحاظ بر افراد سالم برتری دارند، ذهنیت "ناتوان بودن" در باره معلول و معلولیت به طور کامل محو می شود

"فاطمه سالاری" دختر ایرانی که از ناحیه دو دست معلول است در زمینه استقبال مردم

ترکمستان از کارهای هنری وی گفت که استقبال ترکمن ها از کارهای هنری به ویژه نواختن سنتور بی نظیر است .

او افزود: دختران و زنان ترکمن در این نمایشگاه سوالات زیادی در زمینه راز موفقیت نواختن سنتور با پروتزوهای ویژه می کنند و من نحوه فراگیری این هنر را به رغم معلولیتم توضیح می دهم .

این دختر نوجوان توانجوی ایرانی در ادامه گفت که هر چند در همه جوامع، کلیشه‌های ذهنی در اجتماع آنان را نسبت به سایر زنان کم قابلیت تر (ناتوان تر) به شمار می آورد ، ولی کلیشه های از این قبیل نباید مانع پیشرفت کار آن ها شود

سالاری افزود : مشاهده زنان و دختران ترکمن در باره خلاقیت های هنری و فرهنگی دختران توانجوی ایران به آنها قوت قلب می دهد که این امر برای دختران معلول ایران بسیار مهم بود .

او گفت: از ظاهر دختران و زنان ترکمن که گفته می شود، با بیکاری فزاینده ای در ترکمنستان مواجه هستند، به خوبی روشن بود که آنها تصمیم بر ایفای نقش ویژه در جامعه شان گرفته اند .

مادر "ملیحه بنائیان" که دخترش معلولیت مادرزادی است و تنها با صندلی چرخ دار توسط مادرش جابه جا می شود، گفت که دخترم به رغم داشتن این معلولیت شدید پشتکار قوی برای فرا گرفتن آثار هنری داشت

مادر این دختر توانجوی ایران گفت: مردم ترکمنستان با توجه به شدت معلولیت ملیحه از توان و اراده قوی این دختر ابراز شگفتی می کنند .

وی افزود: مادران برخی از دختران ترکمن با سووالات متعدد از راز موفقیت ملیحه را می گفتند که خانواده و جامعه ایران چه اندازه در موفقیت این دختر توانجو تاثیر داشته است .

وی گفت : حتی برخی از دیپلمات های خارجی که آثار هنری هنرمندان دختر توانجوی ایرانی را مشاهده می کردند، برای اطمینان بیشتر خواستار اجرای برنامه زنده از سوی این هنرمندان بودند

"لیلا مهرور" هنرمند توانجوی دیگر ایرانی نیز گفت که مردم ترکمنستان با دیدن وضعیت جسمانی هنرمندان دچار احساسات می شوند و حالت ترحم به آن ها دست می دهد ولی با اجرای برنامه های این هنرمندان و سخنان آنان از صلابت و پشتکاری آن ها احساس لذت می کنند .

این هنرمند توانجو افزود: نقاشان ترکمن با دیدن آثار هنری نقاشی از سوی توانجویان بسیار شگفت زده شدند و حتی برخی از آن ها خواستار آموزش بیشتر این رشته هستند . مهرور با اشاره به علاقمندی دخترکان ترکمن به ترسیم نقاشی با پا گفت که این دختران ساعت ها در کنار من می نشینند و بدون اینکه حرفی بزنند به حرکات پای من توجه می کنند .

معاون رایزنی فرهنگی ایران در ترکمنستان نیز گفت که برگزاری این نمایشگاه برای مردم این کشور همسایه بسیار جالب است .

"خلیل الله بابالو" افزود : بیشتر آن ها خواستار تمدید یک هفته ای نمایشگاه آثار هنرمندان توانجوی ایران هستند که با درخواست آن ها موافقت شده است

<http://forum.special.ir4>

گفتگو با عزت السادات حسینی، معلم ورزش مدرسه فرزنانگان



سالهای دهه 60 همان سالهای اول که از این ور حیاط تا آن ور می دوید و مسابقه سرعت بین بچه های دبیرستانی برگزار می کرد. شاید زنی جوان، لاغر اندام، جدی و فعال را در ذهن زنان 40 ساله ای دوباره زنده کند که الان هر کدام خودشان مادرانی فعال، پزشک، دندانپزشک، داروساز، نویسنده و .. هستند. او اما همان سالها تصادف کرد، تصادفی که به جز دو پا از او هیچ چیز را نگرفت. او الان باز هم معلم ورزش است. معلمی پرنشاط، فعال، باهوش و پر از امید. معلمی که می گوید هر اتفاقی که می افتد ممکن است جسمت را در هم بشکنند اما روحت را پرورش می دهد و نگاهت را عوض می کند. او یعنی خانم معلم ورزش مدرسه فرزنانگان، عزت السادات حسینی می گوید و با خنده هم می گوید: که هر مسئله ای برای من یک درس است و تصادف من هم برای دیگران درسی بود.

• چند سال است که معلم ورزش هستید؟

در این مرکز، از سال 61 مشغول به کار شدم ولی قبل از آن هم در مدارس "مکتب الاحرار" منطقه 10 تهران و غیر انتفاعی " کیهان نو" ورزش درس میدادم. همان سال 61 هم به استخدام دولت درآمدم.

• جریان تصادف چطور اتفاق افتاد؟

سال 68 بود. درست در سرمای زمستان و من مدرسه داشتم. مادر بزرگ همسرم فوت شد و ما برای مراسم رفتیم به آذربایجان، تمام جاده لغزنده و برفی بود. من آمادگی این سفر را نداشتم. در موقع برگشت همسرم از مسیر روبه رو می رفت که یک دفعه تصادف کرد. ماشین چپ شد. بچه توی بغلم بود. بچه ام سه ساله بود. من برای اینکه او آسیبی نبیند. رویش گلوله شدم. در همان جا سستون فکرم شکست . صدای بچه را می شنیدم اما فکر می کردم مرده ام. بعد به هوش آمدم. شوهرم را دیدم که وسط جاده جلوی ماشین ها را می گیرد. بالاخره مینی بوسی نگه داشت. دو نفر آمدند دست و پایم را گرفتند. سنگین شدم و نشستم. فهمیدم اتفاقی افتاده مرا در مینی بوس گذاشتند. دیدم پشتم تیر می کشد. فکر می کردم قلبم سوراخ شده.

• به هوش بودید؟

بله ، اما همان حمل کردن ناشیانه باعث شده دچار ضایعه نخاعی شدم.

• همسرتان همراهتان نیامد؟

نه پلیس او نگه داشته بود. دیگر خبری از همسر و فرزندم نداشتم.

• کنترل اوضاع به دست خودتان بود؟

بله، هیچ کس با من نبود. وقتی به درمانگاه رسیدم برای گرفتن عکس از ستون فقراتم پول خواستند. من النگویم را درآوردم و گفتم: من اینجا نه کسی را دارم و نه پولی، این را بگیری و کس را اینجا دهی؟

وقتی عکس گرفتند، دیدم سرشان را تکان می دهند و دلسوزی می کنند. دیگر یقین کردم که قلبم سوراخ شده دائم می پرسیدم: چه خبر شده؟ به من بگویید.

گفتم مرا ببرید تهران. با برادرم تماس گرفتم و ماجرا را تعریف کردم. در تهران مرا به بیمارستان "الب" برز بردند.

باز دچار "حمل بد بیمار" شدم. مرا روی برانکارد از پله ها بالا می بردند و هر پله ای که بالا می رفتند پشتم می سوخت. در همان روز به "خانم حائری زاده" مدیر دبیرستان زنگ زدم و جریان را تعریف کردم. او خیلی زود خودش را به بیمارستان رساند و بعد از مشورت با برادرم مرا به بیمارستان "آراد" منتقل کردند.

• هیچ سراغی از شوهرتان نگرفتید؟

دائم سراغ می گرفتم ولی می گفتند: همانجاست یعنی در آذربایجان ولی در بیمارستان آراد که بستری شدم هم همسر آمد و هم بچه را آورد بچه ام را که بغل کردم آرام شدم.

• کی فهمیدید چه اتفاقی برایتان افتاده؟

در همان بیمارستان آراد به من گفتند: نخاع در ناحیه T6 تا T7 در اثر حمل بد له شده است، یعنی درست پشت جناغ سینه.

• شکایت نکردید؟

نه، من که آنها را نمی شناختم. از طرفی آنها به من کمک کرده بودند.

آن دو نفر بر بچه دیدنتان هم آمدند؟

نه هرگز! آنها رهگذر بودند. من کاری نمی توانستم بکنم. باید در آن لحظات اولیه که من بیهوش شده بودم آمبولانس اورژانس می آمد که نیامد. من از چه کسی می توانستم شکایت کنم؟

• روحیه همسرتان بعد از آن تصادف چطور بود؟

خیلی ناراحت بود و دیگر سرکارش هم نرفت. او هم دو سال قبل در اثر تصادف فوت شد.

• چند روز در بیمارستان بستری بودید؟

من 70 روز و تنها در اثر زخم بستر در بیمارستان بستری بودم. فرزند (فرزندم) هم سه سال پیشتر نداشت و در ایمن 70 روز پیش مادرم بود. من از این جهت خوشحال و آرام بودم، می دانستم جایش امن و راحت است وقتی به دیدنم می آوردندش دوست نداشتم برود، اما چاره ای نبود....

• بعد از مرخص شدن چطور زندگی را به روال عادی برگردانید؟

تصمیم گرفتم زندگی را بچرخانم. من استادی داشتم به اسم خانم "میرفتاح" او هم دچار ضایعه نخاعی شده ولی خیلی سرحال بود و خوب زندگی می کرد. من هم تصمیم گرفتم مثل او زندگی را بچرخانم. بوب اداره کنم. این بود که نه کمکی داشتم و نه کارگری... همه کارهای خانه را از شست و شو و پخت و پز و کارهای مدرسه پسرم را خودم انجام می دادم. فرزند فهمیده بود مادر قوی و قابل اعتمادی دارد.... صددرصد. من همه کارهایی که مادران دیگر برای بچه هایشان انجام می دادند را به عهده می گرفتم. مثلاً برای دیدن معلمش تا دم در مدرسه می رفتم و همانجا با او قرار می گذاشتم. من هر کاری بخواهم، انجام می دهم. مثلاً به شاگردهایم می گویم: من اگر بخواهم الان می

روم روی پشت بسام م گویند: د:
چطوری؟ می گویم: پشت شما سوار می شوم و می روم... (می خندد)

• خب، شما فرزند دومتان را کی به دنیا آوردید؟

سال 75

• پزشکان چه نظری داشتند؟ بارداری خطری برایتان نداشت؟

نه، اصلاً " بدن من آمادگی کامل داشت. مثل یک آدم عادی کار می کردم و هیچ وقت هم احساس نمی کردم روی ویلچر نشسته ام.

• برخورد شما با همسرتان چطور بود؟

همسرم بعد از این تصادف حساس شده بود. من خیلی سعی می کردم روحیه اش را به او برگردانم. او قبل از تصادف در کارخانه رنگ کار می کرد ولی بعد از تصادف دیگر سرکار نرفت، مدت ها بیکار بود تا اینکه من با یکی از دوستانم صحبت کردم و به دنبال همین گفتم و گو هم او کار دومش را شروع کرد اما خیلی کوتاه مدت بود. او به خارج از کشور رفت و من و بچه ها تنها بودیم. یک گاه می رفت بعد برمی گشت.

• اگر قرار بود غیر از تدریس ورزش کار دیگری را انتخاب کنید، چه کاری می کردید؟

رشته های روانشناسی را هم دوست داشتم.

• رابطه تان با پسر دومتان بعد از تولد فرهاد چطور بود؟

خیلی خوب. من با هر دو دوست بودم. هر کاری آنها را شاد می کرد برایشان انجام می دادم. آنها هم واقعا "با من دوست هستند. فرزند و فرهاد شرایط من را خوب می فهمند و هیچ وقت هم چیزی نخواسته اند که در توانم نباشد.

• پسرهایتان الان در چه سنی هستند؟

فرزاد دانشجو و فرهاد کلاس پنجم دبستان است.

• پس از فوت همسرتان چطور توانستید، این جای خالی را برای بچه ها پر کنید؟

من برای بچه ها همه کار می کنم، البته فرهاد روحیه خیلی خوبی دارد. او ورزشکار است و کمر بند آبی تکواندو دارد، کانون زبان هم می رود. فرزاد هم دانشجوی مهندسی نفت است. آنها بچه های عاقلی هستند. من سعی می کنم کلاس هایی را که دوست دارند ثبت نامشان کنم. آنها روحیه خوبی دارند، البته بعد از تصادف همسرم در خیابان استاد معین و لخته شدن خون در سرش و تشخیص نادرست پزشکان که منجر به مرگ او شد، پسر کوچکم کمی روحیه اش را از دست داد ولی من او را به سفر بردم و کم کم حال و هوایش را عوض کردم.

• شما این همه روحیه را مدیون چه هستید؟

شاید معجزه خدایی.

• خوب، کم کم به سمت بازنشستگی می روید. برای آن زمان چه برنامه ای دارید؟

(می خندد) نمی دانم شاید در فدراسیون فعالیت کنم. من قبلا "درباره راه اندازی فدراسیون تیراندازی بانوان معلول و جانباز صحبت کرده بودم

خودم هم در مسابقات بانوان سالم شرکت کردم و همین باعث شد که مسئولان شهرستانها تیراندازی بانوان معلول و جانباز را راه اندازی کنند. الان هم به فکر شرکت در رشته قایقرانی هستم تا بلکه باعث راه اندازی قایقرانی بانوان معلول و جانباز شود. این، رشته مناسبی است که بانوان می توانند در آن مقام بیاورند.

• در هیچ یک از سازمان های غیر دولتی فعالیت نمی کنید؟

چرا، در سازمان حمایت از ضایعات نخاعی که بانی اش خانم میرفتاح بود، مسئولیت تربیت بدنی اش را داشتم.

• برای درمان با استفاده از سلول های شوان نرفتید؟

نه، بیمارستان امام خمینی (ره) خیلی شلوغ است و برای کسی که با ویلچر حرکت می کند تحمل شلوغی و معطلی سخت است. تا حالا نتوانسته ام بروم.

• اگر وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی را ببینید به او چه می گوید؟

از او می خواهم در درجه اول امدادهای هوایی را تقویت کنند. هلی کوپترها را با پزشک و پرستار و تجهیزات بفرستند تا کسی مثل من دچار ضایعه نخاعی نشود و یک عمر روی ویلچر ننشیند.

منبع: فاطمه مصطفوی، روزنامه ایران، شماره ۳۹۷۳ به تاریخ ۸۷/۴/۱۹

زهرا نعمتی

زهرا نعمتی (زاده ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۴) عضو تیم ملی تیراندازی با کمان بانوان معلول ایران است. وی نخستین و تنها زن در تاریخ ورزش ایران است که موفق به کسب مدال طلا در سطح المپیک و پارالمپیک شده است. [۱] او هم‌چنین، در ۲۹ می ۲۰۱۳ (۸ خرداد ۱۳۹۲) در مراسم کمیته بین‌المللی المپیک در سن پترزبورگ روسیه مفتخر به دریافت جایزه معتبر ورزشکار برتر پارالمپیک ۲۰۱۲ لندن از سوی «بنیاد بین‌المللی اسپورت آکورد» شد. حامی مالی زهرا نعمتی به مدت دو سال تا پایان مسابقات المپیک ۲۰۱۶ شرکت پتروآذربایجان می باشد

فتخارات (وی) (رایش)
پارالمپیک ۲۰۱۲ لندن
زهرا نعمتی با کسب مدال طلای بازی‌های پارالمپیک تابستانی ۲۰۱۲ در شاخه ریکرو انفرادی نام خود را به عنوان نخستین و تنها زن در تاریخ ورزش ایران که موفق به کسب مدال طلا در سطح المپیک و پارالمپیک شده است، جاودانه کرد. (5)
وی هم‌چنین به همراه راضیه شیرمحمدی و زهرا جوانمرد که تیم ملی تیراندازی با کمان بانوان ایران را در قسمت تیمی تشکیل می‌دادند عنوان سومی و مدال برنز پارالمپیک ۲۰۱۲ لندن را بدست آوردند. (6)
جایزه ورزشکار برتر پارالمپیک ۲۰۱۲ لندن
زهرا نعمتی در ۲۹ می ۲۰۱۳ از سوی «بنیاد بین‌المللی اسپورت آکورد» مفتخر به دریافت جایزه معتبر ورزشکار برتر پارالمپیک ۲۰۱۲ لندن شد. مراسم اهدای جوایز منتخبین اسپورت آکورد با حضور رئیس کمیته بین‌المللی المپیک، رئیس کمیته ملی المپیک و وزیر ورزش روسیه و روسای فدراسیون‌های جهانی و نامزدهای معرفی شده برای دریافت این جایزه در شهر سن پترزبورگ روسیه برگزار شد

<http://forum.special.ir>

مهناز امینی، هاشمیه متقیان



2 بانوی مدال آور پارا آسیایی میهمان ایسنا

برایشان معلولیت معنا ندارد و عزم‌شان را جزم کرده‌اند تا سکوه‌های بین‌المللی دیگر را نیز فتح کنند. مهناز امینی، در پارا آسیایی اینچئون در دو ماده نیزه و وزنه مسابقات دو و میدانی به دو نشان زرین طلا دست یافت و هاشمیه متقیان نیز در ماده‌های پرتاب دیسک و وزنه صاحب دو مدال نقره شد.

به گزارش خبرنگار ورزشی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) منطقه خوزستان، چهار مدال از 120 مدال کاروان ایران در مسابقات پارا آسیایی اینچئون کره، متعلق به دو بانوی با اراده خوزستانی است؛ بانوانی که با دست‌های خالی، خالی تر از آن که فکرش را کنید، دست‌شان به مدال رسیده است. امینی و متقیان با حضور در این خبرگزاری از رقابت‌های اینچئون، عدم توجه به ورزش‌های معلولان و آینده‌شان گفتند. گفت‌وگو با این دو قهرمان را در ادامه می‌خوانید:

– ابتدا از خودتان و از حضورتان در اولین مسابقه برون‌مرزی‌تان که همراه با کسب دو مدال بود، بگویید.

امینی: در رشته پرتاب نیزه نزدیک به هفت سال است که به صورت تخصصی کار می‌کنم. وقتی وارد اردوهای تیم ملی شدم به ویژه در اردوی متصل به اعزام مسابقات پارا آسیایی اینچئون، مربیان تیم ملی تشخیص دادند که من می‌توانم علاوه بر پرتاب نیزه که ماده تخصصی‌ام است، در پرتاب وزنه نیز به مدال دست پیدا کنم.

مسابقه من در اینچئون بیستم مهرماه بود که صبح آن روز در ماده وزنه و عصر آن روز در ماده نیزه مسابقه داشتم. آن روز باران می‌بارید و هوا مه‌آلود و سرد بود و من اولین

ورزشکاری بودم که در یک روز در دو ماده رقابت می کردم. صبح که در پرتاب وزنه مسابقه داشتم، رقابت ها بسیار نزدیک به هم بود و فکر نمی کردم در آن شرایط آب و هوایی بتوانم مقام اول را کسب کنم ولی با توکل بر خدا تلاشم را کردم و غیرتی شدم که هر طور که شده است مدال طلا را کسب کنم و خوشبختانه به همین صورت هم شد و با پرتاب هفت متر و دو سانتی متر برنده مدال طلا رسیدم.

آن روز تا عصر، یعنی تا زمان مسابقه پرتاب نیزه در ورزشگاه ماندم. به من گفتند که خانمی از کشور چین در این ماده رقیب من است که رکورد او 20 متر است. من با شنیدن این موضوع کمی دو دل شدم که نکند من نتوانم مدال طلا را کسب کنم، چرا که پیش از این فکر می کردم نشان طلا مال خودم است. به هر حال با خودم گفتم با این وجود تلاش می کنم. زمان پرتاب که رسید گفتم پرتابم را انجام می دهم به هر حال یا اول یا دوم می شوم که بازهم توانستم در این ماده با پرتاب 21 متر و 57 سانتی متر به مدال طلا دست پیدا کنم. من برای اولین بار بود که در رقابت های برون مرزی شرکت می کردم.

متقیان: من در رشته پرتاب دیسک که ماده تخصصی ام است و رشته پرتاب نیزه در این مسابقات شرکت کرده بودم. مسابقات در سطح عالی برگزار شد. روز مسابقه ام با وجود این که هوا سرد و بارانی بود ولی از رکوردی که به ثبت رساندم خیلی راضی بودم. در این مسابقات 13 رقیب داشتم و یکی از حریفانم که چینی بود نفر دوم جهان بود که چندین سال حضور در مسابقات پارالمپیک و جهانی را در کارنامه اش داشت. زمانی که در اردوهای تیم ملی بودم در رشته پرتاب نیزه هم از من تست گرفته شد و به من گفتند در این ماده هم می توانم در مسابقات پارالمپیک شرکت کنم. در این پیکارها در ماده های پرتاب دیسک و نیزه به ترتیب با 20 متر و 10 سانتی متر و 14 متر و 22 سانتی متر به دو نشان نقره دست پیدا کردم. سطح رقابت ها هم خوب بود و مسابقات سر زمان مقرر خود برگزار می شد، فقط با توجه به این

کـــه هـــوا بـــارانی و ســـرد بـــود کـــمی اذیت شـــدیم.

- میزبانی کـــره چـــطـــور بـــود؟

امینی: میزبانی خیلی خوب بود، فقط کمی شرایط غذایی مناسب نبود و از نظر سرویس‌دهی و احترامی که به ما می گذاشتند و رسیدگی که داشتند، هیچ مشکلی در آن جا ندیدم. برگزاری مسابقات هم واقعا خوب و در سطح بالایی بود و قوانین را هم رعایت می کردند و مشکلی هم برای ما پیش نیامد.

متقیان: میزبانی این رقابت‌ها واقعا خوب بود، فقط غذای آن جا کمی بد بود و گرنه از نظر سرویس‌دهی و اسکان هیچ مشکلی نداشتم.

- درباره قضاوت‌ها هم صحبت کنید، میزبان در نتایج تاثیر و نفوذی نداشت؟

امینی: خیر، کـــره‌ای‌ها اصلا در رقابت‌ها اعمال نفوذ نداشتند. من زمانی که در پرتاب نیزه مسابقه داشتم خودم متوجه نبودم که چند پرتاب انجام داده ام و داورها اعتقاد داشتند نیزه آخری که پرتاب کردم و 21 متر و خورده ای شد، پرتاب آخرم بوده و در واقع شش پرتابم تمام شده است، در حالی که سرداوران گفتند که خیر و یک پرتاب دیگر داری و بر همین اساس داوران نتوانستند صحبتی کنند و اجازه دادند من یک پرتاب دیگر داشته باشم. در کل قضاوت‌ها رضایت‌بخش بود.

متقیان: از نظر من هم قضاوت‌ها خوب و راضی‌کننده بود.

- کاروان ایران در این مسابقات با کسب 120 مدال و با اختلاف فقط یک مدال طلا نسبت به ژاپن در جایگاه چهارم قرار گرفت، ارزیابی شما از نتیجه کلی کاروان غدیر چیست؟

امینی: ما صد درصد در سال های آینده می توانیم به رده های بالاتر صعود کنیم، چرا که واقعا توانایی ورزشکاران ایرانی خیلی بالا است. متاسفانه در این مسابقات به دلیل تغییر در کلاس بندی ها ضربه خوردیم. ما سه چهار نفر دیگر شانس طلا هم داشتیم. در نوع کلاس بندی ها در این رقابت ها خیلی دقت می کردند و برای مشخص شدن نوع کلاس شاید بیش از یک ساعت طول کشید تا وضعیت من را سنجیدند تا کلاسم را مشخص کنند. در مسابقات جهانی قطر و پارالمپیک که پیش رو داریم ماده پرتاب نیزه برگزار نمی شود و من باید روی ماده های وزنه و دیسک کار کنم و واقعا اگر بخواهیم به جایی برسیم باید همت کنیم تا خودمان را بالا بکشانیم. شش ماه تا رکوردگیری رقابت های قطر فرصت دارم که باید در این ماده ها خودم را به مسابقات برسانم.

متقیان: عملکرد ورزشکاران ما در رشته های مختلف خوب بود، فقط برخی ورزشکاران ما به دلیل تغییر در کلاس هایشان نتوانستند موفق شوند و گرنه می توانستیم یکی از رده های دومی یا سومی را به دست آوریم و این امید هم که سال های آینده به جایگاه های بالاتر برسیم، وجود دارد.

- اردوها و مسابقات برگزار شده پیش از اعزام به مسابقات پارا آسیایی برای آماده شدن شما کافی بود؟

امینی: برخی ورزشکاران بودند که می گفتند مسابقاتی نداشتند و تعداد اردوهایشان هم کم بوده است.

- دستاوردهای مسابقات پارا آسیایی اینچئون کره جنوبی برای شما چه بوده است؟

امینی: من اعتماد به نفس دارم و به قول ورزشکاران استان های دیگر امینی هر حرفی را که بزند انجام می دهد. من در اردو به آن ها گفته بودم که باید طلای ماده پرتاب وزنه را بگیرم و به خودم بیشتر انرژی می دادم که همین طور هم شد و طلا گرفتم. اکنون هم باید تلاشم را بیشتر کنم تا در مسابقات دیگر هم مقام آورم.

متقیان: برای اولین بار بود که در این مسابقات شرکت می کردم ولی استرس نداشتم، چرا که اعتماد به نفس داشتم و مربی ام خیلی به من کمک کرد. این رقابت ها باعث شد که خودم را بسنجم و اعتماد به نفسم نیز بیشتر شد که می توانم برای مسابقات جهانی هم انتخاب شوم.

- باتوجه به نتایجی که در این رقابت ها داشتید، عملکردتان برای خودتان راضی کننده بود؟

امینی: صد درصد عملکردم برایم راضی کننده بود و اکنون به این نتیجه رسیده ام که می توانم به جاهای بالاتری برسم.

متقیان: بله، به نظرم عملکردم راضی کننده بود.

- در این مسابقات مدال های خوش رنگی را کسب کردید و انتظارات از شما خیلی بالاتر رفته است؛ خانم امینی آیا شما می توانید در مسابقات پیش رو این دو طلا را تکرار و خانم متقیان

آیا شما می توانید رنگ مدال‌هایتان را به طلا تبدیل کنید؟

امینی: برای کسب مدال طلا نمی توانم قول دهم ولی تلاشم را می کنم که صد درصد مدال کسب کنم.

متقیان: نمی دانم که می توانم رنگ مدالم را تغییر دهم یا خیر و باید خودم را بسنجم.

متقیان



- باتوجه به نوع پوشش و حجایی که داشتید کار برای شما سخت نبود؟

امینی: باتوجه به این که همیشه با این نوع پوشش تمرین داشتیم، برایمان مسابقه دادن به این صورت عادت و عادی شده و برای من که مشکلی نداشت و اذیت نشدم.

متقیان: خیر، شرایط خوب بود و سخت نبود.

- چه مسابقاتی را پیش رو داریم؟

متقیان: اردیبهشت ماه رقابت های قهرمانی کشور را پیش رو داریم که انتخابی برای شرکت در مسابقات جهانی قطر است و این پیکارها هم کسب سهمیه پارالمپیک ریو است.

- فکر می کنید بتوانید سهمیه پارالمپیک ریو را به دست آورید؟

امینی: من می خواهم حرفه ای کار کنم و هر طور که شده می خواهم برای این رقابت ها انتخاب شوم و باید هم انتخاب شوم. تلاشم را می کنم چرا که این توان را در خودم می بینم که می توانم.

متقیان: ان شاءالله که بتوانم این سهمیه را بدست آورم.

- حمایت ها از ورزش جانبازان و معلولان و ورزشکاران جانباز و معلول رضایت بخش است؟

امینی: برخی مواقع ورزشکاران جانباز و معلول آن طور که باید حمایت شوند، حمایت نمی شوند. به طور مثال اکنون وسایلی مانند دیسک، نیزه و وزنه‌هایی که با آن‌ها کار می‌کنیم، عمر خودشان را کرده اند. انگشت دست خودم به دلیل کار کردن با نیزه ای که مناسب نیست، آسیب دیده است. به هر حال بازیکنان ما ذوق و شوق دارند و تلاش خود را کردند که انتخاب شوند و اگر مسوولان بتوانند کاری کنند که به ورزشکاران جانباز و معلول از نظر ورزش و شغل بیشتر اهمیت داده شود، خوب است. برخی‌ها ظاهر ما را که می‌بینند فکر می‌کنند توانایی ما پایین است، در صورتی که این طور نیست. باید به معلولان نسبت به افراد سالم بیشتر اهمیت داده شود، چرا که ورزشکاران سالم خیلی راحت می‌توانند پیگیر کارشان باشند، در حالی که ورزشکاران معلول به این صورت نیستند.

متقیان: ما با شرایط سخت هم توانستیم خودمان را وفق دهیم ولی ممکن است برخی‌ها که می‌خواهند به ورزش بیایند، خانواده‌هایشان نپذیرند که فرزندانشان با وسایل فرسوده کار کنند. معتقدم که بین ورزشکاران سالم و معلول تفاوت است. ما اکنون در زمین جانبازان ورزشگاه تختی اهواز تمرین می‌کنیم که واقعا فرسوده است. ما 10 ورزشکار هستیم و فقط با یک همراه تمرین می‌کنیم. با بازیکنان بسکتبال هیات ما قرارداد بسته می‌شود در حالی که علاوه بر این که برای ما چنین اتفاقی نمی‌افتد، باید هزینه ایاب و ذهاب را هم خودمان پرداخت کنیم. حتی زمانی که مسابقات قهرمانی کشور بود بدون این که به ما لباسی بدهند، در این مسابقات شرکت کردیم. چرا باید زمانی که یک ورزشکار به تیم ملی می‌رسد آن موقع حال او را بپرسند؟

- از اینچئون - خاطره تلخ و شیرینی هم دارید؟

امینی: من خاطره تلخ دارم (با خنده). خاطره تلخم این است که وقتی به آن جا رفتیم به هر بازیکن یک خط تلفن کره را دادند که با خانواده هایشان در تماس باشند. چهار روز از ورودمان به آن جا گذشته بود ولی خط من آنتن نمی داد و واقعا ناراحت بودم و همه اش در فکر مادرم که تنها بود، بودم و می دانستم وقتی من با او تماس بگیرم، بیشتر ناراحت و دلواپس می شود. خطم را تغییر دادند ولی بازهم آنتن نمی داد. خاطره شیرینم نیز این است که توانستم در پرتاب وزنه، ماده غیر تخصصی ام طلا بگیرم.

متقیان: خاطره تلخی که ندارم ولی خاطره شیرینم این است که اولین مدال برون مرزی که به دست آوردم در رشته غیر تخصصی ام بود.

- مراسم اسام تقبال چطـور بـود؟

امینی و متقیان: مراسم هم در تهران و هم اهواز به خوبی برگزار شد.



- به نظر تان موفقیت تان در این مسابقات حاصل چه مواردی بوده است؟

امینی: بیشتر از همه ذوق و شوقم در کسب این عناوین تاثیرگذار بوده است، چرا که من ورزش کردن را خیلی دوست دارم و بعد هم تلاش مربیانم که به من روحیه دادند و تشویقم کردند و مادرم که واقعا من را بسیار حمایت و تشویق می کند، در به دست آوردن این عناوین موثر بوده است. خیلی سخت است که در هوای گرم و شرجی کار کنی و واقعا به ما فشار می آمد و من خودم از همه چیزم از تفریح، مهمانی و مسافرتم زدم و فقط به تنها چیزی که می رسیدم تمرین بود، چرا که زحمت کشیده بودم و می خواستم نتیجه خوبی بگیرم.

متقیان: این عناوین حاصل زحمات خودمان و مربیان مان بوده است که واقعا در هوای اهواز که

همیشه آلوده بوده است، بالای سر من بودند. همچنین حاصل حمایت خانواده ام و این که اجازه دادند که در ورزش کارم را ادامه دهم، می باشد.

- چه شد که به سه سمت ورزش رفتی؟

امینی: من زمانی که دبیرستان بودم تنیس روی میز و والیبال کار می کردم و بعد هم که با بازیکنان معلول شروع به کار کردم، تنیس روی میز را دنبال کردم. البته مدت کوتاهی هم در رشته والیبال نشسته کار کردم ولی مادرم اجازه ادامه فعالیت در این رشته را به من نداد و پس از آن خانم افشار، نایب رییس آن موقع هیات به من گفت که در ورزش های مختلف تست بده تا ببینیم در کدام رشته می توانی فعالیت کنی و بعد به من گفتند که در رشته دو و میدانی خیلی بهتر می توانی کار کنی و اکنون نزدیک به هفت سال است که در این رشته فعالیت دارم. من برای مسابقات پارا آسیایی در رشته تنیس روی میز هم انتخاب شدم که متاسفانه گفتند که در دو رشته نمی توانی کار کنی و گفتند که مسابقات این رشته تیمی نیست در حالی که تنیس روی میز تیمی هم هست و من هم در نهایت دو و میدانی را انتخاب کردم. اکنون تنیس روی میز هم بازی می کنم و در لیگ های باشگاهی حضور دارم.

متقیان: من پیش از این در رشته والیبال نشسته فعالیت داشتم و کارم را از سال 85 با ورود به این رشته آغاز کردم و سه سال والیبال نشسته کار کردم. من به دلیل کوتاهی قدم از تیم ملی خط می خوردم و پس از آن به سمت رشته دو و میدانی آمدم، چرا که قد در این رشته ملاک نبود بلکه قدرت بدنی و تکنیک مهم بود.

- باتوجه به شرایطی که دارید انتظارتان از مسوولان چیست؟

امینی: انتظار داریم که مسوولان بیشتر به ما توجه کنند و ما را دست کم نگیرند، به ما رسیدگی و از ما حمایت کنند. ما واقعا نیاز داریم که خودمان را بالاتر بکشانیم تا به کل جامعه ثابت کنیم که می توانیم و چیزی از بقیه کم نداریم. من خودم هیچ فرقی بین خودم و یک فرد سالم نمی بینم ولی انتظار دارم که به ما اهمیت دهند. من با مادرم زندگی می کنم و با آژانس رفت و آمد می کنم و از زمانی هم که کرایه ها گران شد من برای این که به تمرین بروم باید روزی 11 هزار تومان پرداخت کنم و علاوه بر آن باید روزی 6 هزار تومان هم برای رفتن به تمرین بدنسازی هزینه کنم و اگر حساب کنید این مبلغ در طول ماه خیلی می شود و به همین دلیل بیش از اندازه به من فشار می آید و متاسفانه هیچ کسی حمایت نمی کند. ما هر سال که در مسابقات قهرمانی کشور هم مقام می آوردیم، نه جوایزی به ما می دادند و نه قدردانی و تشویق می شدیم، حتی یک پلاکارد هم برای ما نصب نمی کردند.

من با مادرم زندگی می کنم و او یک مستمری بگیر است و ماهی 700 هزار تومان حقوق می گیرد و خودش نیز بسیار مشکل دارد و حقوقش خرج خودش می شود. متاسفانه من هر چه درخواست کمک داشتم هیچ وقت به من رسیدگی نمی شد و به همین دلیل همیشه باید پول قرض می گرفتم و خیلی به من فشار می آمد و خیلی اذیت می شدم. شاید اگر از ما حمایت می کردند، بیشتر و بهتر از این ها می توانستیم باشیم. ما این قدر حمایت نمی شویم که متاسفانه در مسابقات اینچئون در حالی که تمام ورزشکاران مربی از استان شان همراه شان داشتند ما از داشتن یک مربی از استان خودمان محروم بودیم که این موضوع در نوع و شرایط تمریناتمان تاثیر گذاشته بود. علاوه بر این در فرودگاه کره و تهران هم باتوجه به این که مربی

از استان خودمان کنارمان نبود، خیلی سختی کشیدم و کسی زیاد به ما توجه نکرد. اگر هیات و استان ما سفت و سخت دنبال کار بازیکنان ما باشند، باید یک مربی همراه بازیکنان جانباز و معلول استانمان باشد و آن موقع جرات داریم که حرف بزنیم و حق مان ضایع نمی شود. به هر حال اگر در این مسابقات مربی از استان همراه ما بود، با او مشورت می کردیم و او ما را راهنمایی می کرد ولی متأسفانه تنها استانی بودیم که از استانش مربی همراه بازیکنان نبود. ما در اینچئون در شرایط سخت و با سختی بسیار این مدال ها را کسب کردیم.

متقیان: از مسوولان می خواهم که ما را حمایت کنند. ما اکنون از فدراسیون هیچ حقوقی دریافت نمی کنیم و انتظار داریم اگر قرار است هدیه ای به ما بدهند آن را مستقیم به خود ورزشکار بدهند. برای ما پیش از اعزام به مسابقات پاراآسیایی مراسم بدرقه گرفته نشد، در حالی که تمام استان ها این کار را برای ورزشکاران خود انجام دادند و با دادن جایزه پیش از اعزام، به آن ها انگیزه دادند و این ورزشکاران با روحیه به اینچئون آمده بودند. به هر حال با توجه به این که ما برای اولین بار بود که در این رقابت ها شرکت می کردیم، باید مورد توجه قرار می گرفتیم تا با انگیزه بیشتر وارد مسابقات می شدیم.

- در پایان اگر صحبتی داریم می شنویم.

امینی و متقیان: از مسوولان هیات، سرپرست، دبیر و نایب رییس آن، مربیان و همچنین خانواده هایمان بابت حمایت هایشان تشکر می کنیم.

<http://www.isna.ir/fa/news/93081406415/> آن ها - که با دست های خالی - قهرمان شدند

فرانکلین دلانو روزولت



(زاده ۱۸۸۲ - در گذشته ۱۹۴۵) سی و دومین رئیس‌جمهور آمریکا از حزب دموکرات بود. وی قبل از رسیدن به مقام ریاست جمهوری به بیماری فلج اطفال دچار شد. بطوری که از کمر به پایین فلج شده و قادر به راه رفتن نبود. روزولت در اوت ۱۹۲۱ و زمانی که تعطیلات خود را در جزایر کامپبلو در نیوبرانزویک کانادا می‌گذراند به بیماری فلج اطفال مبتلا گشت. او برای مدتی کاملاً فلج شده بود اما در نهایت از کمر به پایین فلج گشت. او با تکیه بر همراهی همسرش، النور روزولت توانست در صحنه سیاست باقی بماند. روزولت برای رسیدن به پست ریاست جمهوری آمریکا تلاش‌های فراوانی کرد و برای این که بتواند حداکثر آرا را جمع‌آوری کند و همچنین محبوبیت خود را تا حد زیادی بالا ببرد کمک‌های بسیار شایانی در رابطه با بیماری فلج اطفال کرد وی در جورجیانای آمریکا مجتمعی به نام Warm Springs را راه‌اندازی کرد که شامل چند هتل و یک استخر آب گرم می‌شد و بیشتر برای افراد بی بضاعت بود و شیوه آب درمانی را نیز رونق بخشید زیرا خود با استفاده از این روش به درمان رسید. Warm Springs یکی از معتبرترین و بهترین مجتمع‌های نگهداری از بیماران فلج اطفال در دنیاست. ریاست جمهوری ۱۹۳۳ - ۱۹۴۵ به علت اینکه تا آن زمان قانون محدودیت انتخاب ریاست جمهوری ایالات متحده به دو بار هنوز تصویب نشده بود به وی این فرصت را داد که ۴ بار به ریاست جمهوری انتخاب شود امری که در تاریخ آمریکا یک استثناست. وی در سال ۱۹۴۵ در دومین سال خدمت از چهارمین دوره ریاست جمهوری تنهاسه هفته به پایان جنگ جهانی دوم در اروپا درگذشت.

<http://forum.special.ir8>

ونسان ون گوگ

معلولیت: بیماری روانی



وَنسان وَن گوگ یا فینسینت ویلم فان خووخ (به هلندی: Vincent Willem van Gogh) (زاده ۳۰ مارس ۱۸۵۳ - درگذشته ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۰) یک نقاش نامدار هلندی بود. هرچند او در زمان حیاتش در گمنامی به سر می‌برد و در تمام طول عمر خود تنها یک تابلو یعنی تاکستان سرخ را فروخت، اما اکنون به عنوان یکی از تاثیرگذارترین نقاشان پسادریافتگر شناخته می‌شود. زندگی هنری (۱۸۸۰ - ۱۸۹۰)

۱۸۸۰ و در سن ۲۷ سالگی شروع کرد. وی پس از مواجهه با آثار ژان فرانسوا میله عمیقاً تحت تاثیر نقاشی‌های او و پیام اجتماعی آن‌ها قرار گرفت و در همین زمان بود که طراحی را به صورت جدی و حرفه‌ای شروع کرد. او از آنجا که در سن ۳۷ سالگی درگذشت، در واقع تمام آثارش را در ۱۰ سال آخر عمر خویش آفرید که شامل بیش از ۹۰۰ نقاشی، بیش از ۱۱۰۰ طراحی و ۱۰ چاپ می‌باشد. برخی از مشهورترین آن‌ها در ۲ سال پایانی عمرش کشیده شده‌اند. ون گوگ در ابتدا تحت تاثیر نقاشی‌های هلندی از رنگ‌های تیره و محزون استفاده می‌کرد تا این که برادر جوان‌ترش تئو که به خرید و فروش تابلوهای نقاشی اشتغال داشت بعدها باعث آشنایی او با نقاشان دریافتگر شد. آشنایی وی با جنبش‌های دریافتگری و نودریافتگری در پاریس پیشرفت هنری او را سرعت بخشید.

ون گوگ شیفته نقاشی از کافه‌های شبانه، مردم طبقه کارگر، مناظر طبیعی فرانسه و گل‌های آفتاب‌گردان بود. مجموعه گل‌های آفتابگردان او که تعدادی از آن‌ها از معروف‌ترین نقاشی‌هایش نیز محسوب می‌شوند شامل ۱۱ اثر می‌باشد. خودنگاره‌ها و شب‌های پرستاره وی از دیگر نقاشی‌های برجسته او محسوب می‌شوند.

م ————— رگ (۱۸۹۰)

ون گوگ در آخرین سال زندگی خود یعنی ۱۸۹۰ به دکتر گاشه روانشناسی که پیسارو به او معرفی کرده بود، مراجعه کرد. اولین برداشت ون گوگ از گاشه که چهره‌اش را نیز کشیده‌است، این بود که دکتر از خود او بیمارتر است.

روز به روز فرورفتگی و افسردگی ون گوگ عمیق تر می شد با این حال او تنها در ۲ ماه پایانی عمرش ۹۰ نقاشی برجای گذاشت. ونسان ون گوگ در ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۰ در سن ۳۷ سالگی در شهر "اور سور اواز" در فرانسه در اثر شلیک گلوله به شکمش زخمی شد و روز بعد در مهمان سرای رَوو درگذشت. ونسان آخرین احساسش را به برادر خود، که قبل از مرگش بر بالین وی آمده بود، این گونه بیان کرد: «غم برای همیشه باقی خواهد ماند».

وی تنها یک دهه آخر عمر خود را به صورت حرفه‌ای مشغول نقاشی بود و اکثر تابلوهایی که باعث شهرت او شده‌اند در طول سه سال آخر عمرش یعنی سال‌هایی که مدام گرفتار حمله‌های عصبی و افسردگی بود، کشیده شده‌اند. امروز بسیاری از مردم بعضی از این تابلوها را می‌شناسند؛ شب پر ستاره، گل‌های آفتابگردان، تراس کافه در شب، درختان سرو و بعضی از نگاره‌ها و خودنگاره‌هایش به صورت تصاویر چاپی، شهرت جهانی دارند و در بسیاری از اتاق‌های ساده مردم عادی نیز دیده می‌شوند و این همان چیزی است که ون گوگ می‌خواست.

آثار

رنگ روغن: ۸۶۰ عدد

آب‌رنگ: ۱۵۰ عدد

طراحی: ۱۰۳۹ عدد

پیش‌طرح ضمیمه نامه: ۱۳۳ عدد

چاپ: ۱۰ عدد (شامل ۹ چاپ سنگی و ۱ چاپ فلزی)

نامه‌ها: ۸۷۴ عدد

گلدان همراه دوازده آفتابگردان



توضیحات بیشتر+منبع

http://fa.wikipedia.org/wiki/گوانسان_ون_گوانگ

حجت برزگر

معلولیت: فلج اطفال از چهارسالگی

وی دارای مدرک دکترای علوم ورزشی و تغذیه است که دو سال پیش از دانشگاه تهران دانش آموخته شده است.

حجت برزگر 43 سال دارد و به دلیل این که هنگام تزریق واکسن فلج اطفال تب شدید داشته، از چهار سالگی دچار معلولیت شدید جسمی حرکتی شده است.

با این که 39 سال از زمان معلولیت حجت برزگر می گذرد، معتقد به معلولیت نیست و می گوید محدودیت های جسمانی برایم خالق لحظاتی خوش در زندگی بوده اند.

برزگر ورزش را شروعی دوباره می داند و می گوید ورزش را از نوجوانی آغاز کردم و معتقدم تغذیه خوب و سالم به همراه ورزش می تواند بدنی سالم بسازد، لذا تحصیلاتم را در همین زمینه ادامه دادم.

وی در رشته بدنسازی و وزنه برداری فعالیت می کند، 2 بار مدال قهرمانی مسابقات جانبازان و معلولین را به سینه آویخته است و هم اکنون مربی بین المللی پرورش اندام، داور درجه یک فدراسیون بدنسازی و پرورش اندام و رئیس کمیته پرورش اندام استان گلستان است.

دکتر محمد خزائلی

محمد خزائلی فرزند محمد رضا به سال ۱۲۹۲ ه. ش در کرهرود اراک چشم به جهان گشود. در هجده ماهگی بر اثر ابتلا به بیماری آبله، بینایی خود را از دست داد. دکتر خزائلی بنیانگذار جمعیت حمایت از روشندان ایران و آموزشگاه مخصوص نابینایان و صاحب امتیاز مجله روشندل نیز بود. او را با "هلن کلر" و "طه حسین" نویسنده معروف مصری مقایسه می کردند. علاوه بر فارسی به سه زبان عربی و فرانسه و انگلیسی تسلط کامل داشت. می گویند اصول اولیه یادگیری زبان انگلیسی را فقط در عرض دو هفته فرا گرفت.

<http://forum.special.ir>

کارت شناسایی هوشمند دانشجویی

Electronical Post-Graduate Student Card

نام خانوادگی و نام : نظری گندشمین - محمد

شماره دانشجویی:

موفقیت

نام پدر:

موفقیت

موفقیت

کد ملی:

رشته تحصیلی: روانشناسی عمومی

مقطع: کارشناسی ارشد

تاریخ اعتبار:

موفقیت

دانشگاه محقق اردبیلی

کد ده رقمی

شخصیت



جمهوری اسلامی ایران

سازمان بهزیستی کشور

نام و نام خانوادگی: محمد نظری گندشمین

نوع معلولیت: جسمی حرکتی

شدت معلولیت: خیلی شدید ۹۶٪

استان: اردبیل

مدیر کل بهزیستی

کمیته بهزیستی

آنچه یک معلول (محمد نظری گندشمین) می اندیشد

محمد نظری گندشمین

کارشناس ارشد روانشناسی

کارشناس امور بهزیستی

09143542328

M.N.G

۹۶٪

معلولیت

با ۴٪

به دنبال موفقیت

Nazaribest@yahoo.com

nazaribest.samenblog.com

<http://ketabesabz.com/authors/1505/محمد-نظری-گندشمین>



www.PDF6.COM